

بر خورد عقاید و آراء...

غرب توده
چه کیفیت
و چه میگرد؟

جهت ملی چه کرده و چه باید بکنند؟

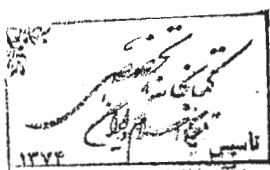
بقلم خلیل ملکی

« نشریه شاهد »

بر خورد و قاید و آراء ...

حزب توده چه گفت و چه کرد؟

جبهه ملی چه کرد و چه باید بکند؟



خلیل ملکی

چاپ سوم

ازانت ارات شاهد

چاپ تابان

پس از یکصد سال

شبح دیگری اروپا و دنیا را فرا گرفته است

اکنون که این مجموعه مقالات که برای درج در روزنامه بومیه شاهد تدوین شده بود منتشر میشود و نیمی از آن در روزنامه طبع و نشر شده خواننده تاحدکافی به طرز تفکر نگارنده مقالات آشناست.

اکنون باید در این مقدمه نگارنده با کمال صراحت و بدون سعی و کوشش برای توجیه کردن و قشنگ جلوه دادن اعتراف کنم که هر آنچه در این مقالات از قوت وضعف، از ترس و تشویش و اضطراب و شجاعت و ایمان و فداکاری و حس زبونی ناشی از ترس و لرز و ذل هره به رهبران و کادر حزبی توده نسبت داده ام خود من نیز بنوبت خود دچار آن بوده‌ام، با این فرق که عده‌ای تسلیم بآن ضعفها شده و عده دیگری بر آن غلبه کرده‌اند. زندان مخصوصاً در زندانیان سیاسی دو نوع تاثیر متضاد میبخشد و آن چنان را آنچنان تر می‌کند، ضعیف را ضعیف تر و قوی را قویتر میکند ولی تعقیب و شکنجه حتی در آنهایی که شخصیت و نیروی مقاومت کافی دارند معذالك تاثیر می‌گذارد که لا اقل در شرائط کنونی کشور ما در حدود تجربه‌ای که در عده نسبتاً زیادی از زندانیان سیاسی مشاهده کرده‌ام تاثیر نامطلوبی است. شاید این تاثیر نامطلوب تنها مختص زندانیان سیاسی کشور ما نباشد ولی در اوضاع و احوال کشورهای بخصوص این تاثیر نامطلوب یعنی حس ترس و لرز و حس زبونی ناشی از آن باین شکل جبران پذیر میگردد که آن زندانیان سیاسی در صورت رسیدن به قدرت و موقعیت اجتماعی با زدن و بستن و نابود کردن مخالفین خود بآن ترس و لرز و حس زبونی خود غلبه میکنند. ولی در شرائطی که زندانیان سیاسی سابق و رهبران نهضت توده لاحق قرار گرفته بودند در نتیجه تماس مستقیمی که آنها بمناسبت موقعیت اجتماعی خود با هیئت حاکمه مبتلابه حس زبونی در مقابل بیگانگان بظاهر قادر مطلق داشته‌اند خود در نتیجه سرایت مرض و استعداد مزاج دچار حس زبونی گردیده‌اند. شرایط موقع جنگ و نیرو و قدرت آنها این اجازه را نمی‌داد که آنها با قهر و غلبه بدشمنان خود بتوانند بآن حس زبونی غلبه کنند. بهمین مناسبت آنها تکیه گاهی بین المللی (بتخیال خود) برای جبران حس زبونی خود و برای غلبه بردشمنان اجتماعی خود انتخاب کرده‌اند.

روزی یکی از روشنفکرانی که با هم در يك مکتب درس فلسفه خوانده بودیم بمن ایراد کرد که چرا مقالات فلسفی نمی‌نویسی. من يك کتاب فلسفی را که روی میز بود و تاریخچه مفصل و قابل توجهی برای من داشت با و نشان دادم و گفتیم من هروقت این

کتاب فلسفه رامی خوانم و یامی خواهم مقاله فلسفی بنویسم می ترسم و مادامی که در نتیجه مبارزات اجتماعی محیطی خالی از ترس نتوانیم ایجاد کنیم نخواهم توانست با فراغت خیال مقالات صرفاً فلسفی بنویسم و یا خود را تسلیم آنگونه افکار سازم. بآن رفیق خود حکایت کردم روزی بعد از صرف نهار تارفتن سر اشتغال روزانه مشغول مطالعه همین کتاب فلسفی بودم که یک مأمور آگاهی معروف نزد من و تمام زندانیان سیاسی وارد اطاق شد و بدون اغراق آنروز سرنوشت بدرخانه من کوبید پس از سالها من با کمک و همکاری عده ای در زندان وعده ای از زندان و خواهران ترس و فداکار خودمان در خارج از زندان موفق شدیم چندین کتاب از جمله این کتاب فلسفی را در زندان تهیه کنیم. من باین کتاب علاقه داشتم، با دقت آنرا می خواندم ولی در آن سلول زندان پاسبان مراقب گاه گاهی از سوراخی که در در سلول بهمین منظور تعبیه شده بود بداخل زندان نگاه می کرد. خواندن کتاب آنهم کتاب فلسفی بزرگترین جرم در زندان تلقی میشد. در حین خواندن سطر بسطر و صفحه بصفحه این کتاب فلسفی من دائماً میترسیدم پاسبان به بیند. نه تنها ترس از مجازات انضباطی زندان بلکه در عین حال ترس از توقیف شدن کتاب. اینست که در حین خواندن این کتاب فلسفی و یا هر کتاب فلسفی مشابه آن ترس کذائی که یک حالت نفسانی و عادت ثانوی ندانسته و فهمیده برای من شده بوجوب تداعی معانی در من عود می کند.

ولی حقیقت اینست که در زندان تنها از خواندن کتاب نیست که باید ترسید از خیلی چیزها و اصولاً از زنده بودن و زنده زندگی کردن باید ترسید.

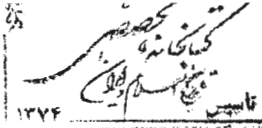
ترسوها در زندان لزومی ندارد بترسند زیرا آنها تسلیم انضباط زندان می شوند و زندگی خود را مطابق میل پاسبان تنظیم می کنند، علتی برای ترسیدن ندارند و ترس عادت ثانوی برای آنها نمی شود. ولی آنهایی که شخصیت خود را حفظ می کنند باید در مبارزه دائمی باشند. خلاصه، زندگی من نوعی پیش آمده که به فلسفه رنج و الم پی برده ام. رنج و الم و محیط نگرانی و تشویش و اضطراب عادت ثانوی برای من شده بنوعیکه از رنج در رنج نیستم و از نگرانی و اضطراب نگرانی و اضطرابی ندارم. من در مجالس جشن و سرور خود را اجنبی حس میکنم و در اینگونه محافل ناراحت هستم. مجالس عیش و سرور در من بیشتر نگرانی و تشویش تولید میکند تا نگرانی و تشویش واقعی. در محیط نگرانی و تشویش و اضطراب واقعی من خود را در خانه خود و راحت و آرام حس می کنم. در اینگونه موارد در انتظار آن کار آگاه سابق الذکر هستم. من مانند هزاران و ده ها هزار امثال خودم در نهضت توده ایران تکیه گاهی برای مبارزه با ترس، برای ایجاد محیط خالی از ترس و فقر و جهل پیدا کردم ولی متدرجاً حس کردم که در آنجا نیز دچار ترس های جدیدی، ترس هایی از نوع دیگر می شوم. من با ماموریت از طرف نهضت توده ایران در آذربایجان عده ای رشوه خوار، عده ای دزد و عده ای بی ناموس را از حزب راندم؛ مورد تهدید قرار گرفتم. آنها که می بایست مرا حمایت و نگهبانی کنند معلوم شد با تهدید کنندگان بند و بست دارند. خواستم منشاء فساد را از آنجا دور کنم بزودی آنها من و امثال مرا از آنجا دور کردند و نهضت دموکراتیک آذربایجان را بوجود آوردند. بی سواد ترین آدم را که من میخواستم از آنجا دور کنم وزیر فرهنگ و بی ناموس ترین کسی را که اخراج شده بود شنیدم

برخورد عقاید و آراء

مامور حفظ نوامیس کردند و کسی که بمناسبت تصفیه شدن و سرد شدن از نهضت شخصاً مرا تهدید بقتل کرده بود شنیدم پست حساسی در شهر بانی فرقه بدست آورده است . من در عین دوست داشتن زبان مادری خود یعنی ترکی آذربایجانی بزبان ملی فارسی و فرهنگ ایران که با آن زبان تدوین شده علاقه ابراز کردم و مورد تنفر و تهدید قرار گرفتم پس از پیدایش جریان موسوم به نهضت دموکراتیک آذربایجان علانم و آثار و حتی ادله ای بدستم آمد که من دیگر از زیارت آن خاکی که حتی خود آن خاک ورننگ کوهها و دشتهای آنرا دوست دارم محروم گردیده ام . بمناسبت طرح موضوع نهضت آذربایجان و موضوعهای شبیه آن که در این مجموعه مقالات مختصر اشاره بآنها شده من و امثال من متهم بداشتن انحرافات ملی و انحرافات پتی بورژوازی و امثال آن گردیدیم . در حزب توده ایران که من هم بسهم خود در آن شرکت ناچیزی داشتم بجرم اینکه من مطابق دستور فکر نکرده و مطابق منطق مکتب فکرمی کردم و بجرم اینکه بقول یکی از روشنفکران واحد مقیاس خود را در فضاوتهای اجتماعی اعمال و دستورات يك دولت بیگانه قرار نمی دادم بلکه با واحد مقیاس تاریخی مکتب همه چیز حتی آن دولت بیگانه ولی دوست را اندازه می گرفتیم مورد تهمت ، انحراف و غیره و غیره قرار گرفتیم . مکتب نهضت توده بما باد داده بود که فکر و نحوه قضاوت انسان جبری است و کسی را بجرم اینکه اینطور یا آنطور فکرمی کند نمیتوان و نباید مجازات کرد . تنفر ما از رژیم منحطی که با آن مبارزه می کردیم از جمله برای این بود که آزادی فکر برای مردم قائل نبوده و بمناسبت داشتن عقیده و فکر مخالف ما را محکوم می کرد .

من اینطور فکر می کردم و در این نحوه فکر کردن مجبور بودم و همان مکتب بمن یاد داده بود که اینطور فکر کنم که رشوه خوار و بی ناموس و بی سواد را هر قدر هم از لحاظ سیاسی مطیع و فرمانبر باشند نباید بسر نوشت مردم مسلط کرد . من فکرمی کردم که همکاری و همدردی بین الللی زحمتکشان غیر از اطاعت صرف کور کورانه از یک مرکز است . من اینطور فکرمی کردم و این فکر من جبری بود و نتیجه منطقی پیروی از همان مکتب بود .

بمناسبت داشتن این روش فکری مورد تنفر و سوء ظن آنهایی واقع شدم که مطابق تقاضای مکتب در ته دلشان مثل من فکر می کردند ولی در مقابل زور و قدرت و جریان قضا و قدر مانند نهضت تسلیم محض و بلا اراده بودند . من از جریان نهضت کناره گیری کردم که همان هدفها را با روشی که بنظر من منطقی تر و بهتر می آمد تمقیب کنم ولی اول مورد اتهامات انحراف ملی و غیره و غیره و متدرجاً مورد اتهامات و افتراهای خیانت و جاسوسی پست استعمار و غیره و غیره و بالاخره کتابها و افتراها مورد تهدید بقتل قرار گرفتیم . چندین روزنامه محلی و جهانی حتی چندین فرستنده محلی و جهانی من وعده ای از امثال مرا بیاد فحش و ناسزا و تهمت ها و افتراهای نامتناسب گرفتند . این طرز تبلیغات و اتهامات نشان میداد که مسئله از حد و دیک امر شخصی و محلی خارج است و منظور تنبیه و مجازات کردن و ترساندن و مرعوب کردن هر فرد یا افراد نا فرمان است . آن بی عدالتی که من در نهضت توده ایران و از طرف مراکز صلاحیت دار جهانی آن دچار شده بودم يك مسئله بتمام معنی بی سابقه بود . من و امثال من در نهضت



مقدمه نویسنده بر مجموعه مقالات

توده ملجاء و پناه گاهی از بی عدالتی های جامعه منحنط متکی بگذشته جستجو میکردیم ولی در مکتبی که می بایست تجسم و تظاهر عدالت اجتماعی آینده برای بشریت باشد سخت ترین و شدید ترین و غیر منصفانه ترین بی عدالتی را در تن و جان و فکر خود می چشیدیم . من و امثال من عمری در مجاهده و مبارزه و در بست های مسئولیت دار رهبری گذرانده بودیم . و تمام امیدها و آرزو های اجتماعی ما در آن مکتب متبلور و منجم گردیده بود اینک در جائیکه يك عمر مشغول جستجوی عدالت بودم دچار بی عدالتی شده بودم، در جائیکه آزادی و آزادگی جستجو میکردم دچار سخت ترین و بی انصاف ترین استبداد گردیده بودم . آن هدف عالی که من و ده ها هزار و صدها هزار عمری در جستجوی آن بودیم نمی توانست و نمی بایست باین روشهای پست و غیر شرافتمندانه یعنی پست ترین تهتها و افتراها توسل جوید و احتیاج بتوسل جستن باین روشها داشته باشد .

آزمایش سخنی که در آن روزها من و امثال من وعده دیگری در عصر کنونی دچار آن شده ایم بی شك در تاریخ بشریت از لحاظ شدت و وحدت آزمایش فکری و روحی بی سابقه است .

در آن روزهای بحرانی در فکر من هنوز از افکاری که در این مجموعه مقالات بشکل کنونی تعبیر و تفسیر شده خبری نبود، هنوز من یکجریان نهضت اجتماعی را بدون پشتیبانی شوروی غیر ممکن می دانستم . بطور کلی و مبهم در نتیجه تجربیات انکارناپذیر حس کرده بودم که در این رژیم نقاط ضعف و سستی وجود دارد ولی هنوز ایمان من به مصداق خارجی ادعائی مکتبی که پیروی از آن هنوز هم هدف من است بسیار جابود . بهمین مناسبت تمام آن تهتها و افتراها و تهدیدات ناجوانمردانه را با سکوت مطلق و با تحمل مخصوص مکتب رواقیون گذراندم .

ولی کناره گیری از جریانات عملی و سعی و کوشش در قضاوت صحیح و خون سردی بی سابقه و بی مانند من در تجزیه و تحلیل مسائل اجتماعی که اخیراً بدست آورده بودم اجازه داد که از تجربیات گذشته خود و از آزمایش های بعدی که در یوگسلاوی و تمام کشورهای بالکان و احزاب چپ کشورهای غربی بوجود آمده استنتاج صحیح بکنم . من امروز پس از يك عمر مطالعه و تجربه و آزمایش باین واقعیت تلخ پی برده ام که وادراین انقلاب اکثر از هدف بانایانی که ادامه دهنده نهضت جهانی زحمت کشان بودند منحرف گردیده و هدف ملی خود را بنام هدف بین المللی و سوء استفاده از افکار و احساسات بین المللی تعقیب می کنند .

با وجود اینکه من پس از کناره گیری از جریانهای سیاسی گوشه گیری اختیار کردم باز هم مرا آسوده نگذاشتند . توهین ها و تهمت ها و پست ترین افتراها ، اخلال در زندگی شخصی و موقعیت اجتماعی و اداری و حتی تهدید به انواع واقسام ادامه داشت . سابقاً که من از زندان مختاری آزاد شده بودم حس می کردم که هدهای از روشنفکران و آشنایان سابق من از نزدیک شدن بمن می ترسیدند و آن ترس را بعنوان تنفر از اتهام و یا محکومیت من جلوه می دادند زیرا در اوائل پیدایش دوره بعد از شهریور هنوز طرز تفکر قبل از شهریور ادامه داشت و روشنفکران و آشنایان از ترس مرا کز قدرت در ظاهر از من و امثال من کناره گیری میکردند و در خفا تملق و یا تقدیر بعمل می آوردند . پس از کناره گیری از نهضت بهمین احساس دچار بودم . عده ای از آشنایان روشنفکر سابق که به

برخورد عقاید و آراء

مناسبت ایرادات منطقی و بمورد آنان من نهضت کذائی را ترك کرده بودم و مورد نفرت و تهمت پیشتازان خلق های ادعائی وسیع قرار گرفته بودم همان روشنفکران این بار از ترس مراکز قدرت دیگر ازمن کناره گیری می کردند و در خفا مرا تمجید و گاهی تشویق ولی همانطور که خودشان می ترسیدند مرا نیز می ترساندند و امثله تاریخ معاصر را برخ من می کشیدند. من معاینه می دیدم که ایمان و عقیده آزادبخواهانه خیلی از روشنفکران روی محور ترس از آینده، از آینده نزدیک یا دور چرخ می زند. متدرجاً ایمان و عقیده تبدیل بیک محاسبه و پیش بینی آینده گردیده یعنی اینطور تلقی می شود که هرکس در آینده شانس موفقیت دارد او حق دارد و خواهد داشت. همانطور که در صدر این مقاله اعتراف کردم این ترس ها و ترساندن ها در من بی اثر نبود بلکه تاثیر فراوان داشت. سابقاً درمواقع تشویش و نگرانی کار آگاهی که اولین بار مرا بازداشت کرده بود در نظرم مجسم می شد ولی حالا علاوه بر او آن شخص بدهیكل مخوف و خنازیری که در اطلاق کبینه ایالتی حزب توده تبریز بناسبت مشمول تصفیه شدن مر ا تهدید بقتل کرده بود و بعدها مقامات حساسی در فرقه اشغال کرده بود در نظر من مجسم می شد.

من در تن و جان خود اضطرابها و تشویشها و نگرانی و دل هراهی را که از مختصات دو رژیم استبدادی و مطلقه است حس کرده ام. اول رژیم منحصطی که آخرین تشبثات بیپوده را برای ابدی کردن و یا ادامه حیات خود میکند، دوم رژیم مدعی مرفقی بودن و انقلابی که در حقیقت تجسم و تحقق تاریخی ایوان مخوف است. من در جایی که عالی ترین هدفهای بشری را جستجو می کردم افسوس و هزاران افسوس که بس از صرف گران بها ترین قسمت با ارزشترین سرمایه بشری یعنی صرف بهترین دوره عمر خود متوجه شدم که بامخوف ترین اصولی که برای بشر مواجه شدن با آن امکان پذیر است مواجه می باشم. من از مخافت دو رژیم می ترسیدم و میترسم ولی هرگز تسلیم ترس نگردیدم و نخواهم گردید. سعی و کوشش صحیح و سالم مختص انسانهای سالم را برای غلبه بر ترس و برای آزادی از ترس بعمل آورده ام و پس از يك آزمایش تلخ و بحرانی و تلف کردن وقت و انرژی هنوز خود را مانند میلیونها مردم دیگر برای مبارزه با ترس و برای آزادی از ترس مهیا و آماده می بینم.

من آنچه را که برای مبارزه با رژیم منحصط متکی بگذشته جستجو می کردم و آنرا در نهضت توده ایران جستجو کردم و بالاخره با کمال تأسف ایمان و عقیده خود یعنی مصداق خارجی ایمان و عقیده خود را در آنجا کم کرده بودم آن ایمان و عقیده و آن آرزوها و امیدها را در جبهه ملی دوباره بدست آوردم. وقتی من از جبهه ملی حرف میزنم بآن صدها هزار در تهران و میلیونها در اطراف و انکاف کشور فکر می کنم که پشتیبانی خود را به جبهه ملی ابراز می دارند. بآن توده مردم بآن ذخیره تاریخی و فنا ناپذیر نبوغ ملت ایران فکر میکنم که در خلال قرون و عصور شخصیت تاریخی خود را ظاهر ساخته و مطابق مقتضیات عصر و زمان وظیفه تاریخی و ملی خود را در خانواده بشر انجام داده است. جبهه ملی اخیراً از طرف توده ایها سخت مورد

مقدمه نویسنده بر مجموعه مقالات

تهمت و افترا قرار گرفته بود. یکی از علاقه‌مندان به جبهه ملی و از اداره کنندگان روزنامه شاهد از من خواست که علت این تهمت‌ها و افتراها را نسبت به جبهه ملی روشن سازم. اگر مجموعه این مقالات کم و بیش این وظیفه را انجام داده باشد سعی و کوشش من بهدر نرفته است.

می‌دانم عده‌ای هستند که از تهمت و افترا زدن به شخصیت‌ها خوشوقت اند ولی من حتی از مبارزه منطقی با آنها تکیه روزی حتی اشتباها با آنها در یک صف بادم قلباً خوش حال نیستم. ادای این وظیفه نا مطبوع‌ترین قسمت آن مبارزه اجتماعی ضروری است که برای من و امثال من ادامه آن اگر حالت مرضی نشده باشد یک طبیعت ثانوی گردیده است.

نود و چند درصد آنها می‌که هنوز در حزب توده باقی مانده اند برای من کوچکترین شکی نیست که یا مانند من و امثال من فکر می‌کنند و شاید هنوز بعضی تصورات واهی را بخود راه می‌دهند که من و امثال من نیز مدتها دچار آن گونه توهمات اصلاح طلبانه غیر ممکن در آن حزب بودیم و یا آنها می‌هستند که پس از تجربیات دیگر مانند ما فکر خواهند کرد. تنها لازم است آنها توجه کنند که پس از آنکه کار از کار گذشت توجه به بعضی حقایق مشرئتر زیادی نخواهد بود. آن چند درصد از کادر حزبی و رهبرانی که در ضمن مقالات عنوان بیگانه پرست در باره آنها بکار رفته البته اینها نیز مانند بیگانه پرستان هیئت حاکمه نمی‌باشند گرچه ارزش آنها از جنبه اخلاقی بیشتر از افراد هیئت حاکمه است ولی ضرر اجتماعی آنها نیز بی‌شک بیشتر است. در مقالات سعی شده اختلاف آنها صریح تشریح شود ولی شاید بهتر بود که عوض اصطلاح بیگانه پرست اصطلاح دیگری انتخاب می‌شد. ولی باین نکته اساسی باید در این جا جلب توجه شود که بنظر نگارنده سطور در کشورهای بیگانه طبقات و سیمی از مردم آبادکننده و زحمتکش وجود دارند که با ملت زحمتکش و آبادکننده ما بیشتر وجه مشترک دارند تا بعضی افراد و یا جماعات قلیلی که منافع کشور ما را به بهانه‌هایی از نوع عدم ظرفیت صنعتی و غیره به متنفذین بیگانه می‌فروشند. منظور در این مقالات از بیگانه متنفذین آن طبقات وسیع ملل و یا نمایندگان آنها که تناقضی با منافع ملت ایران ندارند نمی‌باشند، و همینطور آن‌هایی را که در کشور ما منافع متنفذین غربی یا شرقی را مدافعه می‌کنند نمی‌توان به حساب ملت ایران گذاشت.

موقفیت عظیمی که جبهه ملی در این مدت علی‌رغم نواقص خود از قبیل نداشتن احزاب و تشکیلات متکی با اصول اجتماعی محکم بدست آورده تنها مرهون اینست که جبهه ملی به نیروی ملت ایران ایمان داشته و با تکیه بر آن خواسته است استیفای حقوق ملت را بکند. همین موقفیت مسئولیت تاریخی عظیمی را که بمهده رهبران حزب توده متوجه است که در مقتضات‌ترین فرصت و با داشتن تشکیلات نسبتاً منظم و مکتب اجتماعی لازم‌کاری انجام ندادند مسئولیت آنها را خیلی شدیدتر می‌کنند. اگر حزب توده منطقی‌ترین صفت اجتماعی جبهه ملی را داشت یعنی تکیه بر نیروی ملت خود میکرد و با دست خود ملت ایران میخواست کار بکند پرواضح است که یک موقفیت عظیم تاریخی نصیب ملت ایران میگردد. همین غفلت عظمت‌گناه آنها و در عین حال عظمت

برخورد عقائد و آراء

وسنگینی وظیفه‌ای را که فعلاً بمهده جبهه ملی و مخصوصاً بمهده عناصر مرفعی جبهه ملی واگذار شده است نشان میدهد. عناصر مرفعی جبهه ملی در صورتیکه بخواهند نواقص خود را تکمیل سازند و نیروهای عظیم ملت را که با آنها رو آورده تنظیم کنند باید میراث مبارزات اجتماعی مفید طبقات زحمتکش ایران را بدون سبق ذهنی غلط فرا گیرند و خود را ادامه دهند گان صحیح مبارزات اجتماعی نشان دهند. اوضاع و احوال کنونی دنیا نیز مقتضی و مساعد باین نظر است. اگر حزب توده وظیفه تاریخی خود را انجام میداد و یا خود را لایق و مستعد آن نشان می داد وظیفه‌ای متوجه دیگران نبود ولی آنها مانند اغلب هم قطاران خود در خارج از ایران خود را شایسته وظیفه تاریخی کنونی نشان ندادند.

در یکصد سال پیش مارکس و انگلس مانیفست معروف را باین جمله شروع کردند: «شبیخ اروپا را فرا گرفته است. شبیخ که آنروز در اروپا وول میزد و در رفت و آمد بود امروز لااقل در قسمتی از دنیا بیک واقعیتی تبدیل شده. امروز شبیخ تمام دنیا را فرا گرفته یعنی شبیخ کونیسم».

ولی پس از یکصد سال یک شبیخ دیگر اروپای شرقی و غربی را فرا گرفته است. این بار شبیخ تیتسیم بر شبیخ کونیسم و یا بهتر است بگوئیم بر بلشویسم مستولی شده است. من با جزئیات و حتی با بعضی از کلیاتی که تیتو تعقیب میکند و ممکن است مورد انتقاد قرار گیرد کار ندارم و اطلاع دقیق و صحیحی هم از آنها ندارم ولی آنچه برای تمام مردم آشنا با جریان های امروز روشن و آشکار است اینست که تیتسیم در همه جا بعنوان تظاهر ملیت آنها یک در عین حال با بین الملل صحیح و سالم مخالفیتی ندارند ظاهر شده است.

ابتدائی ترین اصل مسلم حقوق بشر یعنی حق حاکمیت ملل بر سر نوشت خودشان اصلی نیست که در قرن بیستم بتواند مسخره این و آن گردد. ملت ایران مانند کلیه ملل دیگر باید مطابق این اصل و با استفاده از میراث و ذخیره تمدن بشری و تطبیق اصول و قوانین کلی تاریخ با مقتضیات مدنی و تاریخی و اجتماعی ملت کهنسال خود راه خود را طی کند. این اراده ملت ایران بشکل نهضت جبهه ملی برای مبارزه با کشورگشایی ظاهر گردیده و راهنمایی این نهضت برای هدفهای وسیع اجتماعی ملت وظیفه تاریخی است که بمهده عناصر مرفعی جبهه ملی محول گردیده است.

« دانشجوی علوم اجتماعی »

« دانشجویی که اشخاصی که باید او را بشناسند و آن هائیکه نباید بشناسند هر دو او را می شناسند و برای توده مردم یک سرباز گمنام و یک مجاهد عادی راه آزادی پیش لیست »

علاقه‌مندان بدرک اوضاع اجتماعی مخصوصاً توده ایهای فریب خورده

این سطور و سلسله مقالات بعدی را بخوانند

می‌توانیم بخوانند کان‌شاهد و کلیه علاقه‌مندان به بدرک و فهم اوضاع اجتماعی ایران مزده بدهیم که يك مقدار یادداشتها و بحث‌هایی که بشکل مقالات برای روزنامه یومیه تدوین شده بدست ما رسیده است. نویسنده این یادداشتها و مقالات خود را بعنوان یک نفر محصل و مطالعه‌کننده امور اجتماعی معرفی میکند.

این یادداشتها عبارت از تجزیه و تحلیل اوضاع اجتماعی مطابق منطق زنده و موازین علمی و متکی باستاد و مدارک زنده است که کلیه مردم شاهد و ناظر آن وقایع بمنوان شواهد زنده بوده‌اند. موقعیت هیئت حاکمه ایران و نفوذ و سلطه کشورهای استعمار طلب که مستغنی از هر گونه تعریف و توصیف است در این یادداشتها تاحدی که برای تحلیل مسائل لازم است مورد بحث واقع شده ولی از شرح و بسط و اطناب بیپوده در این باره که برای تمام ملت ایران واضح و آشکار است اجتناب گردیده.

وقایع سالهای بعد از شهریور در ایران و مسائلی که پس از جنگ جهانی اخیر در کانون بحث و مبارزات جهانی قرار دارد مورد بحث و مطالعه قرار گرفته جریانهای اجتماعی و سیاسی که حزب توده تقریباً تنها پدیده (فنومن) یا نمود مرتب و منظم آن بوده باعینیت (اوبژکتیویته) و خالصی بودن فکر از سوابق ذهنی غیر منطقی مورد مطالعه قرار گرفته، خوب وبد و جنبه مترقی و منحط حزب توده مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. از چندی پیش که روزنامه شاهد مقداری از تهمت‌ها و افتراهای سران آن حزب را نسبت به جبهه ملی مورد انتقاد منطقی قرار داد سران توده خواندن روزنامه شاهد را برای پیروان خود تحریم کردند. ما می‌دانیم که سران توده در این سرایشی که افتاده‌اند راه رجعت ندارند ولی از پیروان آنها یعنی از آنهاستیکه این سطور را می‌خوانند و یا در باره آن می‌شنوند و هنوز تعصب قرون وسطائی چشم و گوش آنها را کور و کر نکرده می‌خواهیم که از رهبران خود تقاضا کنند که عوض تحریم روزنامه شاهد استدلال منطقی ما را جواب دهند. آنطوریکه ادعا کرده‌اند آنها ما را در بن بست قرار نداده‌اند، این روزنامه شاهد است که آنها را در بن بست قرار داده است. آنان مانند تمام پیشوایان و مرشدان قرون وسطائی غیر از تحریم شاهد بمنوان اوراق مضر چاره دیگری برای خروج از بن بست ندارند. اگر قدرت داشتند مانند همقطاران دیگر خودشان که در بعضی از نقاط دنیا قدرت بدست آورده‌اند مطبوعات و کتابها را می‌سوزانند. تحریم شاهد و مطبوعات شبیه آن اولین قدم برای کتاب سوزی است.

اشخاص علاقه‌مند باین افکار پس از خواندن سلسله مقالات متوجه خواهند شد که بخواندن این مقالات يك ضایعه می‌بود.

سخن ترین آزمایش تاریخ که انسان اجتماعی عصر حاضر در

معرض آن قرار گرفته

محیط بد بینی و سوء ظن و فرط کنونی تا چه اندازه با حقیقت وفق میدهد - نقاط ضعف و قوت حزب توده تحول اجتماعی چه وقت امکان پذیر بود و چرا عملی نشد؟ خدمت حزب توده و خیانت سران آن - نقش نهضت های اجتماعی در سر نوشت ملل - چرا رهبران حزب توده از مناسبترین موقعیت تاریخی و از گادر و نیروی موجود و مقتضیات ضروری اجتماعی استفاده نکردند - هیئت حاکمه ایران - استعمار در ایران - ارزش انقلاب اکبر و تحولات متعاقب آن - آیا با ظهور بلشویسم هدف سوسیالیسم علمی مارکس و انگلس عملی شد - بفرض اینکه جواب سؤال گذشته اقلات تا حدی هم مثبت باشد آیا بلشویسم تنها شکل مارکسیسم یا سوسیالیسم علمی است که کلیه کشور های صنعتی مترقی و غیره مجبور به پیروی از آنند - آیا کمینفرم يك موسسه بین المللی است - روش کمینفرم در باره احزاب مترقی کشورهای غیر شوروی با اصول بین المللی مارکسیسم تطابق دارد؟ - آیا تمام نیرو های اجتماعی دنیا آنطوریکه بعضی ادعا میکنند فقط در دو صف متخاصم تنظیم شده است که سرمایه داری امریکا پیشوای يك صف و بلشویسم شوروی آنها رهبر صف مخالف است؟ آیا مستقل از این دو نیرو نیروی دیگری وجود ندارد و نمیتواند بوجود آید؟ آیا استقلال هندوستان و پاکستان و اندونزی و برمه فقط ظاهر سازی است و یا حقیقت دارد؟ - چرا تیتو از طرف شوروی محکوم شده - آیا نهضت دست چپ و مکتب سوسیالیسم مستقل از مسکو ممکن است و یا لازم و ضروری است؟

برخورد عقائد و آراء

۳

تاریخ بشر در هیچ مرحله ای مانند امروز در تحت تأثیرات تغییر دهنده اراده دانسته و فهمیده خود بشر نبوده.

در عین حال از طرف دیگر میلیونها از افراد بشر در هیچ مرحله از تاریخ باندازه این عصر تحت تأثیر عوامل خرد کننده اجتماعی قرار نگرفته بودند. این دو نظر هر چند متناقض بنظر میرسد ولی يك واقعیت مسلم و غیر قابل انکاری هستند که مختصر دقت با وضاع عصر حاضر صحت آنرا نشان میدهد. انقلاب اکبر و تحولات متعاقب آن بمنزله آزمایشی است که عده آزمایش کنندگان در آزمایشگاهی بوسعت کوره زمین و تقریباً در باره عده ای مساوی سکنه کوره زمین بعمل می آورند. روابط اجتماعی و رسوم و آداب قرون کهن یکباره بطور انقلابی تغییر و تحول می یابند. هیتلر مدتی متمدن ترین قطعه کوره زمین را مانند يك آزمایشگاه بیولوژی (زیست شناسی) و میلیونها از متمدن ترین افراد بشر را مانند کوبای یا میمونها مورد آزمایشهای خود قرارداد. فکر کشور های ممالک متحده اروپا مطابق نقشه هیتلر عملی نشد ولی امروز مساعی عظیم و قابل توجهی از طرف احزاب و رجال متفکر دنیا بکار می رود که اتحاد صنعتی ترین قطعه کوره زمین یعنی اروپا با سابقه درخشانترین تمدن جامعه عمل ببوشد، اساس و پایه صنایع مشترک و یا بین الملل اروپایی بوجود می آید - نقطه پارلمان اروپایی و اتحاد گمرکی و اقتصادی و فرهنگی و سیاسی در حال تکوین است.

آزمایش اقتصادی و اجتماعی عظیمی که حزب کارگر انگلیس در جزایر بریتانیا بعمل می آورد اگر از لحاظ کمیت یا وسعت میدان عمل کوچک است در عوض این آزمایش در باره یکی از متمدن ترین ملل و در باره یکی از متمدن ترین صنایع با سابقه عملی می گردد که ممکن است نمونه و سرمشقی برای جوامع مشابه گردد - مائوتسه تونک و نهرو برای اولین بار در تاریخ کشور خود با مؤثر ترین وضعی سر نوشت ملت خود را مطابق نقشه و اراده خود تنظیم می کنند. از طرفی مردان و نهضت های نامبرده در بالا بنمایندگی ده ها و صد ها میلیون از جوامع بشری به تاریخ بشر مطابق میل و اراده و تشخیص خودشان شکل می دهند و از نو آنرا تنظیم می کنند ولی از طرف دیگر پس از تجربیات تصفیه نژادی و سوزاندن میلیونها نفر در کوره های آدم سوزی و سلاخی آنها و دیگر آزمایشهای جنگ جهانی اخیر هنوز میلیونها از افراد بشر و اسرای جنگی در اردوگاههای کار اجباری بسر می برند. صدها میلیون افراد بشر با اختلاف کم و یا بیشتری مجبورند مانند ماشینهای خودکار از نقشه های دولتها یا احزاب پیروی کنند. مطابق نقشه بخوابند و بخورند و تولید کنند، هنر و ادبیات و موزیک و فکر را در قالب نقشه های ساخته و پرداخته جا دهند. آزمایش کنندگان بزرگ بشریت امروز برای پیدا کردن مواد خام یعنی بدست آوردن توده های ملل عقب مانده برای تطبیق تئوریهای اجتماعی خود بعمل باهم رقابت می کنند. صدها میلیون افراد بشر در معرض این رقابت و برخورد عقائد و آراء مختلف و اغلب متضاد قرار گرفته اند. بزرگترین آزمایش برای انسان اجتماعی نیمه قرن بیستم آزمایش فکری و روحی است که در برخورد عقائد و آراء مختلف یا متناقض، انسان اجتماعی در معرض آن آزمایش سخت روانی و بحران فکری و روحی ناشی از آن قرار گرفته. نویسنده سطور مدعی نیستم که از بونه این سخت ترین آزمایش تاریخ معاصر با پیروزی دانشمندان بیرون آمده ام ولی خود را یکی از دانشجویانی میدانم که در معرض این آزمایش سخت قرار گرفته ام. متأسفانه در

کشور ما فقط یکی از فرضیه های اجتماعی این آزمایشهای بزرگ تاریخ معاصر آنها را کاملاً یک طرفی معرفی شده است. افتخار معرفی کردن تجربیات عظیم اجتماعی که در همسایگی ما شوروی عملی میشود با روشنفکران حزب توده است که این قسمت را علی‌رغم هیئت حاکمه هر چند کاملاً یک طرفی معرفی کرده اند. ولی در این ننگ که چشم و گوش روشنفکرترین طبقات جامعه و دانشجویان ما نسبت به افکار و عقاید دیگر جهان امروز بسته مانده است سران حزب توده با هیئت حاکمه شریک می‌باشند. ماسعی کرده‌ایم در این سلسله مقالات که برای روزنامه یومیه تهیه شده و کوشش بعمل آمده که در عین مستقل بودن از هم مکمل هم نیز باشند خالی از سوابق ذهنی و حتی الامکان با واقع بینی علمی مسائل مبتلا به اجتماعی مورد بحث قرار گیرد. چون روشنفکران حزب توده تقریباً تنها کسانی بودند که مسائل اجتماعی را نسبتاً بطور مرتب و منظم و مطابق قواعد علمی مورد بحث قرار دادند و بالعکس متأسفانه رهبران حزب توده در عمل نه فقط از آن اصول اعلام شده پیروی نکردند بلکه از جلب توجه افکار عمومی سوء استفاده کرده و نیروهای اجتماعی را به بیراهه سوق دادند بنابراین قسمت عمده مطالب ما مربوط به مطالعه و انتقاد آنچه روشنفکران توده گفته اند و رهبران آن حزب عمل نکرده اند و آنچه نباید عمل کنند و بالعکس کرده اند خواهد بود.

از جمله مطالبی که در این مقالات مورد مطالعه قرار گرفته و با مهمترین آنها در سلسله مقالات خصوصی بحث شده مطالبی است که در صدر این مقاله مختصر اشاره‌ای بآنها شده.

ما ابتدا مدعی نیستیم که جوابهای حاضر و آماده و بدون برای تمام این سئوالات و مطالب داریم. ما این مسائل را طرح و تا حدی مورد بحث همه جانبه قرار داده و انتشار دادیم که افراد صلاحیت‌دار در اطراف این مسائل خالی از سوابق ذهنی غیر علمی اظهار نظر و تحقیق و تتبع کنند. بعضی از این سئوالات زمان زیاد و تالیفات زیاد لازم دارند تا اقل تا حدی که در کشورهای دیگر روشن شده اند در دنیا نیز روشن شوند. خلاصه ما در عین انتشار این مقالات انتقادات و اظهار نظرهایی را که خالی از سابقه ذهنی غلط و تعصب آمیز باشد گرچه کاملاً مخالف قضاوت‌های مندرجه در این مقالات باشد یا درج و یا مورد بحث قرار خواهیم داد.

امید داریم باین وسیله کمکی برای روشن شدن اذهان درباره مهم‌ترین مسائل روزی که در دست‌و‌ر‌عصر حاضر است کرده باشیم تا انسانهای اجتماعی ملت، اگر تنها عامل موثر در جریان‌ات تاریخی خود نشوند لاقلاً عاملی حتی الامکان موثر مابین عواملی باشند که خواهی نخواهی سر نوشت ملت ما را تعیین می‌کنند.

محیط نوپیدی و سوء ظن

بر خورد عقائد و آراء نتیجه مستقیم و یا غیر مستقیم بر خورد منافع طبقات مختلف در جامعه ملی و یا نتیجه بر خورد منافع يك طبقه متنفذ از يك کشور نیر و مندصنعتی با منافع تمام طبقات يك ملت ضعیف و یا عقب مانده است. اختلاف منافع و تضاد های ناشی از آنها که در دنیای خارج و مستقل از ذهن وجود دارد وقتی در ذهن و فکر انسان هائی که نمایندگی آن منافع را دارند منعکس میشود بر خورد عقائد و آراء را بوجود می آورد ولی علاوه بر این بر خورد وقتی راه حل های مختلف برای حل تناقضی از طرف طبقه معین اجتماع پیشنهاد می شود باز هم بر خورد عقائد و آراء که نماینده طبقات مختلف المنافع نیست بوجود می آید. نمیدانم متاسفانه و یا خوشبختانه کشور ما خیلی شدید تر از کشورهای مشابه دیگر در معرض این برخورد عقائد و آراء قرار گرفته. ولی بی شک آنچه باعث تاسف است اینست که رؤسوها و گردانندگان و مبلغان اصلی بعضی از عقائد و آراء در صحنه ملی ما خود در خارج از صحنه ایران یعنی در صحنه بین المللی هستند و برای بازیگران ایرانی و یا خود بازیگران ایرانی برای خود شان غیر از نقش عروسک های خیمه شب بازی نقشی قائل نشده اند. ما قصد داریم در این ستون در باره تناقضات جامعه ملی و بین المللی و در باره راه حل هائی که برای حل آن تناقضات پیشنهاد شده بحث نماییم. ما قصد داریم که این بحث را خالی از سوابق ذهنی غلط و بدون تعصب های مردود و از روی عینی بودن (اوبژکتیو) بعمل آوریم یعنی قصد ما اینست که روش بحث علمی و منطقی را تعقیب نماییم. مانند تفحص کنندگان علوم طبیعی که پیش از شروع بازمایش و تحقیق علمی محیط و تاثیر آنرا در آزمایشهای خود مطالعه می نمایند ما نیز مجبور هستیم که پیش از وارد شدن در برخورد عقائد و آراء بعنوان مقدمه مختصری از محیط اجتماعی ایران و تاثیر آن محیط در عقائد و آراء بحثی بپایان آوریم.

باید توجه نمود که اصولاً محیط اجتماعی را نمیتوان از برخورد عقائد و آراء که خود انعکاس بر خورد همان عوامل محیط اجتماعی است جدا نمود و بنا بر این مادرضمن بحث از عقائد مختلف سعی و کوشش در شناختن محیط اجتماعی خواهیم نمود. ولی آنچه در مقدمه مورد نظر است تشریح محیط یاس و سوء ظن است که خود مولود همان تناقضات و برخورد منافع طبقات مختلف است ولی این محیط یاس و سوء ظن رفته رفته مثل اینسکه يك استقلال و شخصیتی پیدا کرده و در حال حاضر مانند يك عامل مستقل کلیه آراء و عقائد و قضاوتها را در تحت تاثیر خود قرار داده است حتی هر بیرونی هم که در ایران سیاست می یابد میدانند که انگلیس ها زودتر از سایر نیروهای صنعتی دنیای نوین بایران نفوذ کردند و با خریدن عده ای از زمامداران اصل و زبده سوء ظن بوردی را در مردم ایجاد نمودند. یاس مردم از زمامداران بیگانه پرست متدرجاً يك محیط مخصوص یاس و نوپیدی و سوء ظن ایجاد نمود. آنچه در این سطور مورد بحث قرار خواهد گرفت آنقسمت از یاس و سوء ظنی که کاملاً مورد است نبیباشد بلکه منظور تشریح عوامل جدیدی است که باین محیط سوء ظن

و نومیدی اضافه شده و از آن چیزی که واقعا وجود دارد و اهمیت آن باندازه ایست که برای توضیح خیلی از بدبختیهای ما کاملاً کافی است چیزها ساخته شده. همچنین منظور ما تشریح عواملی است که علاوه بر عامل مذکور در ایجاد یأس و سوء ظن دخالت کرده و یأس منطقی از زما مداران و بعضی سیاست پیشه گان را تبدیل به سوء ظن و یأس و نومیدی بی مورد درباره تمام ملت ایران نموده است. ضعف نفس و بی ایمانی که مولود همان محیط است از زمامداران ما تجاوز کرده و به طبقاتی از جامعه نفوذ کرده است که قاعدتاً می بایست با بی ایمانی و بی ارادگی مبارزه کنند. در هر حال این مرض باشکال مختلفی در جامعه ما بروز نموده است که تشریح آنها و مبارزه با آنها شرط مقدماتی هرگونه اقدام اجتماعی است. زما مداران کنونی در تحت تاثیر افکار عمومی دنیا به نساد دستگاه خود اعتراف می کنند، قانون تصفیه تصویب می کنند ولی یکقدم جدی درباره عمل تصفیه را لغو می نمایند و با حفظ فساد دستگاه، قدرت فنی ایران را فلج می کنند و سپس در پشت تربیون مجاسین فلج شدن نیروی فنی را به نداشتن قدرت فنی تعبیر می کنند و غارت شدن منابع ملی ایران را بدست اجانب توجیه می نمایند. عده دیگری که می بایست با اینگونه بی ایمانی با نیروی ملت ایران مبارزه کنند ولی در نتیجه محیط یأس و نومیدی مفرط ایمان خود را به نیروی خلافت ملت از دست داده اند، از مشکلات، کابوس خیالی و حسرتناکی می سازند یا مأیوس و گوشه نشین می شوند و با داروی درد ایران را در ماورای سرحدات کشور جستجو می کنند.

کابوس بدبینی

آنچه مورد دارد و آنچه بيمورد است

محیط بدبینی و نومیدی و سوء ظن که بر آفاق و انفس ایران امروز مسلط شده منشاء خیلی از سستی ها و رخوت هاست. بهمین مناسبت عده ای پیشنهاد میکنند که حد اعتدال در بدبینی و غیره پیش گرفته شود. ولی این راه يك راه غیر منطقی است. روش علمی و منطقی عبارت از این است که ما این محیط مشوم بدبینی و یأس را تجزیه و تحلیل کنیم تا آن قسمت ها و عناصری از این مجموعه که انعکاس واقعیات خارجی است از قسمتهای دیگر که مولود تبلیغات مبالغه آمیز و توهم افراد و جمعیت های بسی شخصیت است تشخیص داده شود. مثلاً بدبینی و یأس نسبت به آن عده از زمامداران و مسئولینی که بنام هیئت حاکمه معروف شده اند صد در صد بجا و مورد است. هر کس پیشنهاد کند که بنام اجتناب از مضرات بدبینی مفرط و یأس، نسبت باین اشخاص و دستگاه حکومتی آنها از بدبینی خودداری شود غیر از اغفال شدن و یا اغفال کردن و آزمایش بيهوده آنچه صدبار آزموده شده نتیجه ای ندارد.

زمامداران ما در سالیان دراز دو قرن اخیر مطابق شهادت تاریخ اغلب تسلیم سیاست های مستعمراتی بریتانیا و غیره بوده اند و متدرجاً نسل بعد از نسل حس زبونی و پستی در آنها ایجاد و پرورش یافته است. ولی متأسفانه این حس زبونی تنها بفعول آنها محدود

برخورد عقائد و آراء

۷

نشده بلکه در بعضی قسمت از طبقات بالای اجتماع کنونی ما نیز راه یافته است. روش آموزش و پرورش ما که اطاعت کورکورانه از مافوق و تسلط صد درصد به مادیون را ترویج کرده، دستگاه اداری ما که کار ورزی در این باره را بعد کمال رسانده و رعب و وحشتی که پلیس های مستعمراتی در طی ده هاسال در قلوب عده ای ایجاد نموده و اعمال نفوذ مادی و معنوی که طبقه زمامدار در طبقات بالای اجتماع کرده است متأسفانه حس زبونی و پستی را در عده ای از روشنفکران و کارمندان دولت نیز ایجاد کرده است. یاس و بدبینی و سوء ظن، که گفتیم منشاء و ماخذ صحیحی هم داشته، در نتیجه این حس زبونی تقویت و تشدید شده و ملیونها بار بزرگ تر گردیده و سیاست مستعمراتی از این حس و از نتایج آن حداکثر استفاده را کرده است.

عامل نوینی که به عامل پیشین اضافه شده اینست که عده ای از آزادیخواهان و همچنین از مدعیان آزادیخواهی گاهی دانسته و فهمیده و در مواردی بدون علم به قبح آن، میانه زیاد در بدبینی کرده اند. آنها یا با حس نیت و یا با سوء نیت ناشی از حس زبونی هر حرکت نهضتی را که مستقل از آنها بوده به عامل استعماری انگلیسها نسبت داده اند. این اشخاص از امپراطوری بریتانیا که در حال انحطاط است و پایگاه های خود را یکی پس از دیگری از دست میدهد یک قادر مطلق و یک نیروی خارق العاده مقاومت ناپذیر درست کرده اند. در پایتخت کشور ما عده ای سیاست باف روشنفکر پیدا می شوند که امکان یک فعالیت سیاسی بدون تسلیم شدن به بیگانه را غیر ممکن میدانند اگر با اینها از استقلال هند صحبت کنید فوراً لبخندی زده و از سادگی لوحی شما تعجب می کنند که نمیدانید نهر و گاندی با تمام نهضت استقلال هند و نهضت ملل آسیائی از نوع اندونزی و برمه و غیره مستخره ای بیش نیست. میدانیم که بعقیده بعضیها هیتلر حتماً و شاید استالین نیز دست نشانده انگلیسها بوده اند.

در تقویت این فکر سران حزب توده نیز سهمی بسزا داشته اند. آنها به بهانه مبارزه با استعمار در این غلو و مبالغه مسابقه را از تمام سیاست بافان دیگر برده اند و هر کس سر باستانه آنها نسوده و خواسته است در مبارزه با بیگانگان و در اصلاح امور کشور راه مستقیمی به پیماید فوراً داغ باطله نوکر استعمار به پیشانی او زده اند. آنها در عمل باین شعار عمل کرده اند که هر کس نوکر و فرمانبر نیست دشمن ماست و عامل استعمار است. از بزرگترین شخصیت های بین المللی مانند نهر و امثال او در آسیا و اروپای غربی و دکتر مصدق و رهبران جبهه ملی در ایران مزدوران بست استعمار (!) ساخته اند. این اشخاص که در نتیجه تربیت جامعه کنونی و زجر و شکنجه پلیس از نعمت حس زبونی هیئت حاکمه بی نصیب نمانده اند در عین داشتن مخالفت با هیئت حاکمه و تظاهر با آزادیخواهی، ایمان و عقیده به نیروی خلافت ملت ایران را از دست داده اند و تصور کرده اند که مبارزه با استعمار از عهده ملت ایران خارج است و برای موثر بودن مبارزه باید تسلیم نیروهای بیگانه دیگری شد. و بهین مناسبت پیوسته از عظمت نیروی استعمار و از قادر مطلق بودن آن در مقابل ملت ضعیف ایران! بحث نموده اند تا بتوانند ایمان مردم را برای رهایی از استعمار به شوروی متوجه سازند. مادر این بحث مقدماتی بدون اینکه از صحت و یا سقم و از ارزش و یا بی ارزشی فرضیه سران توده بحث کنیم فقط یک واقعیت را مورد مطالعه قرار می دهیم که چگونه توده ایها به توهم قادر مطلق بودن انگلیسیها در ایران کمک کرده اند.

مرض استعمار زدگی

از استعمار بریتانیا شیخ هولناکی برای ملت ایران ساخته اند و در سایه آن شیخ یک محیط بدبینی و بدگمانی و بی ایمانی و عدم اعتماد به نیروی ملت بوجود آورده اند. اگر به رئیس اداره ای ایراد نمائید که چرا این همه کثافت کاری را در اداره مربوطه ایجاد میکند یا تحمل مینماید، اگر بوزیر و یا وکیل از فساد دستگاه صحبت کنید، حتی اگر بکارمند نسبتاً مسئولیت داری بمناسبت مبارزه نکردن با رشوه خواری و دزدی ایراد بکنید، اگر بروشنفکران یا خوش نشینان کافه های اسلامبول و نادری ایراد بگیرید که چرا این همه بتخیر اعصاب خود پرداخته و در میدان مبارزه حیات وارد نمیشوند و مانند پیره زنان ناتوان در عین جوانی به لند و لند در گوشه و کنار اکتفا مینمایند؟ تمام این ها تنها با اختلاف عبارت و ژست، یک جواب مشترک بشما خواهند داد: « آقا مگر میگذاردند! ». پرواضح است که لزومی ندارد مرجع این شخص سوم سؤال شود که میگذارد « زیرا جواب آن پرواضح است که سیاست استعماری بریتانیا نمیگذارد ».

از وزیر تا کارمند ساده از بزرگترین دانشمندان گرفته تا ساده ترین روشنفکران با این جواب نه فقط آب پاکی روی دست هر دعوت کننده بمبارزه می ریزند بلکه در عین حال هرگونه مسئولیت را از گردن خود سلب کرده و بخیال خود راحت و چندان برای خود تهیه میکنند.

در نیرومندی استعمار هیچ شکمی نیست ولی باید دید این نیرومندی در چیست و این تأثیر در درک و وریشه جامعه ما که ورد زبان این آقایان استعمار زده گردیده از کجا سر چشمه می گیرد. استعمار نه باتوپ و تفنگ تنها و نه با عده ای از نوکران و جاسوسان بی شمار در تعقیب هر کارمند روشنفکر است.

یکی از بزرگترین و مهمترین عوامل یا اسلحه و ابزار استعمار که بر همه مستولی شده همین یأس و بدبینی نسبت به اشخاص و مواردی است که نباید مورد بدبینی باشند. برنده ترین اسلحه آنها مقتدر و فعال مایشاء نشان دادن خودشان و تزریق حس حقارت و ضعف در افراد مسئول جامعه ما است. ما در اینجا بحث از شخصیت های مسئول و مهم هیئت حاکمه نمیکنیم، منظور ما اکثریت کارمندان و دانشمندان و مهندسان و روشنفکران است. اگر اینها این شیخ هولناک استعمار و نتایج حاصله از آن یعنی محیط بدبینی و یأس و سوء ظن را از روی واقع بینی دانشمندان تجزیه و تحلیل نمایند و این موجود بیچیده و درهم و برهم را به عناصر مرکب کننده خود که در حقیقت از یک وجود ذهنی که ما بازاری درد نیای واقعی خارج از ذهن ندارد و از یک وجود عینی موجود در نیای خارج ترکیب شده است، تجزیه کنند، کاری خیلی آسان خواهد شد. اگر آن عده از کارمندان و روشنفکرانی که در کنار گود نشسته اند و تا حالا از توهم نیرومند بودن استعمار بهجاهدین و مبارزین نیپوسته اند بگسست و همی و خیالی نیروی استعمار غلبه کنند و از روی واقع بینی نیروی دشمن را نه بیشتر و نه کمتر از آنچه هست و نیروی ملت ایران را نیز کمتر از آنچه هست تقویم نکنند، در اینصورت، اگر با آسانی هم نشد، با حداقلی از فداکاری و از خود گذشتگی میتوان بنیروی واقعی استعمار در ایران غلبه کرد. شواهد تاریخی معاصر نشان میدهد مللی که از ما نیرومندتر

برخورد عقائد و آراء

۹

نبودند بهدفعهائی که از هدف ما مشکل تراست رسیده‌اند. تنها لازم است که باغلبه به تصورات ذهنی و وهمی نیروی ایمان و اراده ملت را بطور متحد و هم‌آهنگ متوجه راه ایصال بهدفعه نمود.

عده‌ای از روشنفکران بی‌طرف و استعمار زده اینطور تصور میکنند که در سفارت و وزارت خارجه استعمار طلبان برای تمام افراد روشنفکر يك پرونده دقیق از تمام مشخصات و نامه اعمال وجود دارد و مانند قادر مطلق از تمام جزئیات اعمال و حتی نیات آنها با خبرند و بنا براین از هر فکر تا چه رسد به اقدام اصلاحی صرف‌نظر می‌کنند.

این عده سیاست بافان و روشنفکران را که بمرض خیالی قادر مطلق بودن استعمار و حقیر بودن نیروی ملت ایران و یا هر ملت مشابه دیگر دچار ندحفاً باید مردمان استعمار زده نامید. بحث با بعضی از این مرضی استعمار زده واقعاً خیلی مشکل است چون این افراد بی‌ارزش هر گونه ارزش و شخصیت را منکر شده و شرافتمند ترین افراد مبارز را با منطق خاص خودشان که فاقد هر نوع منطق علمی و دلیل است نوکر و جیره‌خوار استعمار می‌نامند. انسان گاهی فکر میکند که این افراد ما یوس چرا قبری برای خود نمیکنند که در آنجا استراحت نمایند ولی در حقیقت با تلقینات مضر خود سعی بیپوده میکنند که برای ملت خود قبری بکنند و چاره‌ای غیر از تسلیم شدن باین و یا آن بیگانه نمی‌بینند. تمام این روشنفکران و سیاست بافان استعمار زده در مقابل روشنفکران مبارز و مجاهد قرار گرفته‌اند ولی آن‌ها از نمونه‌های چندی ترکیب شده‌اند که یکی از آن نمونه‌ها با انکار ارزش هر شخصیت و هر گونه مبارزه مسئولیت را متوجه استعمار ساخته، خود را آسوده خاطر کرده و به چربیدن درخیا بانها و کافه‌ها مشغول‌اند عده دیگر از ترس شیخ استعمار در پای معرکه بیگانه دیگری سینه میزنند که از آنها جدا گانه بحث خواهیم کرد.

چرا سران حزب توده مبالغه در نیرومند بودن استعمار کرده اند

این مبالغه و تقویت بدبینی ویاس امروز بفتح بریتانیا و فردا
بفتح شوروی و هیچ وقت بفتح ایران نیست

برای عده‌ای که مانند اصحاب کف هنوز در خواب قرون گذشته چرت می‌زنند دنیای امروز با دنیای قرن نوزده فرقی ندارد. برای آنها بریتانیای اتلی با امپراطوری قرن گذشته که نیروی مسلح و کشتی‌های جنگی بریتانیا در پشت سر کپانیهای تجارتی رهسپار مشرق زمین بودند فرقی ندارد. این اصحاب کف سیاست باف سکه نیمه دوم قرن بیستم را از سکه قرن نوزده تشخیص نمیدهند. اینها از بیداری ملل مشرق و آسیا و از تأثیر افکار عمومی دنیا در افکار عمومی بریتانیا، از پیدایش ونمو و تکامل حزب کارگر انگلیس در قرن بیستم و از تغییراتی که خواهی نخواهی بریتانیا مجبور بوده و هست که در سیاست خود بدهد بی‌خبرند. اینها نمی‌توانند درک کنند که فعال مایشایی شرکت نفت جنوب در حوزه اقتدار خود و مطلق العنان بودن سیاستمداران بریتانیا و مزدوران آنها در ایران دیگر متکی بپایه و اساس محکم نیروی مسلح نیست. این اقتدار تنها متکی به بی‌اطلاعی ایرانیان از نیروی ملی خود و اوضاع جهان و متکی بر عجب و وحشت موهومی است که از قرون گذشته هنوز در قلوب ایرانیان باقی مانده است. مادر چند مقاله گذشته تاحدی از مبالغه‌ای که درباره نیرومند بودن سیاست استعماری بریتانیا در ایران و غیر آن شده بحث نمودیم و نشان دادیم که این شیخ هولناک یک کابوس خیالی بیش نیست. آنچه از این نیرو واقعیت دارد با نیروی ملت ایران و استفاده از وضع بین‌المللی ممکن است و باید خفه و نابود شود. ما نشان دادیم که مبالغه در نیروی استعمار و محیط بدبینی ویاس و سوء ظن که مولود آنست بهترین متفق غلبه سیاست استعماری است. حس حقارت و زبونی که ده‌ها سالست در هیئت حاکمه مانفوذ کرده به عده‌ای از روشنفکران نیز سرایت نموده، عده‌ای از سران حزب توده که در نتیجه حبس و شکنجه دچار حس زبونی گردیده اند دانسته یا ندانسته برای نیروی استعمار اهمیتی بیش از آنچه دارد قائل اند و بنا بر این خود را بدون چون و چرا در دامان شوروی انداخته و کالمیت بین یدی‌الفسال تسلیم گردیده و مبارزه با استعمار را تنها پس از برقراری حاکمیت ملی! یعنی حاکمیت شوروی امکان پذیر میدانند. این مسئله که تسلیم شدن سران ضعیف حزب توده به سیاست نیرومند شوروی وجه شباهتی باهم مسلکی دو حزب متساوی الحقوق ندارد فعلا مورد بحث نیست. بلکه منظور نشان دادن این حقیقت است که سران توده علی‌رغم ادعای پسر آب و تاب خودشان مبارزه با استعمار نکرده بلکه اکفا بترساندن مردم از بریتانیا کرده اند تا بتوانند تمام ملت ایران را مانند خود در دامان شوروی بیاندازند. محیط بدبینی ویاس و سوء ظن و ترس و بیم از انگلیس را سران توده به بهانه مبارزه با استعمار خیلی تقویت نموده اند. آنها به خیلی از مردم شرافتمند ولی بی‌خبر از سیاست روز

جهان اینطور تلقین کرده اند که برای رهایی از نیروی انگلوساکسن هیچ چاره‌ای جز تسلیم شدن بشوروی نداریم. مردمی که بیگانه توسعه طلب در نظر آنها بی تفاوت بود مایوس و بی چاره شدن را در نتیجه تبلیغات سران توده دیده و از تسلیم شدن در مقابل بیگانگان بهتر دانسته اند. در نتیجه تهمت‌ها و افتراهای فراوان و ارزان که سران توده بهر شخصیتی که تسلیم اربابان آنها نبوده زده اند محیط یاس و بدبینی ده‌ها برابر و در مواردی هزاران برابر تقویت شده است. مخصوصاً تهمت و افتراهای توده ایها بیشتر متوجه آنهایی بوده است که یا دارای تمایلات چپ ولی مستقل از مسکو بوده اند و یا ملیون پاك و بی غرضی بوده و شانس موفقیت مابین توده مردم را بیشتر داشته اند.

سعی و کوشش سران توده برای لجن مال کردن این شخصیت‌های ملی و مترقی عده‌ای از مردم را از همه چیز مایوس و بهمه چیز مطمئن نموده است. وقتی عده‌ای از مردم مثلاً مطابق ادعای سران توده، دکترا و کتر مصدق و اقلیت مجلس (جبهه ملی) و بهترین مبارزان را عامل بریتانیا و بعداً آمریکا تصور کنند و یا لاقلاً در این مسئله مردد باشند آیا حق ندارند تسلیم توده ایها شوند؟ و اگر بقیح این تسلیم آشنا بودند آیا حق ندارند مایوس شوند و خود را تسلیم تریاک یا عرق و سایر مخدرات نمایند؟ البته مادر مقالات آینده بحث خواهیم کرد که خوشبختانه عده زیادی از مردم پیشرو این مطالب سفید را باور نمیکنند ولی اینگونه تبلیغات مضر عده‌ای از مردم را فریفته بیگانه پرستان، و عده بیشتری را مایوس و نومید میکنند و در هر حال هر دو دسته را از نیروی واقعی ملت ایران مایوس و نومید می نماید و این وضع امروز بنفع بریتانیا تمام میشود ولی سران توده امیدوارند در موقع جنگی که قریب الوقوع باشد بنفع اربابان آنها خواهد بود. امید است که آرزوی جنگ قریب الوقوع بدلشان بماند و ما ایمان داریم که استقلال ایران در هر حال برای همیشه محفوظ و مستقل خواهد ماند.

در هر حال سران توده حساب کرده اند که نیروهای اجتماعی اگر تسلیم بلاشرط در مقابل آنها نشوند از لحاظ آنها و اربابان آنها بهتر است فلج گردند و مایوس و نومید شوند.

سعی و کوشش بیمانند آنها برای مایوس ساختن مردم از جبهه ملی از همین جا آب میخورد. که اگر مردم از آنها پیروی نمیکنند لاقلاً از جبهه ملی و نهضت‌های شبیه آن نیز مویاس شده و از سیاست کنارگیری کنند تا میدان برای آنها خالی بماند. در مقاله آینده با یادآوری وقایعی که هیچکس فراموش نکرده است نشان خواهیم داد که سران توده هرگز مبارزه موثر با شرکت نفت جنوب نکرده و آنرا برای روز برقراری حاکمیت خودشان یعنی حاکمیت بیگانه برابران ذخیره کرده بودند.

چرا سران توده در زمان اقدار خود برای الغای امتیاز نفت اقدام نکردند

آنقسمت از نیروهای اجتماعی ایران اعم از اینکه بطور موثر و یا حتی مضر وارد میدان مبارزه اند در مقایسه با قسمت عظیمی از نیروهای اجتماعی که بلااثر و تنبل و بیهوده مانده اند خیلی کوچک اند. محیط بد بینی و یاس و مخصوصاً مبالغه در قدرت انگلیس که غیر قابل مقاومت از طرف خودملت ایران قلمداد شده و ناچیز شمردن نیروی ملت در مقابل آنها باعث شده است که نیروی عظیمی از ملت عاطل و باطل بماند. نه فقط سیاست انگلیس این یاس و بدبینی را در ایران رواج داده بلکه سران توده گاهی بمناسبت سیاست غلطی که پیش گرفته اند و گاهی بمناسبت اصولی که بنفع خود و شورویها تعقیب می نموده اند باعث نفعی برای سیاست بریتانیا شده اند. در صورتیکه اندک توجهی به نیروهای ضد استعماری آسیا بکنیم معلوم میشود که اغلب آنها درست در موقع جنگ و بعضی مستقیماً پس از جنگ مبارزه جدی را با استعمار شروع کرده و با تفاوتهای کم و بیش خود را از سلطه امپراطوریه نجات داده اند. حزب توده در ایران از هیئت حاکمه را بوجه احسن انجام داد و بهمین مناسبت مدتها مورد توجه عامه قرار گرفت و عده زیادی از افراد با ایمان بآن حزب رو آوردند. عده ای از مردم با ایمان در آن حزب يك مکتب اجتماعی متناسب با اوضاع زمان ایجاد نمودند که وضع اجتماعی را به بهترین وجه تشریح می نمود. اینها بطور خیلی خلاصه جنبه های مثبت حزب توده بود که ناشی از افراد با ایمان و افکار عمومی آن حزب بود که اغلب آنها در نتیجه اعمال سران حزب توده بالاخره آنجا را ترک کردند ولی سران حزب توده مطابق اصولی که پیروی می کردند مرام و مکتب نوشته شده را کنار گذاشته و تمام مرام و خود حزب را فدای بندوبست سیاسی که بسا شوروی ها داشتند ساختند. سران حزب توده درست بخلاف ادعای خودشان هیچ مبارزه موثر با استعمار و بزرگترین پایگاه آن یعنی نفت جنوب بعمل نیاوردند. اینک دلائل و اسناد و مدارک و نده که تمام نسل معاصر شاهد آن بوده اند. سران توده در موقع جنگ بمناسبت و بهانه اینکه اینجا پشت جبهه شوروی است نه فقط مبارزه عملی با استعمار نکردند حتی اغلب از انتقاد سیاست بریتانیا در ایران نیز جلوگیری می کردند.

«گانندی» و «نهری» و «براساد» که در حساسترین موقع لازم و مفید در زندانهای بریتانیا بجرم مبارزه بر علیه استعمار جان می کنند امروز این آقایان توده ای آنها را متهم بعمل امپریالیسم بودن میکنند در ابطال آنها و کشورهای اشغال شده و کشور های آسیائی درست در موقع جنگ هر وقت فرصتی بدست آمده مبارزه با هیئت های حاکمه و نفوذ بیگانه عملی گردید ولی سران توده که بدون تسلط کامل شوروی بر ایران حاکمیت ملی را غیر ممکن میدانند در مناسب ترین موقع نه بر علیه هیئت حاکمه مزدور و نه بر علیه استعمار يك مبارزه جدی و عملی نکردند.

کمیته مرکزی حزب توده هرگز اجازه تشکیل حزب در نواحی نفت خیز جنوب نداد

تنها با تأسیس اتحادیه های صنفی شورای متحده موافقت شده بود . و بطور کلی تشکیل اتحادیه ها بخصوص در نواحی جنوب کاملاً از روی ابتکار کارگران و رهبران محلی بود که بمناسبت مقتضی بودن اوضاع انتظاراتی از رهبری حزب توده داشتند و اغلب آن انتظارات نقش بر آب بود و کلیه موفقیت های شورای متحده در جنوب و بعضی نواحی دیگر مرهون اقدامات خودکار کارگران محلی بود. نه فقط اجازه تأسیس حزب توده در جنوب در موقع جنگ و حتی پس از جنگ داده نشده بود بلکه هر وقت کارگران و با «شورای متحده محلی با ابتکار خود کلمه حزب توده را در اوراقی چاپ میکرد مورد بازخواست کمیته مرکزی قرار میگرفت . اینها مطالبی نیست که ادعا باشد بلکه در روزنامه رهبروارگان شورای متحده اسناد و مدارک بی شمار برای اثبات این موضوع وجود دارد . حتی اعتصاب معروف آبادان تنها با ابتکار کارگران محل بود و از طرف کمیته مرکزی و شورای متحده مرکزی از این عمل جلوگیری شد دکتر رادمش و دکتر جودت بنمایندگی از مرکز با آبادان رفته و اعتصاب را خاتمه دادند .

آقای لومبی سایان رئیس آن سندیکای بین المللی که تحت میزبانی کمونیست هاست در موقع مسافرت با ایران با اشاره مقامات مربوطه از مسافرت بنواحی نفت جنوب خودداری کرد تا باعث سوء ظن بریطانیای کبیر در ایران نباشد . بطور خلاصه در داخل حزب توده و شورای متحده همیشه اینطور استدلال میشد که نیروی حزب و شورای متحده و ملت ایران بتنهائی قادر بمبارزه عملی و جدی با شرکت نفت جنوب و سیاست بریطانیا نیست و اوضاع بین المللی (یعنی وضع شوروی) هم اجازه اقدام مستقیم بر علیه انگلستان را نمیدهد .

رهبری حزب توده که دائماً از توده های وسیع و از نیروی انقلابی ملت ایران دم میزد ولی در عمل تنها امید و تکیه گاهش دولت شوروی بود و هرگز از نیروی ملت ایران که بخوبی قادر بمبارزه با هیئت حاکمه مزدور و اربابان او بود استفاده نکرد و بهترین فرصت تاریخی را از دست داد .

منظور ما در اینجا تنها روشن کردن این نکته است که سران حزب توده مبارزه بانیروی نفت جنوب و بریطانیا را مافوق قدرت ملت ایران دانسته و هرگز مبارزه جدی و عملی با آن ننموده بلکه این مبارزه را بدون دخالت مستقیم شوروی غیر ممکن دانسته اند .

رهبری حزب توده چرا مبارزه برای الغاء امتیاز

نفت جنوب نگر دو

مبارزه برای دادن امتیاز بشوروی کرد

زیرا رهبران روشنفکر حزب توده مانند هیئت حاکمه دچار حس حقارت و زبونی بودند - آنها حتی بر علیه افکار عمومی، حزب توده آذربایجان را از لحاظ حزبی تجزیه نمودند

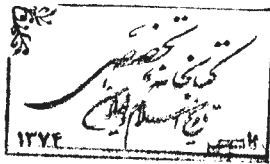
حس پستی و حقیر حس کردن خود در روحیه رهبران روشنفکر حزب توده باین شکل ظاهر گردیده که آنها غلبه بر نیروی استعماری بریطانیا را پیش از تسلط کامل شوروی بر ایران غیر ممکن دانسته اند و بنا بر این با مبالغه در قدرت نیروی بریطانیا و با افراط در حقیر جلوه دادن نیروی ملت ایران بآن محیط یاس و بدبینی که مانند کابوسی برسینه ملت مافشار میآورد کمک فراوان کرده اند. در مقاله گذشته تاحدی که کنجایش مقاله اجازه میداد نشان دادیم که رهبری حزب توده بمناسبت یاس و نومیدی از نیروی ملت ایران در عمل هرگز اقدام جدی و عملی برای الغاء امتیاز نفت جنوب نکرد و بهترین فرصت تاریخی را از دست داد و صرفنظر از بعضی موفقیت محلی و آنی تنها بیک سلسله مقاله نویسی و سخن پراکنی غیر مؤثر پرداخت. و تقاضاهای خود را بچند ریال اضافه مزد منحصر ساخت ولی در این مدت رهبری بیکار ننشسته بود اگر اقدام جدی برای الغاء امتیاز نفت جنوب نکرد جدی ترین اقدامات خود را برای بدست آوردن امتیاز کم و بیش مشابهی در شمال برای شوروی صورت داد. رهبری این حزب درست بخلاف فورمول معروف «موازنه منفی» آقای دکتر مصدق بیک فورمول موازنه مثبت برای دو سیاست حریف عمل کرد زیرا از طرفی مبارزه جدی و قطعی برای الغاء امتیاز نفت جنوب نکرد و از طرف دیگر مبارزه جدی برای دادن امتیاز نفت شمال بشوروی بعمل آورد تا کفه سیاست شوروی آنطوریکه خودشان تشریح می کردند بسا کفه سیاست بریطانیا در ایران معادل گردد. عدم مبارزه جدی برای الغاء امتیازی که محکمترین بایگانه نفوذ و سلطه بیگانه توسعه طلب بود و مبارزه برای ایجاد چنین بایگانه مشابهی برای بیگانه توسعه طلب دیگر نتیجه مستقیم و معلول همان حس زبونی و حقارتی است که از هیئت حاکمه روشنفکران و رهبران حزب توده سرایت کرده است. این حس حقارت و زبونی و طرز تفکر ناشی از آن که در اغلب رهبران حزب توده وجود داشت درست بسا سیاست شوروی مطابقه داشت. زیرا سیاست شوروی درست احتیاج بعواملی داشت که از هیئت حاکمه ایران که مزدور انگلوساکسونها باشد ناراضی باشند و از طرف دیگر

برخورد عقائد و آراء

۱۵

احتیاج بیک تکیه گاه خارجی داشته و در مقابل آن آلتی برای اجرای مقاصد شوروی در ایران باشند. بنا بر این شوریها ما بین رهبران حزب توده درست و بدون کم کاست آنها را که بیشتر از همه دچار حس حقارت و پستی بودند اخلاقا و غیر اخلاقا تشویق می نمودند و عده دیگری که بقدر کافی از این حس حقارت و تسلیم برخوردار نبودند متدرجا باین عنوان تربیت و پرورش می یافتند. بعکس آنهاست که تسلیم اینگونه پرورش نمی گردیدند به پست های غیر حساس حزبی پرت شده و بالاخره در نتیجه پی بردن باصول عملی حزب توده که درمرامنامه و روزنامه نوشته نبیشد ولی در جریان بآن عمل میشد آن حزب را ترك می کردند و دچار یاس و بدبینی گردیده و آن محیط یاس و بدبینی و سوء ظن را که مورد بحث ماست تقویت می کردند.

رهبران حزب توده از طرفی در نتیجه حس حقارت خودشان و از طرف دیگر در نتیجه انتقام جوئی هیئت حاکمه مزدور و سوءسیاست آنها متدرجا سرنوشت خود را با سرنوشت سیاست شوروی در ایران توأم میدیدند و برای نجات خودشان ولی بخلاف میل ملت ایران رحتی بخلاف افکار عمومی خود حزب توده و در مواردی حتی بخلاف میل باطنی خودشان از تهدید بتجزیه آذربایجان برای بدست آوردن مقاله نامه معروف پشتیبانی نمودند. خیلی قابل توجه است این حزب که خود را حزب توده ایران می نامید درست در دو نقطه شمال و جنوب ایران که از بهترین مراکز حیاتی ایرانند در آن موقع تشکیلات حزبی نداشت گرچه نداشتن سازمان حزبی در نواحی نفت خیز و اکتفا به سازمان شورای متحده تاکتیکی و برای عدم تحریک بریطانیا بود ولی تسلیم شدن بانحلال و یابوستن تمام تشکیلات حزب توده آذربایجان به دموکراتهای آذر بایجان مسئله ساده ای نبود. فراموش نکرده ایم که موقع تشکیل حزب دموکرات آذربایجان تمام سازمان ایالتی حزب توده با آنها ملحق شدند و کمیته مرکزی نه فقط اقدام و اعتراضی بر علیه آن نکرد بلکه آنرا کاملا تایید کرد. یعنی حزب توده «ایران!» اطلت آذربایجان را از لحاظ حزبی از خود تجزیه کرد و اگر اقتداری بیشتر از سازمان حزبی داشت لابد این تجزیه را از لحاظ جغرافیایی نیز تایید می کرد. بطور خلاصه تمام این عملیات نه فقط ناشی از محیط بدبینی و یاس و سوء ظن و حس حقارت ناشی از آن محیط بود بلکه خود این عملیات نیز بنوبه خود حس یاس و سوء ظن را در مردم بیشتر تقویت کرده و صد ها بار این محیط مشموم را تقویت کرد زیرا مردم منتظر بودند هیئت حاکمه کندیده بانمک ضد عفونی شود ولی حالا دچار آن روزی شده بودند که نمک میکندد.



محیط یاس و بدبینی و مسدود کردن

هر روز نه امید در داخله کشور و متهم کردن جبهه ملی و هر نهضت ملی
بهترین متفق سران توله است

ریشه و اساس اختلاف باکستان و هندوستان را انگلیس ها کاشته اند ولی امروز
از این اختلاف نظر و از این تقسیم شدن قاره هند و اختلافات ناشی از آن شورویها و اعمال
او بیشتر نفع میبرند تا بریتانیا .

محیط بدبینی و یاس و تمام نتایج حاصله از آن کرچه از ریشه و پایه ناشی از
سیاست نفت انگلیس در ایران است و اگرچه آنها هنوز هم فوائد آنرا می برند ولی
نفع اساسی این محیط بدبینی و یاس بیشتر عاید شورویها و اعمال آنها در ایران میگردد
و اگر دوام یابد در آینده منحصرأ عاید شوروی خواهد گردید . اگر مادر این مقالات
توجه بیشتری با استفاده رهبران توده از این محیط بدبینی و یاس می نمائیم اولاً برای
اینست که افکار عمومی ایران بمناسبت سوابق زیاد کاملاً روشن است که بریتانیا و
اعمال آنها در ایران این محیط را ایجاد کرده و از آن استفاده برده اند و هنوز هم می
برند و بزرگترین استدلال آنها در مقابل آنها تیکه می خواهند نفت را ملی نمایند
بدبینی و یاس از « قدرت فنی » کشور ایران و لیاقت ما برای اداره نفت است و در هر
حال این مسائل برای افکار عمومی کاملاً روشن است . ولی عامل جدیدی که حس بدبینی و
سوءظن را تقویت کرده و نفع بیشتری از آن میبرد عدم توجه عده ای باین حقیقت است که
سران توده عامل شوروی می باشند . هنوز این مسئله بمناسبت تازه بودن و بعضی عوامل
دیگر آنطوریکه باید برای همه روشن نیست و این علت دوم است که لزوم تشریح این
مسئله را ایجاب میکند .

یک اختلاف اساسی که بین توده ایها و دیگر بدبینان و نومیدان وجود دارد
اینست که اگر توده ایها از نجات کشور با نیروی خود ملت مایوس اند و مبارزه با استعمار
را برای ملت ایران با نیروی ملی غیرممکن می دانند در عوض یک امیدواری و ایمان
دیگری را در قلوب پیروان خود ایجاد کرده و آنها را متوجه آن هدف و امید و
آرزو می کنند .

آنها حاکمیت شوروی بر ایران و سایر نقاط دنیا را برابر با حاکمیت ملی
ایران و هر ملت دیگر معرفی می کنند و عده نسبتاً زیادی از پیروان آنها از روی حسن نیت و عدم
اطلاع باوضاع و احوال این ادعا را قبول می کنند . ما در مقالات آینده این بحث
را مورد مطالعه قرار خواهیم داد . در اینجا تنها توجه باین نکته میکنیم که
رهبران توده پیروان خود را نسبت به نیروی مستقل ملت ایران بدبین کرده و نسبت به
نهضت و رهبران نهضتی که بدون سرسپردگی بآنان اقدام بمبارزه با نفوذ اقتصادی
و سیاسی بریتانیا می نمایند بدبین می سازند . تمام اقدامات آنها امروز بیشتر
مصروف اینست که تا شروع جنگ سوم که بمقیده آنها در عرض ۲۴ ساعت
شوروی ایران را تمام و کمال اشغال خواهد کرد ایران بهمین حال یاس و نومیدی

و خرابی باقی بمانده. اگر وضع ایران مثلا مانند فنلاند پیش از جنگ اخیر باشد و در صورت تجاوز بایران، ایران بتواند مانند فنلاند مدت نسبتاً زیادی در مقابل متجاوز مقاومت کند تا از وضع بین‌المللی برای رهایی خود استمداد و استفاده نماید البته اینکار بضرر رهبران توده و از بابان آنها خواهد بود، آنها سعی و کوشش می‌کنند که پیش از شروع جنگ سوم یعنی روز حاکمیت ملی آنها نه جبهه ملی و نه هیچ نهضت و جبهه مشابهی نتوانند سر و سامانی بوضع ملت ایران بدهند زیرا پیدا شدن امیدواری برای ملت ایران و افکار عمومی آنها را متوجه خلاف بودن فرضیه توده ایها خواهد ساخت و ب مردم نشان خواهد داد که بدون تسلیم صرف شدن در مقابل شوروی ولی با استفاده مستقل از وضعیت جغرافیایی و بین‌المللی ایران می‌توان با استثمار غربی مبارزه کرد همانطور که با استفاده از نیروی کشور های نیرومند غربی و امریکا توانستیم مسئله آذربایجان را حل نموده و مقاوله نامه نفت با شوروی را لغو کنیم. پرواضح است که اگر رهبران حزب توده فقط طالب دوستی شوروی بودند و این دوستی را روی اصول دو کشور متساوی‌الحقوق تعبیر می‌کردند و از همسایگی و نیرومندی شوروی برای قطع نفوذ سایر بیگانگان می‌خواستند استفاده نمایند در این صورت ابداً لزومی نداشت که با جبهه ملی و سایر ملیون ایران اختلاف نظر تراشیده و با آنها مبارزه کنند زیرا جبهه ملی و سایر ملیون و افراد و جمعیت های مترقی بدوستی شوروی و استفاده از همسایگی آن کشور کاملاً علاقه مند می‌باشند ولی جریان تحصیل امتیاز برای شوروی و رفتار در مقابل تجزیه خواهان آذربایجان هر گونه شکمی را از قلوب ملت ایران بر طرف ساخته است که رهبران توده هم مسلک با شوروی نبوده بلکه نوکران آن کشوری باشند. مادامی که شرائط حاکمیت این آقایان موجود نشده بهترین روش برای آنها تقویت حس بدبینی و یاس و سوء ظن است که بکمک آن هر نوع نهضت و هر نوع امید را در دل های مردم در نطفه خفه نمایند و کلیه رجال و شخصیت های معدود ملی را لجن مال نمایند تا این محیط فساد و رشوه خواری و ضعف و ناتوانی که بهترین متفق آنان برای جلب مردم است باقی بماند.

بی‌شخصیتی و دشمنی با شخصیت

معاول محیط بدبینی و یأس و حس زبونی شخصی است

موضوع مقدماتی که ما در چند مقاله اخیر مورد بحث قرار دادیم بنظر ما هنوز کاملاً روشن نشده و حق مطلب آن طوریکه باید و شاید ادا نکرده شده معذک محض اختصار سعی می‌کنیم در این مقاله این بحث خاتمه داده شود. مطالب را مجدداً در چند سطر خلاصه می‌کنیم. آن سیاستمداران بریطانیا که بقول پروفیسور لاسکی پس از عبور از جبل الطارق تغییر ماهیت میدهند مطابق سیاست شرقی جنایت بار خود در ایران با خریدن زمامداران مزدور یک محیط یأس و تصوف و بدبینی ایجاد کرده و نیروی بریطانیا را غیر قابل شکست معرفی نمودند. هیئت حاکمه ایران در طی ده ها سال قرون اخیر دچار حس زبونی و پستی گردید. این مرض در عده ای از روشنفکران و کارمندان که با آنها تماس داشتند سرایت کرد و رهبران روشنفکر حزب توده در نتیجه این حس زبونی درست بخلاف ادعا های خود ایمان به نیروی

ملت ایران را ازدست دادند. برای رهائی از نفوذ انگلیس که قادر مطلق تصور میشد فرمان شوروی نه بمنوان هم مسلک بلکه بمنوان مزدور تسلیم گردیدند و به پیروان خود و ملت ایران آیه یاس و نومیدی نسبت به نیروی ملت خود خوانده و با بزرگ جلوه دادن نیروی انگلیس و شوروی می‌خواهند ما را از اسارتی خلاص و باسارت دیگری درآورند.

آنها با رایج کردن تهمت و افترا و نسبت دادن آنها به پاکترین و مبرزترین رهبران نهضت های اجتماعی سعی و کوشش می‌کنند هر گونه نهضت خارج از میزبانی شوروی را غیر ممکن ساخته و تا شروع جنگ سوم از هر گونه اصلاحات اجتماعی جلوگیری نمایند تا آنروز خودشانرا بمنوان ناجی جا بزنند. برای رسیدن باین هدف لازم است که تا روزحاکمیت آنان محیط بدبینی، یاس و سوءظن تقویت شود تا هر گونه تحول اجتماعی درنطفه خفه گردد. اگرهیئت حاکمه، قدرت فنی کشور را عملاً فلج می‌کند تا غارتگری شرکت نفت را توجیه کند رهبران حزب توده نیز با تهمت و افترا به شخصیت های پاک و منزّه می‌خواهند نیروهای اجتماعی ایرانرا فلج کنند تا بطور انحصاری بتوانند مطابق فرامین مراکزی که در خارج از سرحدات ایران واقع است سرنوشت جامعه ما را تعیین کنند و آنچه را در گذشته نتوانستند، یعنی دادن امتیازنفت شمال و تجزیه آذربایجان را درآینده عملی سازند.

کابوس بدبینی و نومیدی و شبح هولناک استعمار بربریطانیا در دست هیئت حاکمه وسیله ای برای ترساندن مردم و ابدی ساختن حکومت خودشان و در دست رهبران حزب توده ابزاری برای مایوس کردن مردم از نیروی خودشان و متوجه ساختن آنها به يك نیروی بیگانه قرار گرفته. غلبه بر محیط بدبینی و یاس بی‌مورد امروز شرط لازم و کافی برای غلبه بر شبح هولناک استعمار است. کابوس یاس و بدبینی مابین هزاران مضار اجتماعی بدو مرض اجتماعی مهمی نیز میدان نشوونما میدهد که بطور اختصار بآنها اشاره می‌کنیم.

این محیط مشنوم نه فقط مانند کابوس وحشتناک که فقط به سینه ما فشار می‌آورد و نه مانند دوال پاکه بآن تشبیه کرده اند بلکه مانند اتمسفر گاز خفه کننده وسی است که از هر طرف و از تمام مسامات بدن ارگانسیم جامعه را در تحت تأثیر مضر خود قرار داده است. این محیط نه فقط شخصیت را در افراد می‌کشد بلکه در آنها حس کشتن شخصیت دیگران را نیز ایجاد می‌کند. یکی از مختصات جامعه روشنفکران کثونی ما این است که شخصیت و کردار در اغلب افراد متوسط و حتی نسبتاً قوی ناپود شده است. اینها ابراز شخصیت را نه فقط مفید نمیدانند بلکه مضر و غیر ممکن می‌شمارند زیرا بنظر آنها ابراز شخصیت در مقابل شبح هولناک استعمار غیر ممکن است. اینگونه افراد بی شخصیت و بی کردار برای راضی ساختن حس خود خواهی خود و یا برای پوشاندن حس زبونی خود هر فرد باشخصیت و با کردار را متهم به نوکری استعمار می‌کنند. تبلیغات مضر رهبران توده نیز دستاویز خوبی باینگونه افراد بی شخصیت و بی ارزش میدهد تا با هر گونه شخصیت و با هر گونه ارزش اجتماعی مبارزه منفی کنند. رهبران روشنفکر توده که در مقابل بیگانگان هر گونه شخصیت و کردار را از دست داده اند صرف نظر از روش سیاسی شان که مخالفت با هر گونه شخصیت ملی و مترقی مستقل الفکر است اولاً يك دشمنی و حس انتقام شخصی باشخصیت های مستقل پیدا کرده اند از لحاظ روان شناسی همه ای از افراد دشمن هر چیزی هستند که فاقد آندند. رهبران

توده که خواهی نخواهی و متدرجاً باید هر گونه آثار شخصیت را از خود دور کنند و در مقابل سیاست شخصیت نمره يك بيگانه محو و ناپاود شوند طبیعتاً دشمن خونی و شماره يك ایرانیهای باشخصیت می کردند و می خواهند با پایمال کردن شخصیت ها بزور تهمت و افترا يك تسلیمت روحی و روانی برای حس زبونی خود پیدا کنند . آنها با ایجاد رعب و وحشت و تهدید با انتقام قریب الوقوع شخصیت افراد ضعیف و متزلزل را محو کنند . در آخرین مقاله این مقدمه تنها يك نمونه از این افسراد را تشریح خواهیم کرد .

باد سنج سیاسی

اگر حافظه ام یاری کند گویا در يك کتاب قرائت فرانسه در اوان تحصیل در دوره اول متوسطه شکلی بود که نمیدانم بچه مناسبت در حافظه من نقش بسته و هرگز فراموشم نمی شود . این عکس کشیشی را نشان میداد که عبارت از يك رطوبت سنج بود بمجرد مختصر رطوبتی در هوا کلاه این کشیش کشیده میشد و عقب میرفت . در چند سال اخیر يك سیاستمدار روشن ضمیر صد درصد آزادخواه بمنزل من رفت و آمد میکرد و من اوایل نمیدانستم چرا بمجرد دیدن این سیاستمدار که هرگز در عمر خود مقاله ننوشته ولی بهترین مقالات را برای روزنامه ها تهیه میکرد یاد آن کشیش رطوبت سنج می افتادم . قبلاً باید این نکته را یادآوری کنم که این جانب مانند تمام نویسندگان شاهد مورد کم لطفی بیشتر از آن خلق های وسیع می باشم . رفت و آمد این سیاستمدار که چندین روزنامه را با مقالاتی که از این و آن تهیه می کرد تحت نفوذ خود در آورده بود در خانه ما با فواصل منظم و مرتب نبود بلکه موسمی بود . با وزیدن بادهای شمال و جنوب از منابع دیگری مقاله تهیه میکرد ولی وقتی بادهای شمال و جنوب و آنها از آسیا می افتاد و مخصوصاً اگر کلاه پروان نسیم شمال بنظر او پس معرکه بود باز سرو کله این سیاستمدار و یا کشیش رطوبت سنج برای تحصیل مقاله مفت و مجانی پیدا میشد و متدرجاً پیدا شدن این شخص در خانه ما برای من تشخیص جریانهای سیاسی بود زیرا اگر باد شمال و جنوب می وزید او سرو کاری بامن نداشت تنها در مواردیکه هوا صاف بود با اصطلاح شعله شمع در هوای آزاد تکان نمی خورد و سیاستمدار باد سنج ما نمیتوانست علی رغم شامه تیز خود جهت حرکت آینه را تشخیص دهد و بلا تکلیف بود نزد من پیدا میشد .

انتقاد پیمان آتلانتیک، پیدایش نقشه مارشال، پیشرفت یاشکست کونیستهای فلان کشور در انتخابات ، پیشرفت شمالی هادر کره و با پیروزی جنوبی ها، ورود چین کمونیست در صحنه کارزار جریانهائی بودند که عقربه باد سنج سیاسی مارا به چپ و راست بحرکت درمی آوردند . بهترین معیار و ملاک حقیقت بنظر باد سنج سیاسی ما بگفته خودش همین اقیامت بودند که عقربه باد سنج سیاسی حساس را تکان میدادند البته او هرگز به عبارت الحق لمن غلب نفوه نمیگردولی در موردی که پیروزی نهائی را از آن طرفی تصور می کرد با هزار و يك حجت حقایق آن طرف را اثبات می کرد .

ایمان او به پیروزی نهائی هر دو طرف مانند عقربه باد سنج پیوسته در نوسان بود ولی باید انصاف داد که این شخص در عین حال با قریحه و انرژی و با حسن نیت بود تنها محیط یاس و بدبینی مفرط و سوءظن بی بندوبار به همه تمام اوصاف و سجایای

اورا فلج کرده بود. بعقیده او آب از سرایران گذشته بود چه يك و جب چه چند و جب. کار بر سیاسی او تقریباً از زمانی شروع می شود که با انتشار روزنامه سری توی سرها وارد کرده و تمام معنی سیاستمدار کسریده و در حاشیه دهه های سیاست همواره دیده میشود. در این دوره سیاستمداری سوابق ذهنی سیاست با فافانه کاهلا متوسط خود را محکمتر و با برجتر کرده بود. بعقیده او سیاست انگلیس مانند واجب الوجود در همه جا و همه وقت حاضر و ناظر است، بدون اجازه آن سیاست آب از آب تکان نمی خورد. تماس با پیشتازان خلق های وسیع سبق ذهنی قسادر مطلق بودن سیاست انگلیس را که تنها شوروی می تواند حریف او شود در او تقویت کرده بود. عقربه سنجش سیاسی او تنها با دها و جریان های خارج از سرحدات کشور را تعیین می نمود هر جریان داخلی را انکار کرده و با منطق سیاسی خاص خود منسوب به یکی از طوفان های خارجی میکرد. هیئت حاکمه و پیشتازان خلق های وسیع هر دو را بیگانه پرست و هر جریانی را بدون استثناء یکی از این دو وابسته میدانست و چون از هر جریان مستقل ایرانی مأیوس بود میخواست از هر جریان استفاده کند. گوشواره را از گوش سکنیه میکند و گریه میکند و استدلال می نمود که اگر من نکنم دیگری خواهد کرد. عقیده داشت که با این فساد و بی شعوری که هیئت حاکمه دارد مسوقیت او و امثالش به خوبی در سایه سیاستمداری تأمین است باید فکر روزمبادای فردا را نیز نمود که طوفان یا باد شمال خواهد وزید بنا بر این در سیاست بکچدار و مرزاهیت زیاد میداد، همیشه در روزنامه های خود امتیازاتی بی پیشتازان خلق میداد مثلاً مانند آنها از تقوه بلی کردن صنعت نفت مانند جن از بسم الله میترسد و اجتناب میکرد که هم مورد غضب انگلیس ها نباشد و هم در روز موعود که بعقیده او پس از حمله چین بکره خیلی قریب الوقوع است مانند امروز نانش توی روغن باشد.

خلاصه این بادسنج سیاسی که امثالش فراوان است با اندازه ای حساس است که هر باد بی موقع و بی موردی را بنام جریان عظیم تاریخی ثبت میکنند.



شخصیت سیاستمدار تشریح شده در سطور بالا خیالی است ولی اجزاء و اعضاء آن با ضعف یا شدت بیشتر متأسفانه در جامعه ما فراوان است. بیأس و نومیدی از نیروی ملی و ترس و وحشت از شمال و جنوب که مرتباً از عناصر مربوط و مختلف المنافع تزیق می شود و هر گونه شخصیت را کشته و هر نوع کردار و اخلاق حسنه را محو و نابود میکند عده فراوانی را ایجاد میکنند که آنها تمام هوش و ذکاوت خود را عوض اصلاح حال جامعه متوجه این می سازند تا ببینند باد از کدام طرفه خواهد وزید. مبارزه با این طرز تفکر یکی از مقدماتی ترین شرط هر گونه تحول اجتماعی است.

جبر تاریخی یا سرنوشت تغییر ناپذیر؟

سرنوشت چوبان ایلیاتی بلوچستانی و دهقان کرمانی و آذربایجانی و کارگر آباهانی و تهرانی مانند سرنوشت نسل کنونی و نسلهای آینده ایران با یکی از مهم‌ترین مسائل فلسفه تاریخ توأم است که صحیح یا غلط تشخیص دادن آن از طرف آن افراد و اشخاص منتخب که حالا رهبری و فرماندهی سرنوشت ملت ما را در امواج حوادث تاریخ بهمه دارند و یا ادعای این را دارند که در آینده بهمه بگیرند تاثیر بسزایی در زندگی روزانه فرد فرد مردم خواهد داشت.

منظور از افراد و اشخاص منتخب در اینجا آن عده از طبقات جامعه هستند که بناصب داشتن تحصیلات و مطالعات علمی و فنی و اجتماعی با عملاً در اداره امور کشور شرکت دارند و یا بالقوه لیاقت و با اقلادعای رهبری و اداره دستگاه حکومت ایران را دارند.

اگر از جبهه ملی و عده روشنفکرانی که در اطراف جبهه ملی جمع شده اند فعلاً صرف نظر کنیم تمام افراد و اشخاص منتخب جامعه ما اعم از راست و چپ و یا مدعیان دست راست و یا دست چپ بودن و با اضافه عده فرادان دیگری از روشنفکران و گردانندگان دستگاه دولتی و اجتماعی که پس از ادای وظیفه روزانه خود در کنار بطریق و یا گیلان آبجو و یا در زیر کرسی می‌مانند و خود را از شر و شور سیاست عقب می‌کشند همه این‌ها که در تقسیم بندی کلی بالا به دسته تقسیم کردیم در یک طرز تفکر کاملاً باهم مشترک هستند و آن اینست که این‌ها در جامعه ملی و یا بین‌المللی و یا هر دو البته با اختلاف سلیقه و روشی که دارند متغیر صرف می‌باشند نه تغییر دهنده. رجال و مامداران هیئت حاکمه ما و سران حزب توده که می‌دانند چه می‌کنند به اضافه بیروانی که غافل از راهی هستند که می‌روند با اضافه سیاست بافان بی طرف همه یا دانسته و یا ندانسته نقشه‌ای از طرف خود برای تغییر دادن و از نو تنظیم کردن جامعه خود ندارند و عملاً امکان آن را نیز نمی‌کنند تا چه رسد باینکه با تنظیم نیروهای ملی خود سعی و کوششی برای تأثیر مستقل و دانسته و فهمیده در اوضاع بین‌المللی بکنند.

هیئت حاکمه حاضر ما بنام و نمایندگی یک طبقه ممتاز از اجتماع ما و بنمایندگی از طرف سیاست استعماری بر بی نظام اجتماعی موجود و منقطع و محکوم بزوال را می‌خواهد یک نظام اجتماعی مقدس و تغییر ناپذیر جلوه دهد. البته سخنرانیهای خوب و زیبا و استعمال کلمات تعول و «تصفیه» و «عدالت اجتماعی» و غیره در عمل نشان داده شده است که تنها سعی و کوششی برای نقش و نگار و ترمیم ظاهری این بنای بی شکسته است. آن‌ها که حفظ حالت کنونی را بنفع خود و اربابان غربی خود می‌دانند از تمام افکار و کلماتی که خوبی و زیبایی برای آن‌ها می‌تراشند و یا خوب و زیبا هستند مانند خدا و شاه و میهن و غیره سوء استفاده می‌کنند تا بزور و سوء استفاده از آن‌ها اساس این نظام اجتماعی بوسیده را مقدس و غیر قابل خدشه نشان دهند.

از ماوراء بحار برای مبارزه با کمونیسیم سوقاتهای جدیدی برای ما آورده اند. ما در باره کمونیسیم و روشهای آنها در مقالات گذشته اشاره مختصر و در مقالات آینده بقدر کافی بحث خواهیم کرد ولی اصلاحاتی که برای خاطر مبارزه با کمونیسیم از طرف خدایان و فراعنه قرن بیستم اختراع و تدوین شده باشد ببرد خودشان می خورد. چنانچه تجربه در عصر حاضر نشان داد که آنگونه اصلاحات اجتماعی و آنگونه سعی و کوشش برای بهبود طبقات سوم که برای خاطر مبارزه با کمونیسیم باشد یک پول سیاه ارزش ندارد و منتج به نتیجه ای نخواهد شد. اگر ما بهبود اوضاع اجتماعی را می خواهیم این هدف اجتماعی ماست. اینرا برای مبارزه با کمونیسیم و یا برای خاطر این و آن نمیخواهیم مادامی که مبارزه برای بهبود اوضاع اجتماعی و برقراری یک نظام نوین منطبق با عدالت اجتماعی و مقتضیات قرن حاضر از ایمان و عقیده باطنی سرچشمه نگیرد همان نتیجه را خواهد داد که در چین و کره با آن مواجه هستیم. اگر فراعنه قرن بیستم از تحول و تصفیه و از هیئت حاکمه فاسد ایران و از لزوم اصلاحات اجتماعی در ایران برای مبارزه با کمونیسیم دم میزنند این مبارزه دو سیاست کشورگشایی باهم است. برای آنها مبارزه با کمونیسیم یعنی حفظ اوضاع حاضر دنیا با مختصر تغییر و برای ما مبارزه یعنی تغییر و تحول حقیقی در اوضاع اجتماعی و مبارزه با هر نوع تسلط و نفوذ بیگانه در حقوق ملی و اجتماعی مآخلاق آنها بنام مبارزه با کمونیسیم با جنبه ایدئولوژیک آن مبارزه میکنند ولی باشکل توسعه طلبی کمینفرمی حاضر بسازش میباشند ولی مبارزه ما متوجه هر گونه توسعه طلبی اعم از امپریالیسم و یا توسعه طلبی کمینفرمی بطور خلاصه مطالعه سطحی اوضاع نشان میدهد که هیئت حاکمه ایران مانند گوسفندانی که مشغول چرا هستند تغییر وضع زندگی خود را نه اینکه غیر ممکن میدانند بلکه خدمت به بیگانه وضع حاضر را عادی و طبیعی تلقی می کنند. آنها هم این اوضاع را فضای آسمانی میدانند که در کون نخواهد شد و اگر بعضی برای خود وظیفه ای قائل باشند حفظ و حراست ابدی ساختن همین سرنوشتی است که خودشان و همقطاران نشان دچار آن سرنوشتند. این رشته یعنی که شروع کرده ایم هنوز سردرآورد.

یک مسئله از فلسفه تاریخ در نظر

هیئت حاکمه ما و طبقه حاکمه دیگران

مجموعه رجال و زمامداران و یا چند صد خانواده که بایران حکومت میکنند کاملاً بهبود و صحیح هیئت حاکمه معروف شده اند نه طبقه حاکمه زیرا وضع حکومت کنونی ایران نه تنها برفع طبقات دهقان و کارگر نیست حتی برفع تمام طبقه بورژوازی و فئودال نیز نیباشد. تنها خانواده های معدودی از این دو طبقه اخیر نسل بعد از نسل خود را در خدمت خداوندان صنعت اروپا قرار داده و بزدوری درجه دوم فساد و ورزیده اند و همین عده مزدور از طبقات مرفه، به هیئت حاکمه موسوم گردیده اند. طبقات بورژوازی بیدار اروپا دارای یک نقش انقلابی بودند. آنسان مانند هیئت حاکمه منحل و وظیفه خود را در حفظ وضع کنونی قرون وسطایی تشخیص نیدادند آنها پشت پا بآن نظام مقدس اجتماعی که در قرون وسطی بنام هیرارشی و نظام مقدس اجتماعی، معروف بودند زدند، آنها البته در روی منافع طبقاتی خود باین مسئله ایمان

آوردند که سرنوشت تغییر نا پذیری برای بشریت وضع نشده است، آنها بفهوم لیس للانسان الا ماسمی ايمان داشته و تاریخ بشر را مولود سعی و کوشش نوع بشر میدانستند. طبقات سرمایه دار اروپا دولتهای ملی خود را تشکیل داده و برای توسعه نفوذ خود مساعی زیادی بکار بردند که مشکل دنیا و تاریخ بشر را مطابق میل و سلیقه و اراده خود تغییر دهند. ناپلئون با پشتیبانی طبقه حاکمه افکار انقلابی را بعنوان يك ایده آل اروپائی می خواست در تمام اروپا اشاعه داده و تمدن فرانسه را اگر جهانگیر نکرد اقل مستولی بر تمام اروپا کند. طبقه سرمایه دار بریتانیا می دانیم که بعنوان اشاعه تمدن و درحقیقت برای منافع سرشار مادی و بهبودی بخشیدن بوضع زندگی جزیره نشینان بریتانیا مخصوصاً طبقات ممتاز آن قرنها شکل جغرافیای سیاسی کره زمین و تاریخ قرون اخیر را مطابق نقشه و اراده خود تغییر میداد. طبقه بورژوا و نویسندگان روسی حکومت تزار برای خود يك رسالتی در تاریخ بشریت قائل بودند. آنها خود را حامل و عامل يك تمدن درخشان شرقی تلقی نموده و برای افول تمدن غرب و ظهور تمدن روس و اسلاو که گاهی آنرا شرقی می نامند فداکاری و از خود گذشتگی بخرج می دادند. اینک طبقه حاکمه کسنونی و وارثین کشور های تزار با صادر نمودن افکار انقلابی بشام اقطار جهان مانند زمان ناپلئون خواب و خیال ملی روسها را می خواهند جامه عمل ببوشانند.

از آن احساسات ملی که طبقات سرمایه دار اروپا در روی منافع طبقاتی خود پیدا کرده اند در طبقه سرمایه دار و بورژوازی و مخصوصاً هیئت حاکمه ایران اثری وجود ندارد. اینها همه صوفی منشانه رضایده داده اند و از لحاظ ملی و بین المللی به نقشی که وزرای خارجه بریتانیای کبیر و سایر کشورهای بزرگ صنعتی برای آنها تعیین کرده اند اکتفا ورزیده و درحقیقت پیوسته معبر و مفسر خوابی بوده اند که در بایستختهای کشورهای بزرگ برای ملل کوچک آسیا دیده میشود.

فلسفه تاریخ رجال و سیاستمداران دوره اخیر و معاصر ما تسلیم شدن به سرنوشت و قضا و قدری است که بیگانگان برای ما مقدر کرده اند و رجال ما آنها را بنام خدا و شاه و میهن و بغلاف میل خدا و شاه و میهن سعی میکنند بخورد مابدهند. جای بسی تأمل است که چند نفر تاجر و بایک شرکت بیگانه و با بقول آقای دکتر بقائی چند دزد دریائی در ساختن تاریخ معاصر ایران که درحقیقت تاریخ هیئت حاکمه ایران است از تمام رجال ما بیشتر تأثیر داشته اند. یعنی تاریخ ملت ما در سالیان اخیر در سایه آقای این هیئت حاکمه بر ما و نوکری آنها بشرکت نفت درحقیقت دنباله تاریخ يك شرکت انگلیسی شده است.

رجال و زمامدارانیکه لایق ساختن تاریخ و اداره سرنوشت ملت خود باشند خود را عاجز از اداره يك کارخانه سیمان یا يك تصفیه خانه بدنیا معرفی نمیکنند. نسل جوان ما در مدت عمر کوتاه خود چند ملت را مشاهده کرده است که حتی بعضی بدون داشتن يك القیای مدرن در مدت بکریب قرن از لحاظ « قدرت فنی » توانسته اند با قدیمی ترین کشورهای صنعتی رقابت نمایند!

سطوری و قف توصیف وضع هیئت حاکمه کردیم که مستغنی از توصیف است تنها ما می خواهیم به کانون مهندسین و دکنترهای اقتصاد و سایر روشنفکرانی که در باره قدرت فنی ایران برای ملی کردن صنعت نفت با زمامداران ایران اختلاف نظر دارند اعلام کنیم که بیش از حل يك مسئله سیاسی و اجتماعی حل مسائل فنی غیر

ممکن است .

اول باید معلوم شود که آیا شخصیت افراد برجسته و یا نهضت های اجتماعی در تاریخ و جریان آن تأثیر دارد یا نه ؟ اگر تأثیر دارد آیا روشنفکران و جوانان علاوه بر وظائف فنی و وظیفه اجتماعی و تاریخی دیگری دارند یا نه ؟ باید تحقیق شود که این هیئت حاکمه دژ نره که اوصاف خود را با سجاایای ملت ایران اشتباه میکند لیاقت انجام آن تحول تاریخی را که همه انتظار آنرا دارند دارد یا نه ؟ اگر این هیئت حاکمه عدم صلاحیت تاریخی خود را برای این انتظار بارها به ثبوت رسانده پس چه باید کرد، کدام طبقات بارهبری کدام افکار و کدام دکتورین و کدام نقشه و کدام نیرو باید وارد میدان مبارزه و نبرد شوند ؟

نظریه هگل در باره تأثیر شخصیت

و رهبری در تاریخ

مکاتب مختلف فلسفی و اجتماعی را از بدو بیدایش تمدن بشر تا کنون از يك لحاظ می توان بدو دسته تقسیم کرد دسته اول آنهایی هستند که سرنوشت بشر را از طرف يك قادر مطلق اعم از اینسکه این قادر مطلق خدا و طبیعت باشد مسجل و تغییر ناپذیر فرض می کرده اند . بنا بر این بشر غیر تبعیت از راه و رسم و روشی که از روز تولدش تساقیر در مقابل آن قرار گرفته بود چاره ای نداشت ولی این طرز تفکر با سپری شدن قرون وسطی لاقول از بین دانشمندان و محققین تاریخ و مسائل اجتماعی رخت بر بسته است ولی در عمل طبقات وسیعی از توده های بشر و خیلی از زمامداران و هیئت های حاکمه هنوز نوعی رفتار می کنند مثل اینسکه آنها قادر به تغییر سرنوشت ملل خود نیباشند. دسته دوم آنهایی هستند که برای يك هدف عالی اجتماعی یا مذهبی سعی و کوشش بعمل می آورده اند این دسته را نیز بنوبه خود در وحله اول می توان بدو دسته تقسیم کرد اولاً آنهایی که سعی و کوشش انسان را برای تأثیر در تاریخ و رسیدن به هدف عالی تنها بعنوان يك آلت و ابزاری تلقی میکنند که از طرف يك نیروی مافوق بشر اعم از خدا و یا خلقت و سرنوشت و یا يك نظم و قاعده تکاملی تغییر ناپذیر مأمور بلا اراده برای اجرای آن گردیده اند برای این دسته يك سرنوشت تغییر ناپذیر وجود دارد ولی معذالك انسان بعنوان آلت و ابزار آن سرنوشت تغییر ناپذیر مكلف و موظف و مجبور به پیروی از آن راهی است که آن نیروی مافوق بشر در پیش روی او قرار داده است ، تاریخ نشان داده است که این طرز تفکر در تاریخ و جریان آن تأثیر بسزایی داشته است. افرادی که خود را آلت اجرای قوانین سرنوشت و یا قادر مطلق می دانستند يك نیروی خارق العاده ایمان و اراده از خود بروز داده اند و یکی از مؤثر ترین عوامل تغییر دهنده تاریخ محسوب شده اند. ثانیاً آنهایی که تاریخ بشر را مولود و معلول مساعی خود انسان ها می دانند بنا بر این در نظر این مکاتب تأثیر افراد برجسته و شخصیت ها و همینطور نهضت های وسیع اجتماعی نه فقط در تاریخ و سرنوشت جماعات بشری امکان پذیر است بلکه اصولاً تاریخ مخلوق نیروی خلاقه بشری است .

ما در اینجا بطور مختصر به نظریات دو مکتب فلسفی اشاره می کنیم . پیش

از قرن بیستم مسئله تأثیر بشر در تاریخ و اینکه آیا این تأثیر غیر محدود است و یا در حدود نظم و قواعد معینی انجام پذیر است و این مسئله که آیا مسائل تاریخی اصولاً تابع نظم و قاعده مرتبی هستند که بتوان بآن نظم و قاعده علم اطلاق کرد یا نه . تمام این مباحث تحت عنوان نقش قهرمانان و نوابغ در تاریخ مورد بحث قرار گرفته امروز در قرن حاضر بقرض اینکه از شخصیت های برجسته صحبت کنیم باید آنها را در راس نهضت های وسیع اجتماعی بعنوان رهبری کننده آن نهضت ها مورد مطالعه قرار دهیم .

برای هگل و پیروان او از جمله اوسوالد شپنگلر که در این نظریه با هگل همراه است شخصیت بزرگ که میتواند در تاریخ تأثیر کند مطابق تعبیر یکی از محققین در حقیقت ، ترجمان روح زمان خود و یا روح تمدن (کولتور) زمان میباشد . برای او شخصیت بزرگ کسی است « که آگاه و عالم باین مسئله باشد که حقیقت اشیاء از دهان و از کلمات و افعال او حرف میزند . او برای زیر پا گذاردن و نابود کردن افراد دیگر و حتی ملل توجیه تاریخی و الهی دارد . »

نابلیون که هگل نزدیک شهرینا در آلمان او را دید ، بمنزله « روح زمان بود که در کرده اسب » قرار گرفته بود . ولی برای هگل شخصیت بزرگ و اصولاً تأثیر در جریان تاریخ يك مسئله اتفاقی نیست : « مردان بزرگ تاریخ را نمی سازند بلکه آنها خود مولود زمانهای بزرگ اند . ازمته بزرگ عبارت از آن نوع اعصار بینابین و با واسطه هستند که نوع بشر از يك مرحله آزادی و نظام اجتماعی برحله بالاتر می رود » بطور اختصار می توان مختصات زیر را برای نظریه هگل شمرد : شخصیت ها هر قدر بزرگ باشند نمیتوانند تاریخ را از نو مطابق دلخواه خود بسازند همیشه مقتضیات و روح زمان و تمدن (کولتور) حاضر آنها را محدود می نمایند . شخصیت های بزرگ تنها می توانند آنچه را که ضرورت الهی (اورگانیك) نو و تکامل جامعه تقاضا میکند و اجازه میدهد عملی سازند آنچه رهبران بزرگ می توانند انجام دهند در طبیعت و ساختمان جامعه باید آن تمایل و جهت موجود باشد . این تمایل و جهت تاریخی در گذشته شروع شده حال حاضر را در بردارد و آبنده است . لزوم و ظهور شخصیت ها و رهبران بزرگ تنها در موقعی امکان پذیر است که تمدن جامعه رسیده و آماده برای آن باشد . در رحم جامعه باید بچه وجود داشته باشد تا شخصیت و یا رهبر بزرگ بتواند تولد آنها تسریع کند . مادامیکه جامعه برای يك واقعه تاریخی آبتن نباشد و نطقه واقعه تاریخی موجود نباشد یعنی واقعه منظور خیلی کهنه و مربوط به قرون گذشته و یا خیلی مترقی و مربوط به قرون آبنده باشد حتی بزرگترین عزم و اراده و دهاء و نبوغ بی نظیر محکوم به عدم موفقیت در ایجاد آن واقعه تاریخی خواهد شد .

بنابراین مرد بزرگ و رهبر نابغه در نظر هگل کسی است که بتواند نیروهای اجتماعی و ضرورت روابط جدیدی که نو و تکامل جامعه آنها تقاضا دارد تشخیص دهد و بعنوان علامت و نشانه و یا آلت و ابزار ضرورت تاریخی جامعه را از مرحله ای برحله جدید و کامل ارتقا دهد .

شرط لازم برای تاثیر

شخصیت ها و رهبران در جریان تاریخ

اگر لنین در بجهت قرون وسطی زندگی میکرد، اگر ناپلئون در زمان قدرت لومی چهارده کاریر اداری خود را طی میکرد، اگر هیتلر در زمان بیزمارک زندگی میکرد بی شك لنین حادثه ای شبیه انقلاب اکتبر نمیتوانست بوجود آورد شاید محقق یا مورخ دقیقی میشد و ناپلئون شاید یکی از افسران برجسته زمان لومی چهارده میگردد و لسی از امپراطوری اروپا خبری نبود. هیتلر در زمان بیزمارک شاید يك مامور دولت متوسط و باعالی مقام بود بفرض اینکه می توانست بیزمارک را عقب زده و بصدارت عظمی برسد که خیلی غیر محتمل بنظر میزند بی شك نمیتوانست افکار فاشیستی را بشکل امروز پیشوائی کند. اگر ارسطو و افلاطون بانصد سال پیش از آنکه زندگی میکردند بدنیا می آمدند بی شك از متفکرین زمان خود بودند و لسی مؤسس فلسفه و مدون علم بشری نبودند.

مکتب جبر تاریخی علمی تاریخ را وقایع اتفاقی و مستقل وجدا از هم تلقی نمیکند. تاریخ بشر نه از طرف يك سرنوشت مافوق بشر و نه از طرف « روح زمان » مبهم هگل و نه از طرف شخصیت ها و نوابغ تاریخ بلکه از طرف مجموع نسل بشر بوجود آمده است. مؤسین و محققین مکتب جبر تاریخی علمی تاریخ بشر را از نوتنظیم کرده و مورد مطالعه و استنتاج قرار دادند و نشان دادند که محرك جریان تاریخ سعی و کوشش جماعات بشری برای بهبود وضع زندگی و رفع احتیاجات و ضروریات زندگی است. قهرمانان و نوابغ و رهبران بزرگ البته در جریان تاریخ تاثیر داشته اند و لسی سازنده و ابداع کننده تاریخ نبودند زیرا تاریخ بشر مانند نموه موجود زنده يك سیر تکاملی خاص خود دارد. نبوغ يك نابغه در این نیست که مطابق هوی و هوس خود بخواهد جامعه را تغییر شکل دهد و مثلا سیر قهقرائی دهد نبوغ نابغه در اینست که طبیعت واقعی جامعه را از روی مطالعه گذشته آن تشخیص دهد، مرحله کنونی و احتیاجات و تقاضاهای آنرا که معلول تاریخ گذشته است درک نماید و قدرت این تشخیص و قضاوت را داشته باشد که از تاریخ گذشته و اوضاع و احوال زمان حال برای آینده کدام شانس ها و کدام ضرورتها وجود دارد. اگر هیتلر مقتضیات اقتصادی و سیاسی زمان خود را درک کرده بود و نبوغ و دهاء خود را اگر واقماً از آن برخوردار بود برای يك هدف غیر منطبق با احتیاجات زمان و مکان صرف نکرده بود شاید حالا از برجسته ترین رهبران جهان بود. اگر چرچیل که برای ادویه جنگ خود را لایق نشان داده بود برای صلح نیز لیافتی نشان میداد، اگر نیخواست که مجدداً اقتصاد رهبری شده زمان جنگ را به قرون گذشته سوق دهد و اگر خلاصه به نواقص نظام اجتماعی منحن محافظه کاران پی میبرد و اهمیت و معنی ملی کردن و اجتماعی ساختن صنایع و وسائل تولید را درک میکرد بی شك یکی از محبوبترین رهبران کشورهای اروپا بود. افراد برجسته جامعه و رهبران نهضت

ها و جریانهای سیاسی اگر جامعه را آنطور که هست بشناسند یعنی قوانین ضرورت اجتماعی را درک کنند تنها در این صورت میتوانند در آن جریان تغییراتی بدهند. وقتی ما قوانین کار کردن یک موتوری را شناسیم این ماشین بنظر ما یک چیز مبهم و کور و کور است، وقتی بشر وعد و برقع و طوفان دریا و حرکت سیل را نمی‌شناخت این عوامل کور طبیعت را می‌پرستید و مجبور بود اگر تسلیم آن عوامل منهدم کننده نشود لااقل از مقابل آنها فرار کند ولی شناختن و پی بردن به قوانین ضروری و جبری آن عوامل طبیعت بانسان اجازه داد که در جریان آنها تاثیر کند و حرکت آنها را مطابق مصلحت خود و جامعه تغییر دهد. آنچه در طبیعت صادق است در جامعه بشری نیز صادق می‌گردد. زمانی بود که ناخوشی‌های مسری و قحط و غلای و سایر بدبختی‌های اجتماع قضای آسمانی تلقی می‌شدند، بشر جهالت و ظلم خود را با آسمان و خدا نسبت میداد ولی امروز با شناختن قوانین ضرورت علمی و اجتماعی بشر قادر است که از ناخوشی و قحط و غلای و از تمام مصائب اجتماعی احتراز کند. انسان جاهل که در مقابل جامعه‌ای که برای او بیکاری و محرومیت از همه چیز را تحمیل میکرد بیچاره و مجبور بود تسلیم شود، امروز تبدیل بانسان اجتماعی شده است که با شناختن قوانین ضرورت اجتماعی می‌تواند جامعه را مطابق مصلحت کلی افراد جامعه تنظیم کند. در دوره پیش از جنگ در اغلب کشورها بیکاری و بحران اقتصادی یکی از عوامل مجبور کننده اجتماع بود، ملیونها مردم بینوا با نهایت میل و رغبت که برای کار کردن داشتند مجبور بودند که بیکار خیابانها را بگردند. تنها پی بردن به قوانین جامعه سرمایه داری و علت بحران و دخالت دانسته و فهمیده در تنظیم نقشه‌های اقتصادی و رهبری آنها و ملی کردن صنایع و اقدامات شبیه آن که در تحت فشار افکار عمومی بعمل آمد اجبار سابق را با آزادی دخالت در نظم اجتماع تبدیل کرده است. آزادی نیست مگر شناختن قوانین ضرورت و استفاده از آنها مطابق مصلحت افراد جامعه اگر برای اداره کارخانه سیمان قدرت فنی و تخصصی لازم است برای اداره کشور در قرن بیستم نیز تخصص اجتماعی لازم است باید قوانین سیر تکامل جامعه را شناخت، نیروهایی که جامعه را به جلو میبرند از نیروهایی که می‌خواهند متوقف کنند و یا به عقب رانند تشخیص داد. آیا در قرن بیستم بادست فئودالها می‌توان تحول ایجاد کرد؟

شرط لازم و کافی

برای تأثیر انسانهای اجتماعی در جریان تاریخ

شرط لازم برای تأثیر شخصیت‌ها و رهبران نهضت‌های اجتماعی در جریان تاریخ و برای برآوردن احتیاجات اجتماعی را عبارت از شناختن قوانین اجتماع و روابط تولید اجتماعی دانستیم. در این دو مقاله اخیر امکان و حدود تأثیر رهبران را در جریان تاریخ از لحاظ مکتبی که آنها جبر تاریخی علمی نامیدیم مورد بحث و مطالعه قرار داده‌ایم ولی باید متوجه بود که نظریه این مکتب در این مورد از طرف کلیه متفکرین امروز حتی اغلب مخالفین تاچه رسد به آنها که لااقل مخالف هم نمی‌باشند

بپذیرفته شده. دوباره مکانیسم کنونی جوامع بشری و با بهتر بگوئیم درباره شناختن مرحله کنونی سیر تکامل تاریخ بشر در اینجا بهمین قدر اکتفا می‌کنیم که اولاً تاریخ بشر تاریخ سعی و کوشش و پر خورد طبقات مختلف اجتماع برای تهیه ضروریات و بهبود زندگی است. ثانیاً مهمترین عامل محرك تاریخ انسان اجتماعی است که برای منظور نامبرده دز طی تاریخ مبارزه می‌کرده است و میکند و بنا بر این مجموعه انسانهای اجتماعی سازنده تاریخ بشرند. سوم تکامل صنعت و وسائل تولید بحدی از کمال و تمرکز رسیده‌اند که در عصر مانع خصوصی نمیتواند موجب و محرك تولید و توزیع اقتصادی قرار گیرد. تمام مشکلات کنونی جامعه بشری ناشی از همین است که اساس و پایه تولید در روی نفع خصوصی قرار گرفته است در صورتی که مؤسسات عظیم صنعتی خواهی نخواهی جنبه عمومی پیدا کرده‌اند و بنا بر این لازم آمده است که این جنبه عمومی با ملی کردن آنها رسماً شناخته شود یعنی اساس و پایه جامعه بشری از نفع خصوصی به اساس و پایه سرویس یا خدمت اجتماعی تبدیل شود، یعنی ماشین‌ها و صنایع عظیم و مؤسسات حیاتی کشور عوض اینکه برای تحصیل نفع خصوصی برای عده‌ای محدود کار کنند برای خدمت اجتماعی، برای رفع احتیاجات و ضروریات عموم افراد ملت بمرکت آید تا هر فرد جامعه قادر باشد از مالکیت مطلق آنچه بسا کد بهین خود تحصیل می‌کند برخوردار باشد.

بطور خلاصه می‌توان گفت اگر در گذشته شخصیت‌های برجسته از روی فراست و فطرت اجتماعی احتیاجات اجتماعی را تشخیص میدادند امروز اینگونه تشخیص‌های مهم بدر دنی خورد باید برای تأثیر در جریان تاریخ برای اجرای اصلاحات اجتماعی یا تحول اجتماعی یک ثوری و بایک دکتورین اجتماعی منطبق با شرایط محیط داشت. داشتن این فرضیه یاد کترین اجتماعی شرط لازم برای موفقیت اجتماعی است ولی به تنهایی کافی نیست. علاوه بر دکتورین یا مکتب اجتماعی خاص باید نیروئی وجود داشته باشد که مقتضیات اجتماعی فور موله شده در آن مکتب اجتماعی را از قوه بقول آورد. این نیرو باید ناشی از خود هر ملت باشد. حسن نیت این یا آن شخص اگر در قرون گذشته به تنهایی برای اصلاح حساب طبقات اجتماع کافی بود در قرون کنونی کافی نیست، مصلحین اجتماعی هر اصلاحی را که بنفع طبقه یا طبقاتی از جامعه می‌خواهد عملی سازند اگر خودشان از آن طبقه نباشند لا اقل باید بآن طبقات که متشکل نیز شده باشند متکی باشند باین معنی که شخصیت‌ها و رهبران اجتماعی باید فرضیه یا مکتب اجتماعی طبقاتی را که اصلاح وضع آنها مقتضی و ضروری است قبول کنند. در هر حال این نیرو که تحول اجتماعی را بوجود می‌آورد لازم است که ناشی از ملت باشد این نیرو نمیتواند ناشی از یک کشور دیگر هر قدر هم انسان دوست باشد گردد. زیرا جریان تاریخ نشان داده است که هر نیروئی که ایجاد کننده تغییراتی باشد از آن تغییرات بنفع خود استفاده میکند بنا بر این اگر تحول لازم است که بنفع ملتی باشد باید طبقه و یا طبقات همان ملت آن تحول را بوجود آورند نه اینکه چشم امیدشان را باین یا آن کشور بدوزند. این نیروی اجتماعی که در قرون اخیر بشکل احزاب درمی‌آید باید متشکل یا (اورگانیزه) باشد خیلی‌ها که متشکل شدن را ورد زبان خود قرار داده‌اند بمعنی آن کاملاً توجه نمیکند ساده‌ترین مطالبی که مورد توجه نیست و در اینجا میتوان بآن اشاره کرد اینست که اگر ما بتقلید از موجودات زنده (اورگانیک) شکلی به جمعیتی دادیم و باز بتقلید از اینکه

موجودات سلول دارند ماهم سلولهای یا حوزة هائی تشکیل دادیم این اورگانیزاسیون و یا تشکیلات نیست. تمام طبقه یا طبقاتی که تشکیل دهنده آن نیروی اجتماعی مذکور باشند لازم نیست و نمیتوانند متشکل شوند باید مترقی ترین افراد و قسمت های آنها وارد سازمان شوند در صورتیکه حتی عده از افراد فاسد آن طبقات وارد سازمان شدند و برای جاه طلبی و باطل نامشروع دیگر وارد شدند آن سازمان را بمعنی اجتماعی آن نمیتوان متشکل گفت يك سازمان متشکل نباید بعنوان مشتم نمونه خروار باشد بلکه باید از فداکارترین و از خود گذشته ترین و آگاه ترین افراد تشکیل شده باشد. اگر در سازمانی عده ای افراد فاسد و فرصت طلب راه یافتند و همین افراد توانستند مقامات رهبری و مسئولیت دار را بدست آورند باز این جمعیت را نمیتوان متشکل گفت گرچه عده ای از بهترین و با ایمان ترین افراد را نیز شامل باشد زیرا معنی اورگانیزاسیون این است که متناسب ترین افراد بعنوان عضوی تعیین شوند که آن وظیفه عضوی را اگر از همه بهتر هم انجام ندهند لا اقل یکی از آنهائی باشند که خوب انجام وظیفه میکنند. اگر يك حزب متضمن بهترین افراد طبقه یا طبقات در کادر رهبری اش عده ای مردمان فاسد و جاه طلب و یا بدون ایمان به هدفهای اعلام شده راه یافته باشند همچون حزبی نمیتواند وظیفه ای را که بعهده دارد انجام دهد و حتی آنها را نمیتوان متشکل نامید. زیرا اعضاء فعاله يك سازمانی که وظیفه خود را نتوانند بخوبی انجام دهند تا چه رسد باینکه خیلی بد انجام دهند حق وجودی خود را از دست میدهد.

در مکتب جبر تاریخی انسان اجتماعی مهمترین عامل خلاق تاریخ کسی است که با مطالعه تاریخ و جریان گذشته اجتماع و تحلیل و تجزیه و شناختن مرحله حاضر برای از قوه بفعل آوردن مقتضیات کنونی جامعه در جریان آینده تاثیر کند. انسان اجتماعی کسی است که با استفاده از نیروهای اجتماعی و تنظیم آنها - ها برای هدف طبقات سازنده و آباد کننده و ابداع کننده و در صورت لزوم با استفاده از اوضاع بین المللی نه تسلیم شدن بآن سر نوشت ملت خود و جریان تاریخ را تحت تاثیر قرار دهد.

رهبران حزب توده

آنچه را که برای دیگران جبر تاریخی است برای ما سر نوشت جبری تلقی میکنند

رهبری حزب توده در مقابل پیروان خود این طور ادعا میکند که گویا آنها نهضت توده ایران را مطابق اصول مکتب جبر تاریخی علمی رهبری می کنند در صورتیکه يك دقت به جریان اعمال آنها و قضاوت های آنها در مسائل عملی نه فرضی نشان میدهد که رهبران توده مطابق اصول « سر نوشت تغییر نا پذیر » و یا بالاخره مطابق اصول « جبر تاریخی مطلق » نه علمی رفتار میکنند. برای اینکه فرق ایشدو نظریه واضح شود باز مختصراً اشاره ای میکنیم. مکتب « جبر تاریخی علمی » انسان اجتماعی را با شرایطی که در مقالات گذشته شرح دادیم تنها عامل مؤثر در تاریخ بشر میدانند در صورتیکه مکتب « جبر تاریخی مطلق » تاثیر مهمترین عامل محرك تاریخ را که انسان اجتماعی است فراموش میکند. مطابق اصول مکتبی که توده ایها مدعی پیروی

از آنند تحول در جامعه ملی ایران مانند تمام جوامع بشری دیگر باید با ابتکار و نیروی خود همان طبقات محروم جامعه جامه عمل بپوشد. تحول اجتماعی يك كودتا و يا يك عمل فتح و پیروزی نیست که از طرف عده معدود با حسن نیت و یا از يك کشور خارجی به ملت ایران یا هر ملت دیگر تحمیل شود. مادامیکه شرایط تحول در داخله خود ایران موجود نشده باشد تکوین و پیدایش و ظهور آن غیرممکن است و یکی از آن شرایط رشد و نشو و نما و تکامل نیروی است که نقشه تحول اجتماعی را مطابق مکتب اجتماعی طبقات نامبرده از قوه بفعل آورد. ولی رهبران توده در عمل با امید فتح و پیروزی يك نیروی خارج از نیروی ملت ایران از تنظیم نیروهای داخلی و مخصوصاً از بکار بردن آن در موقع مناسب برای تحول اجتماعی خودداری کردند. آنها همیشه اینطور استدلال کرده اند که بدون «اجازه دادن» اوضاع «بین المللی» يك تحول اجتماعی در ایران غیرممکن است و ما نمیتوانیم بدون اجازه اوضاع بین المللی يك «نقشه برای خود» داشته باشیم. اخلاص آنها در ملی کردن صنعت نفت از همین جا سرچشمه می گیرد.

منظور آن ها از «بین الملل» و «اجازه دادن» اوضاع آن در حقیقت بین المللی نیست بلکه دولت شوروی است که برای آن ها تجسم «بین الملل» است، این که آیا دولت شوروی و یا کمینفرم تجسم صحیح نهضت بین المللی کارگران هست یا نیست در مقالات دیگر مورد بحث قرار گرفته است. ولی آنچه را که در این سطور مورد بحث قرار داده ایم اینست بقرض اینکه کمینفرم و یا دولت شوروی یعنی خلاق و کارگردان کمینفرم تجسم بین الملل نهضت کارگران باشد در این صورت نیز مطابق مکتبی که توده ایها مدعی پیروی از آنسند عمل آنها با فرضیه شان تطبیق نمیکند زیرا مطابق اصول مکتب ادعایی خود آنها بین الملل نمیتواند جانشین نیروی ملی گردد بالعکس بین الملل از نیروهای ملی بوجود می آید. در صورتیکه تمام نیروهای ملی در ایجاد تحول اجتماعی در مناسب ترین مواقع تاریخی غفلت کنند و با امید فتح و پیروزی ملتی که او را تجسم موهوم بین الملل نامیده اند فقط بمدیحه سرایی و سخن رانی و بیانیه پراکنی برای مقاصد آن ملت بیگانه اکتفا ورزند در این صورت اصلاً بین الملل بوجود نمی آید بلکه يك دولت مقتدری که بنام بین الملل قدرت خود را توسعه می دهد ممکن است بوجود آید. بین الملل وقتی تحقق پیدا میکند که نهضت های اجتماعی محلی موجود باشد و هر کدام از آنها علاوه بر برنامه جداگانه مطابق نقشه طویل المده نیز مبارزه را رهبری کنند. نمایندگان نهضت های محلی که وظیفه اجتماعی خود را هر کدام مستقلاً ولی البته با در نظر گرفتن جنبه های عمومی عملی میسازند بسا هم و در روی اصول تساوی حقوق يك بین المللی را بوجود می آرند.

در صورتیکه رهبران سازمان های محلی مانند رهبران حزب توده احتیاجات و مقتضیات محلی را درو انداخته و تنها مطابق احتیاجات و مقتضیات مرکزی که آنرا تجسم بین الملل نامیده اند برنامه و نقشه خود را تنظیم کنند و نیروی محلی خود و امکانات و منافع نهضت داخلی را فدای آن مرکز سازند این طرز عمل کوچکترین شباهت با بین الملل ندارد. این طرز عمل که رهبران حزب توده آنرا بنام همکاری بین المللی به پیروان فریب خورده و با ایمان خود تلقین میکنند بتمام معنی طرز عمل يك شعبه اجرائیه مرکزی است که برای هدفهای خاص خود شعبی در نقاط مختلف دنیا بوجود

آورده است و از احساسات ملی و بین‌المللی آنها سوءاستفاده می‌کند. در مقالات آینده نیز تشریح خواهیم کرد که رهبران حزب توده از « جبر تاریخی » فقط نیروی دولت شوروی را در نظر دارند که برای تمام ملل « سرنوشت تغییر ناپذیری » تنظیم کرده است و سازمان‌های محلی از نوع سازمان حزب توده فقط آلت و ابزاری برای اجرای نقشه ایست که برای شوروی جبر تاریخی و برای سران توده سرنوشت چبری است .

خدمت حزب توده و خیانت سمران آن

هم به ملت و هم بحزب توده

جامعه ایران پس از شهریور چه چیز در دستور روز داشت - حزب توده تجسم و تظاهر کدام افکار بود - جنبه مترقی حزب توده و جنبه منحط رهبری آن - بزرگترین خیانت درمناسب ترین فرصت تاریخی - مناسب ترین موقع برای تحول کمی بود - تحول در ایران فدای چه شد - چیز تاریخی در ایران چه تقاضا میکرد و کدام سر نوشت آن را محکوم کرد.

بعد از تغییرات شهریور تاریخی و پس از برطرف شدن دیکتاتوری آنچه در دستور روز مسائل اجتماعی ایران قرار داشت لزوم يك تحول اجتماعی بود. حتی خیلی پیش از شروع دوره دیکتاتوری بیدایش اوضاع و احوال جدید لزوم يك رفورم جدی اجتماعی یا تحولی را ایجاد میکرد. بیدایش دیکتاتوری خود یکی از مسائل خفه کردن آن ضرورت اجتماعی بود. عملیات عمران و آبادی زمان دیکتاتوری یعنی توسعه صنعت با وسائل نسبتاً مدرن اعم از دولتی و یا خصوصی ساختن راه آهن، بیدایش طبقه کارگر نسبتاً وسیع، خرابی وضع دهقانان تمام اینها در زمان دیکتاتوری لزوم يك تحول اجتماعی را شدیدتر و ضروری تر کرده بود.

پس از شهریور جامعه ایران تشنه بیدایش يك نهضت اجتماعی بود که مطابق يك فرضیه علمی صحیح و اجتماعی بتواند احتیاجات طبقات محروم ملت را با تنظیم نقشه ها و اقدامات متناسب برطرف سازد. بیدایش حزب توده جوابی باین احتیاجات بود. بزودی عده دائماً متزایدی از بهترین نیروهای اجتماعی بحزب توده رو آوردند، حزب توده با کمک روشنفکران زیادی که از طبقات مختلف جامعه حتی از کارگران پیدا شده بودند توانستند لااقل نیمی از انتظارات افکار عمومی یعنی عرضه داشتن يك فرضیه اجتماعی یا يك مکتب اجتماعی را عملی سازد.

حزب توده علاوه بر عرضه داشتن فرضیه اجتماعی مبارزه، زوش مبارزه را نیز بطبقات محروم اجتماع در ضمن عمل یاد داد ولی متأسفانه آن نیمی از انتظارات افکار عمومی که با کمک کارگران و دهقانان و روشنفکران مترقی حزب توده عملی شده بود در نتیجه رهبری مفرضانه و غلط رهبران حزب توده خنثی شده. نه فقط از بهترین فرصت مناسب تاریخی استفاده نشد بلکه از طرفی نیروهای اجتماعی بوقوع خود برای ایجاد يك تحول متناسب باوضع ایران بکار نرفت و از طرف دیگر با سعی و کوشش بیهوده برای تحصیل امتیاز نفت برای شوروی و با سعی و کوشش برای درست کردن حریم امنیت در آذربایجان برای شوروی نه فقط بحزب توده ضربات مهلك زدند بلکه افکار آزادیخواهان و هر نهضت اجتماعی وسیع و دامنه دار را برای مدتها غیر عملی ساختند زیرا یاس و نومیدی و بدبینی که به افکار ایرانیان حکومت میکرد و پس از شهریور داشت تازه تازه جی اخود را بایمان و خوش بینی میداد در نتیجه اقتضاحات غیر قابل انکار

رهبران توده باشدت وحدت بیشتری دوباره بر مردم مستولی شد.

پس از شهریور رهبران حزب توده متأسفانه برنامه عمل روزانه خود را عوض اینکه مطابق احتیاجات و مقتضیات محلی ایران و با در نظر گرفتن نیروی خودشان تنظیم کنند برنامه ساخته و پرداخته مرکز مستغنی از توصیف را که برای احتیاجات آن مرکز و متناسب با نیروی همان مرکز بود دریافت داشته و با فکر عمومی عرضه می‌داشتند و در حقیقت سنگهای بزرگی بر می‌داشتند که عملاً علامت نزدن بود.

اگر رهبران حزب توده همانطور که هم افکار عمومی حزب و هم افکار عمومی ملت انتظار داشت خودشان را آلت بلا اراده شورویها نشان نمیدادند ولی دوست صمیمی شورویها نشان میدادند و مطابق اصولی که مکتب نوشته شده آنها تقاضا میکرد مطابق يك برنامه حداقل و نقشه کوتاه مدت تغییرات اصولی را تقاضا و عملی می‌ساختند چندین قدم عملی برای برنامه حداکثر و نقشه طویل‌المدت نزدیکتر می‌شدند. پس از شهریور در مدت جنگ افکار عمومی و حتی نیروهای متفقین دل‌خوشی از هیئت حاکمه نداشتند و هیئت حاکمه فاسد نیروی اخلاقی خود را بخصوص در اوایل بکلی از دست داده و روحیه خود را باخته بود. مناسب ترین موقع برای ایجاد يك تحول اجتماعی متناسب با اوضاع ایران و اواخر جنگ و اوان خاتمه جنگ بود که هم سازمان حزبی با اندازه کافی قوی شده بود و اگر رهبری همانطور که اشاره شد و بیشتر تشریح خواهد شد مطابق احتیاجات ملت ایران رفتار میکرد خیلی قویتر و محکمتر نیز میشد و هم هیئت حاکمه آنطوریکه بعد ها قوای خود را جمع کرد روحیه خود را تجدید نکرده بود و اگر اشتباهات عمدی و غیر عمدی سران توده که همه از خدمت بیبیکانه ناشی بود وجود نداشت هیئت حاکمه باین زودی نمیتوانست نیروی خود را جمع کند و جرأت اظهار وجود کند، خلاصه اگر حزب توده در عین اهمیت دادن بدوستی و منافع اساسی شوروی در ایران نظریات مذکور در بالا را مطابق منافع ملت ایران پیروی میکرد و از اشتباهات ممکن (نه جبری) اجتناب میکرد در اواخر جنگ نه فقط خودش خیلی قویتر بود بلکه هیئت حاکمه نیز خیلی ضعیفتر بود و بنا بر این بوجود آمدن يك تحول اجتماعی کاملاً امکان پذیر بود. و ضمناً باید توجه داشت که تحول اجتماعی لازمه اش حتماً این نبود که در يك روز معین و یکدفعه انجام شود زمینه يك تغییر اساسی ممکن بود بابدست آوردن امتیازاتی از اول جنگ تا اواخر آن برای آزادیخواهانی که خود را بیشتر ایرانی دوست نشان میدادند تا بیکانه دوست تهیه کردند و پس از تهیه شدن این زمینه يك تغییر و تحول اساسی منطبق با مقتضیات نیروهای اجتماعی محلی نیز در موقع مناسب عملی بشود.

رهبری حزب توده عوض همه اینها چه کار کرد؟ آنچه را جبر تاریخی در ایران تقاضا میکرد و عبارت از منافع اساسی طبقه کارگر و دهقان و تمام طبقات متوسط ملت ایران بود فدای منافع آنی و بی‌اساس و گاهی موهومی شوروی کرد. در اوان جنگ بخصوص تا حدود گشایش جبهه دوم که شورویها از متفقین ملاحظاتی داشتند سران حزب توده که با فاسدترین عناصر هیئت حاکمه در عمل سازش می‌کردند برای ساکت و آرام بودن پشت جبهه شوروی از هر تقاضا تا چه رسد به عمل از هیئت حاکمه خودداری کردند در صورتیکه تحصیل امتیازات اساسی برای آزادیخواهان و ایجاد زمینه تحول و بالاخره خود تحول با آرامش پشت جبهه منافات اساسی نداشت ولی با منافع ملت ایران تطابق اساسی داشت. در اغلبی از کشورها نیروهای اجتماعی و ملی درست در موقع جنگ از هیئت‌های حاکمه و از استعمار امتیازات اجتماعی دریافت داشتند و لسی رهبران توده تمام آنها را

فدای آنچیزی کردند که آنرا سرنوشت جبری ایران تلقی میکردند ولی مقتضیات منافع يك کشور بيگانه بود که در مناسبترین فرصت تاریخی افکار عمومی ایرانرا از دست زدن بيك تحول ضروری بازداشت.

تحول اجتماعی ضروری ایرانرا

در مناسبترین تاریخ رهبران توده فدای امنیت پشت جبهه و سایر منافع فرعی بیگانگان کردند

نهضت مشروطه ایران يك تحول بنام معنی ناقص بود. يك سلسله امتیازات سیاسی که برای طبقات سوم و دهقانان مطابق قانون اساسی تأمین شده بود آنها در نتیجه اینکه سازمانهای اجتماعی لازم از طرف دهقانان و باکارگران وجود نداشت مورد استفاده قرار نگرفته بود. تنها فائده شکل پارلمانی این بود که آنچه فتودالها و هیئت حاکمه سابقاً بخلاف قانون و بشکل حکومت استبدادی عمل می کردند حالا شکل قانونی بآن داده بودند. يك اصلاح کشاورزی برای ایجاد يك رابطه نوین اقتصادی بین دهقان و مالک بوجود نیامده بود. در دوره دیکتاتوری گفتیم که پیدایش صنعت نوین يك عامل + دیگر یعنی طبقه کارگر و لزوم تجدید نظر در روابط کارگر و کارفرما را نیز ایجاب کرده بود بطور خلاصه پس از برداشته شدن فشار دیکتاتوری پیش از شهر یور جریان تاریخ اخیر ایران بطور جدی ضرورت يك تغییرات و تحولات اساسی را ایجاب می کرد. در مقاله گذشته شرح دادیم که توسعه حزب توده و پیدایش مکتب اجتماعی حزب توده تغییر و تفسیر و تظاهر و تجسم این ضرورت اجتماعی و تاریخی بود و همینطور شرح دادیم که رهبران حزب توده این ضرورت تاریخی را فدای آرامش پشت جبهه شوروی کردند. رهبران حزب توده برای توجیه این عمل خودشان که در موقع ضعف هیئت حاکمه يك اقدام جدی نکردند دو دلیل می آوردند. مهمترین دلیلشان اینست که سرنوشت بزرگترین دموکراسی جهان در معرض هجوم و حمله فاشیسم خونخوار قرار گرفته بود. ما بدون اینکه ضرورت آرامش پشت جبهه شوروی یعنی ایران را منکر باشیم در عین حال برای مبارزه با فاشیسم هم نهایت ارزش را قائلیم ولی ایرادی که در اینجا با استدلال سران توده وارد است اینست که آرامش پشت جبهه الزامی برای سازش بی چون و چرا با هیئت حاکمه و دستگاه فاسد ایجاد نمی کرد. البته طرز تفکر شورویها همیشه يك طرفه است و قوی که آنها با انگلیس و امریکا کنار آمده بودند و بآنها احتیاج داشتند تصور میکردند که حزب توده هم مانند آنها باید از تمام عمال و مزدوران انگلیس در ایران پشتیبانی کند تا باعث سوء ظن متفقین بریطانیائی نگردد در صورتیکه خود انگلیسها همچو انتظاری نداشتند. در کشور های غربی و در مستعمرات آنها امتیازات زیادی در زمان

جنگ برای مردم قائل شدند. در خود انگلستان بهداتت عمومی طبقات سوم در موقع جنگ مطابق احصائیه بهتر از پیش از جنگ شد بمقادیرا ر کبو فی الفلك دعوا لله مخلصین له الدین امپراطوری بریتانیا و هیئت های حاکمه کشورهای مختلف در زمان جنگ خیلی امتیازات برای مردم قائل شدند که بعد از جنگ میخواستند آنها را دوباره لغو کنند. شکست عجیب چرچیل و حزب محافظه کار درست پس از جنگ نتیجه همین بود که مردم بریتانیا نه فقط نخواستند از امتیازاتی که هیئت حاکمه خواهی نخواهی بآنها داده بود دست بکشند بلکه خواستند آنها را بعد کمال برسانند خلاصه ضرورتی که اصلاحات اجتماعی در ایران پیدا کرده بود بهترین فرصت مطالبه و بدست آوردن آن همان موقع جنگ مخصوصاً و آخر آن بود که تا آنوقت نیروی اجتماعی را میشد بقدر کافی متشکّل ساخته و تقاضاهای مردم را بکرسی نشاند. تنها طرز تفکر مخصوص شورویها و ترس آنها از سوءظن متفقین خود و تسلیم شدن بلا اراده رهبران توده به دیکته سیاست شوروی ضرورت اجتماعی را محکوم به تاخیر کرد و پرواضح بود که پس از خاتمه جنگ با اوضاع واحوالی که بوجود می آید ایجاد تحول خیلی مشکل و در صورت امکان سطحی می شد. تازه وقتی که آرامش پشت جبهه دیگر معنی نداشت و نیروهای شوروی مشغول پیشرفت بودند باز هم ضرورت اجتماعی و یا جبر تاریخی ایران محکوم ضرورت های دیگر دموکراسی بزرگ جهانی گردید. یعنی سران توده در موقعیکه هنوز فرصت کافی برای مبارزه برای الفاء بدون قید و شرط امتیاز نفت جنوب داشتند، در زمانیکه هنوز می توانستند جداً يك تحول اساسی در امور اجتماعی را تقاضا و بدست آرند مشاغل دیگری از قبیل تحصیل امتیاز نفت را برای روسها و تجزیه آذربایجان داشتند که درباره هر کدام علیحده بحث خواهد شد. در اینجا فقط بهمین اشاره میشود که این واقعات بخوبی نشان میدهد که بهبود وضع طبقه سوم هدف اساسی و مستقیم سران توده نبود. آنها این حرفها را میزدند تا مردم را جلب کرده و از نیروی آنها برای هدفهای شوروی گاهی بنام آرامش پشت جبهه و گاهی بنام تأمین امنیت شوروی استفاده کنند. درباره دلیل دوم آنها برای توجیه عدم موفقیت برای ایجاد تحول در زمان جنگ و مستقیماً پس از آن در مقاله دیگر بحث خواهیم کرد.

آنچه رهبران حزب توده میتوانستند بکنند و نکردند و آنچه کردند

برای ایجاد دانسته و فهمیده يك تحول اجتماعی رهبران ذی صلاحیت نهضت های اجتماعی شرایطی ذکر کرده اند که مهمترین آن اوضاع و احوال ناشی از تکامل و مسائل تولید صنعتی و عقب ماندن روابط مربوط اجتماعی است. ما درباره این اوضاع و احوال خاص ایران تاحدی که کنجایش مقالات اجازه می داد صحبت کردیم که در ایران آن شرایط بوجود آمده است ولی از جمله شرایط دیگر یکی انتخاب موقع مناسب است یعنی باید موقعی که دستگاه حکومتی فاسد باندازه ای دچار ضعف شده باشد که نتواند آنطوریکه باید ادامه حکومت را تضمین کند اقدام لازم بعمل آید. در موقع جنگ هیئت حاکمه دچار همین وضعیت بود. در مقاله پیش توضیح دادیم آنهایکه تصور میشد برای ایجاد این تحول با صلاحیت ترین اشخاص هستند یعنی رهبران حزب توده در زمان جنگ این ضرورت اجتماعی بی اندازه مهم برای جامعه ایرانی را فدای يك نفع خیالی و یافدای اجتناب از يك ضرر خیالی برای شوروی کردند و بنسبست تضمین امنیت پشت جبهه و بعدها برای تأمین نفت شمال برای شوروی فعالیت بخرج دادند و از توجه مستقیم به سر نوشت طبقه سوم ایران در همل غفلت ورزیدند. رهبران توده خودشان مسئله فدا کردن سر نوشت طبقه سوم را به مقتضیات جامعه شوروی توجیه کرده و مخصوصاً در نزد پیروان خود این مسئله را سری نگه نمیدارند.

دلیل دومی که آنها برای عدم موفقیت در ایجاد تحول اجتماعی ذکر می کنند اینست که حزب ما جوان بود، تجربیات کافی نداشت، جامعه ایران عقب مانده بود، معایب و عقب ماندگی جامعه خواهی نخواهی در حزب تظاهر کرده بود و از همه بالاتر اینکه کادر کافی برای اداره این همه نیروئی که بحزب رو آورده بودند موجود نبود و بنا بر این با موجود نبودن حزب منظم با رهبری باتجربه ایجاد تحول غیر ممکن بود. توسل باین دلیل استفاده ناصحیح از يك مطلب کاملاً صحیح است. اگر منظور ما از ایجاد تحول مثلاً يك تحول تمام معنی سوسیالیستی در شرایط کنونی باشد و اما لازمه اش رشد و تکامل بیشتر يك حزب متشکل است. ولی وقتی صحبت از يك تحولی است که در کادر همین جامعه کنونی از مدت ها پیش میبایست عملی شده باشد برای ایجاد يك همچو تحولی يك حزب با آن همه شرایط لازم نیست حتی در اغلب موارد تنها فشار افکار عمومی تحول کم و بیش عمیقی از این نوع بوجود آورده است مثلاً تقسیم اراضی بین زارعین و بطور کلی يك برنامه اصلاح کشاورزی در زمان تزارهای روسیه در نعت فشار افکار عمومی بدون يك انقلاب خونین عملی شده. پس از جنگ گذشته در اغلب کشورهای های بالکان که حتی عقب مانده تر از وضع کنونی ایران بودند اصلاحات کشاورزی و تقسیم اراضی بین زارعین عملی شد.

بطور خلاصه در موقع جنگ که هیئت حاکمه ما دچار تزلزل روحی کامل شده بود ایجاد يك تحول اجتماعی که شامل يك اصلاح زراعتی نسبتاً عمیق و تجدید روابط بین کارگر و کار فرما متکی با اصول عدالت اجتماعی و بدست آوردن حقوق اساسی که آزادی اجتماعات و احزاب و سندیکها را تأمین کند خلاصه تأمین حداقل نان و فرهنگ

و بهداشت برای تمام طبقات اجتماع تنها با فشار افکار عمومی و رهبری صحیح عده‌ای محدود امکان‌پذیر بود و يك قسمت از این برنامه نیز تاحدی تأمین شده بود تنها مسئله‌ای که تمام موفقیت‌ها را خنثی کرد اشتباهات عمدی رهبران حزب توده در همین برنامه سیاسی خود بود. آنها عوض اینکه يك برنامه محلی متناسب با نیروی ملی خود تهیه و بجامعه عرضه بدارند و تمام فعالیت خود را متوجه تحکیم تشکیلات خویش سازند تا ضامن بقای خود حزب و موفقیت‌هایی باشد که با نیروی افکار عمومی بدست آمده، آنها برنامه سنگین سیاست شوروی در ایران را که با نیروی خود آنها هیچ تناسب نداشت قبول کردند و طبیعی بود که در این صورت می‌بایست برای اجرای برنامه سنگین شوروی در ایران متکی به نیروی آن کشور باشند. سران توده این عمل تسلیم شدن بی‌چون و چرا به سیاست شوروی در ایران را با توسل به لزوم همکاری بین‌المللی زحمتکشان توجیه می‌سازند. مادر مقالات دیگر از اینکه دولت شوروی تا چه حد نماینده فکریین الملل زحمتکشان است بحث کرده ایم ولی در اینجا باین نکته جلب توجه میکنیم در صورتیکه واقعا دولت شوروی نماینده و تجسم فکریین المللی بود نمی‌بایست از حزب توده ایران و از احزاب مشابه آن در همه جا و همه وقت تقاضای این همه فداکاری کرده و هیچگونه خدمتی در عوض انجام ندهد. حالا از شوروی گذشته اینگونه اعمال سران حزب توده اساساً سازش با اصول بین‌المللی مارکسیسم یا سوسیالیسم ندارد که آنها مدعی پیروی از آن اصولند زیرا فداکردن افکار بین‌المللی به فکرملیت اگر اشتباه است فدا کردن فکر ملیت به بین‌الملل نیز بهمان اندازه بی‌معنی است زیرا پرواضح است که بدون وجود ملیت‌ها بین‌الملل بوجود نمی‌آید. چون در این باره در مقالات آینده بحث خواهد شد فعلاً به همین اکتفا کرده و روی این نکته تکیه میکنیم که عدم موفقیت حزب توده به نگهداری آنچه با کمک افکار عمومی بدست آمده بود و عدم امکان ادامه حیات حزب با آن قدرت و قدرتی که تحصیل شده بود برای این بود که افکار عمومی نه فقط با سیاست آن‌ها در مسئله نفت و آذربایجان موافق نبود بلکه از رفتار آنها بخصوص در مسئله آذربایجان بکلی منزجر گردید. رهبران حزب توده اگر بیک برنامه اجتماعی متناسب با اوضاع اکتفا کرده و سعی و کوشش خود را عوض نفت شوروی و مسئله آذربایجان مصروف آن می‌کردند و اگر کادر بقدر کافی نداشتند لا اقل از کادر موجود حد اکثر استفاده را می‌کردند و اشخاص جاسوس مآب را که دیروز برای حزب توده و شوروی و امروز برای شهربانی خدمت می‌کنند در راس امور حساس مانند مسئولیت تشکیلات تهران مثلاً قرار نمیدادند و فکر و انرژی خود را کاملاً مصروف به بند و بست‌های سیاسی بی‌پایه و بی‌مایه نمیکردند و در عین حال دوستی و همکاری بین‌المللی با شوروی را تاحدی که مجاز است و افکار عمومی را منزجر نمیکند ادامه میدادند بی‌شک تشکیلاتی بوجود آمده بود که هیئت حاکمه فاسد هر قدر هم که میخواست نمی‌توانست آن را غیر قانونی اعلام کند. تنها اشتباهات عمدی و تظاهر به بیگانه‌پرستی به هیئت حاکمه فرصت داد که حداکثر استفاده را از نقاط ضعف حزب توده بکنند و رهبران حزب توده این قدرت را بدست هیئت حاکمه فاسد و بیگانه پرست دادند که به بهانه نقاط ضعف آزادبخواهان اصلاً آزادی و هر نوع دموکراسی را لگد مال کند.

فدا کردن منافع اساسی ایران

از طرف رهبران حزب توده برای منافع جزئی

و گاهی خیالی بیگانگان پس از جنگ نیز ادامه پیدا کرد
دولت جوان شوروی که پس از انقلاب از کلیه امتیازات دولت تزاری صرف نظر

کرد یک تغییر انقلابی در روابط خود با ایران و بخصوص با ایرانیان ساده و عادی ایجاد کرد. دولت فاتح و پیروزمند شوروی پس از جنگ اخیر با تقاضای امتیاز نفت شمال بازم یک تغییر انقلابی در روابط خود با ایران و بخصوص با ایرانیان ساده و عادی ایجاد کرد. آن علاقمندی قلبی و آن حس فداکاری مادی و معنوی که در حین صرف نظر کردن از امتیازات دوره تزاری در ایرانیان نسبت به شوروی بوجود آمده بود باید ایش دوره جدید سیاست شوروی که دوره تحصیل امتیاز نفت باید نامید نه فقط خنثی شد بلکه تبدیل به یأس و نومیدی و بدبینی و سوء ظن نسبت به سایه مقتدر گردید. منظور ما فعلا بحث در اشتباهات سیاست شوروی در ایران نیست بلکه منظور اینست که موضوعی را که در مقالات گذشته مورد بحث و قضاوت قرار دادیم در ضمن چند مثال از جریانهای سیاسی که تمام مردم شاهد و ناظر بوده اند و اسناد و مدارک زنده آن مشهودات مردم و محتویات روزنامه ها و اسناد و مدارک رسمی است روشن کرده باشیم. در مقالات گذشته شرح دادیم که رهبران حزب توده مقتضیات ضروری و واجب تحولات اجتماعی ایران را فدای مقتضیات درجه دوم و سوم جامعه شوروی کردند. در موقع جنگ اینطور استدلال میشد که مسئله جنگ یک مسئله حیاتی و ممانتی برای شوروی و تمام طبقات ضد فاشیست است بنا بر این رهبران توده امنیت پشت جبهه شوروی را ما فوق تمام منافع ملت ایران از جمله تحول اجتماعی قرار دادند ولی آنوقت ها گفته میشد که پس از جنگ این همه فداکاری مادی و معنوی از طرف شوروی جبران خواهد شد و ما با کمک شوروی موفق خواهیم شد که تمام امتیازات اقتصادی و سیاسی نیروهای بیگانه را در ایران لغو کنیم و در روی همین تصورات و فرضیه ها بود که آقای دکتر رادمش یسکی از هشت نماینده حزب توده در پارلمان با تمام تشریفات لازم از پشت تریبون مجلس بنام حزب توده بنام ایرانیان و جهانیان اعلام کرده ما با هر گونه امتیاز اقتصادی به هر دولت بیگانه مخالفیم. هنوز ظنین این صدای حزب توده از آفاق و انفسی که آنرا با ذوق و شوق شنیده و بحافظه سپرده بودند محو نشده بود که صدای دیگری بازم از طرف بلندگوهای متحرک حزب توده در هر کوچه و برزن شنیده شد. این بار تقاضای امتیاز نفت شمال شوروی میشد. نه فقط افکار عمومی از این مسئله عصبانی بودند بلکه آثار این عصبانیت در صفوف خود حزب توده حتی تا آستانه کمیته مرکزی بشکل اعتراض و گاهی سؤال و بحث و حیرت نیز دیده و شنیده میشد. اعضاء فهمیده حزب توده از خود سؤال میکردند و آنها همیکه جرأت داشتند در حوزه خود و در مجامع دیگر حزبی سؤال میکردند که آیا فدا کردن تحول اجتماعی ایران و فداکاری مادی و معنوی برای جامعه شوروی پس از جنگ نیز باید ادامه پیدا کند؟ ادامه این سیاست از طرف کمیته مرکزی، حزب توده را در مقابل افکار

عمومی ملت بجه وضعی دچار خواهد کرد؟ همان تهوری که در افکار عمومی نسبت به شوروی پس از سعی برای تحصیل امتیاز پیدا شد نسبت بعزب توده هم که در عمل خود را دنبال راه و بلا اراده سیاست شوروی نشان میداد پیدا گردید. و این عصبانیت وقتی بعد کمال رسید که یکی از میتینگهای حزب توده که بناسبت مخالفت کابینه ساعد با تقاضای کافی از اذنه تشکیل گردیده بود و ممکن بود این میتینگ از طرف دولت قدغن گردد، در آنروز زیر حمایت دستجاتی از ارتش سرخ انجام یافت.

از آنروز به بعد افراد حزب توده بخوبی حس میکردند که از امروز آنها نه فقط مورد نفرت هیئت حاکمه ای هستند که مزدور استعمارند بلکه در عین حال مورد نفرت ملت ایران و افکار عمومی نیز میباشند که حزب توده را مزدور شوروی تلقی میکنند. آنها تیکه تصور میکنند مردمی که در صفوف حزب توده نمایش می دادند همه بیگانه پرستند البته اشتباه بزرگی میکنند. آنها در حین دادن نمایشها و میتینگها تصور میکردند برای آزادی و برضد ارتجاع و استعمار اقدام میکنند، تنها عده معدودی از رهبران میدانستند که چه کار میکنند.

افراد ساده حزب توده و کادر حزبی تصور میکردند که آنها برضد ساعد مرتجع و مزدور قیام کرده اند، آنها تصور میکردند که مسئله نفت و امثال آن با بحث و سؤال و جواب در حوزه ها حل خواهد شد. ایراداتی که آنها بسیاست کمیته مرکزی و سیاست شوروی داشتند تصور میکردند از راه جریان حزبی قابل حل و تصحیح میباشد. آنها تصور میکردند که اگر رهبران و اعضاء کمیته مرکزی اشتباه و یا خیانتی کرده اند از راه انتخابات حزبی قابل جبران خواهد بود. آنها تصور میکردند برای اینکه بتوانند از راه تشکیلاتی از اشتباهات رهبری جلوگیری کنند باید خود را افراد حزبی با انضباط پرورش دهند.

در هر حال منظور اینست آنچه را که افکار عمومی ملت قبیح تلقی میکرد افکار عمومی حزب هم از آن بیزار بود و در صدد جبران آن بود ولی تا عملی شدن اصلاحات حزبی پیروی از انضباط را وظیفه خود میدانست تنها رهبران حزب توده بشیر از توجیه آنچه شورویها اراده میکردند برای خود در عمل وظیفه ای قائل نبودند.

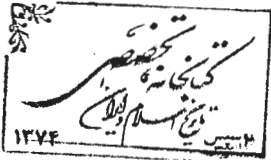
بزرگترین عیب رهبران توده

عیب رهبران توده در این نبود که قبح سعی و کوشش برای تحصیل امتیاز اقتصادی و سیاسی برای بیگانه‌ها را تشخیص ندادند و بالا اقل این عیب، عیب اکثریت رهبران توده نبود. عیب آنها در این نبود که قبح نمایشات در زیر حمایت سر نیزه اجنبی را در کوچه و بازار تشخیص ندادند و از مضراتی که این عملیات برای تشکیلات جوان آنها داشت آگاه نبودند. خیلی از رهبران حزب توده از پیدا شدن دستجات ارتش سرخ برای حمایت آنها نگران بودند و حتی بعضی عصبانی نیز بودند. بعضی از رهبران حزب با افکار عمومی حزب موافق بودند که قدغن شدن نمایش و عدم موفقیت در دادن متینگ گرچه بقیمت خون عده‌ای از افراد حزبی تمام می‌شد خیلی بهتر از این بود که در زیر حمایت سر نیزه بیگانه عملی گردد. عیب عمده رهبران توده در این بود که با علم و آگاهی تمام و کمال به غیر مشروع بودن این تقاضا های سیاست شوروی از لحاظ حزب توده معذالک تسلیم آن میشدند و فدا کردن حزب توده و تمام منافع ملت ایران را در مقابل محراب و معبد دموکراسی جهانی! توجیه می‌کردند. این توجیه آنها از راه یک بحث و قضاوت منطقی مطابق اصول سوسیالیسم علمی نبود، این توجیه تنها از یک کمپلکس روحی، از یک مرض پیچیده روانی ناشی است یعنی از حس حقارت و زبونی که از هیئت حاکمه به-اغلبی از روشنفکران ما سرایت کرده است و حبس و زجر و شکنجه و عدم آزادی و ترس از پلیس این حس حقارت و زبونی را در رهبران و بعضی از روشنفکران حزب توده بعد کمال رسانده است. آنها خود را کوچکتر و ضعیف تر از آن تصور می‌کنند که بتوانند با تکیه با افکار عمومی ملت با هیئت حاکمه فاسد و پشیمانان خارجی آنها در سیاست کشور خود غلبه کنند. بهمین مناسبت آنها در مقابل هیئت حاکمه مجهز و در مقابل استعماری که آنها را بعد مبالغه نیرومند فرض می‌کنند تکیه گاهی برای خود جستجو میکنند. از طرف دیگر تجربه متدرجا با آنها یاد داده است که شورویها با سیاست خشک و خشن و بدون الاستیسیته خود یک اطاعت کور کورانه و بدون چون و چرا از دوستان خود میخواهند. در نتیجه این ضعف و زبونی آنها مجبور میشوند سیاست شوروی را که عملاً غیر قابل انعطاف است و برای آنها هم لا اقل در عالم خیال راهی غیر از تبعیت از آن نیست توجیه کنند. آنها برای راضی نگه داشتن وجدان خود و برای جبران ضعف و زبونی سعی و کوشش برای مخفی کردن و توجیه آن می‌کنند. برای توجیه خود لازم میدانند که نیروی ملت ایران را کمتر از آنچه در واقع هست و نیروی هیئت حاکمه و استعمار را خیلی بیشتر از آنچه هست نمایش دهند و غیر از تسلیم و رضا در مقابل شوروی چاره‌ای نبینند. متدرجا لازم می‌آید یک ایمان و عقیده متکی با احساسات و الهام (نه آنطوریکه اصول مکتب تقاضا دارد ایمان متکی بمنطق علمی) بشوروی پیدا کرد و هر چه را آنها پیش پا گذاشتند چون واضح و غیر قابل تغییر است مانند سر نوشتی جبری که از مقام مقدسی نازل میشود توجیه و تبعیت کرد.

در هر کدام از رهبران که این کمپلکس روحی باین اندازه قوی نباشد که بتواند لا اقل تدریجاً از او یک آلت و ابزار بلا اراده اجرای سر نوشت جبری بسازد یا باید مایوس شده کنار برود و یا پرت شود. رهبران توجیه کننده سر نوشت جبری الهام شده از طرف قبله گاه که دچار حس زبونی و حقارت اند متدرجا بموجب انتخاب انبساط (سله کسیون) انتغابی از هم جنسان مطیع و متمصب خود در حزب کرده و اگر آثار هر-

گونه شخصیت را در افراد نتوانستند بکشند خود آن شخصیت یا شخصیت ها را جدا می‌کنند و از خود میرانند .

خلاصه رهبران حزب توده اگر میخواستند مطابق منطق علمی مکتب خود مسئله نفت و سایر مسائلی که شورویها پیش پای آنها گذاشته بودند تجزیه و تحلیل کنند بخوبی مضرات آنها را از لحاظ جامعه ملی ایران که در بین الملل واقع است تشخیص میدادند و حتی میتوانستند بخوبی تباین اغلب این تقاضاها را با جنبه بین المللی نیز کشف کنند ولی حس حقارت و زبونی و طرز تفکر ناشی از آن از دموکراسی بزرگ جهانی که تجسم در پوست و گوشت فکر بین المللی بود برای آنها قبله گاهی را ساخته بود که این قبله گاه برای سران متعصب توده همان معنی را دارد که متافیزیک برای یک ایدئالیست موهوم پرست . فرامینی که از طرف قبله گاه دموکراسی جهانی صادر میشود برای سران توده بمنزله مسائل ناشی از ماتریالیسم تاریخی مارکس نیست که مطابق مقتضیات زمان و مکان مورد تحلیل و تجزیه علم اجتماع قرار گیرد، تبعیت از این فرامین بمنزله (امپراتیف کاتگوریک Imperatif Categorique) کانت است که پیروی از آنها قانون تغییر ناپذیر اخلاقی بدون توجه علمی و اجتماعی تلقی میشود . قضاوت رهبران توده درباره امتیاز نفت ناشی از این طرز تفکر بود ولی اعضای حزب توده و روشنفکران آن حزب از خود و رهبران خود سئوالاتی در این باره می‌کردند و رهبران مطابق معمول خود را موظف بتوجیه میدیدند .



تقاضای امتیاز نفت شمال

مطابق تعریف لنین يك عمل استعمارى است

تحصيل امتیاز اقتصادی که مطابق تشریح مکتب توده ایها نفوذ سیاسی رانیز در دنبال دارد يك عمل امپریالیستی است . بفرض اینکه مطابق میل شورویها و سعی و کوشش توده ایها امتیازی یا شرکتی در ایران برای استخراج نفت برای شورویها تحصيل میشود آنها سرمایه وارد کرده و عده ای کارگر ایرانی با استخراج نفت مشغول میشوند این عمل را در حله اول در مذهب سوسیالیسم که شورویها مدعی پیروی از آنند يك عمل کاپیتالیستی میگویند زیرا مطابق توضیحی که خود توده ایها از قول مارکس بر مردم ایران میدادند سرمایه هر چه و هر قدر و بهر نحوی از انحاء باشد هرگز ارزش تولید نمیکند ، تنها کارکارگر است که ارزش تولید میکند . بنا بر این شورویها چون فقط سرمایه می آوردند تمام نفع اقتصادی حاصله از این شرکت نتیجه زحمت کارگران ایرانی بود . نفع اقتصادی که پس از پرداخت مزد کارگران برای اداره یا شرکت شوروی باقی میماند مطابق فرضیه مارکس ارزش اضافی بود که اداره فرضی نفت شوروی از کارگران ایرانی میدزدید و این همانست که استثمار نامیده اند . اگر در مذهب توده ایها استثمار فرد ایرانی از يك فرد یا افراد ایرانی دیگر مجاز نیست استثمار دولت شوروی از افراد ایرانی نیز مجاز نمیشد .

در خود شوروی مثلا فرض اینست که اگر دولت شوروی صنایع را اداره میکنند و نفعی باقی میماند آن نفع از راه بهداشت و فرهنگ و غیره باز نفع جامعه مصرف میشود بفرض اینکه واقعا دولت شوروی نماینده دموکراتیک طبقات شوروی باشد آنوقت مسئله باین شکل درمی آید که طبقات جامعه شوروی از طبقه کارگر ایران استثمار میکنند . استثمار یک طبقه از طبقه دیگر اعم از اینکه این دو طبقه در یک جامعه ملی و یا در دو جامعه قرار گرفته باشند مجاز نیست .

اگر این نکات را در نظر بگیریم که اولاً انحصار هر گونه رقابت تولیدی در حوزه انحصار را از بین میبرد و منافعی سرشار برای صاحب امتیاز تولید میکند و ثانیاً در کشور عقب مانده ای مثل ایران دستمزد ارزانتر و زمین و سایر وسائل ارزانتر از کشور های صنعتی در دسترس صاحب امتیاز قرار میگیرد و ثالثاً صاحب امتیاز در دنباله نفوذ اقتصادی نفوذ سیاسی بدست می آرد در اینصورت معلوم میشود که دولت شوروی با تحصيل امتیاز نفت نه فقط استثمار ساده از کارگران ایرانی میکند بلکه يك عملی انجام میداد که در مکتب سوسیالیسم علمی آنرا استثمار مینامند . یکی از اعضاء حزب توده از یکی از رهبران خود سؤال کرده بود این همه وقت و زحمت و انرژی که ما برای تحصيل امتیاز نفت برای شوروی مصرف کردیم بهتر نبود برای الغاء امتیاز نفت جنوب مصرف میکردیم؟ رهبر حزب توده جواب داده بود که با وجود سعی و کوشش ما امتیاز نفت جنوب لغو نمیشد ، عضو ساده حزب توده جواب داده بود امتیاز برای شوروی هم تحصيل نشد و از قرار معلوم نخواهد شد و تنها بی آبرویی برای ما ذخیره ماند در صورتیکه مراعات ما الغاء امتیازات با سرمایه های خارجی را بخصوص پیش بینی کرده است نه تحصيل امتیاز برای سرمایه های خارجی یا داخلی و یا هر نوع سرمایه دیگر . امروز

برخورد عقائد و آراء

۴۳

می بینیم که جبهه ملی با استفاده از اوضاع بین المللی و بدون تسلیم شدن بیکدولت بیگانه مبارزه مؤثری برای استیفاء حقوق ملت و لغو امتیازات می کند رهبران حزب توده حق دارند خیلی عصبانی باشند زیرا آنها این عمل را غیر ممکن توصیف کرده بودند و وقت خود را صرف تحصیل امتیاز مشابه در شمال برای شوروی کرده بودند. چرا شورویها توده ایها را وادار کردند که عوض مبارزه با استعمار بریتانیا فعالیت برای يك عمل استعماری شوروی انجام دهند؟ - زیرا با لغو شدن امتیاز نفت جنوب تحصیل امتیاز برای شوروی در صورت استقلال ایران غیر ممکن بنظر میرسد بنابراین شورویها به تقسیم استعماری ایران بیشتر اهمیت میدادند و تکیه میکردند تا بمبارزه ضد استعماری نهضت توده ای ایران.

و قتی که ما سکوت توده ایها را در موقع قدرتشان در مقابل امتیاز نفت جنوب می بینیم و تشکیل ندادن رسمی حزب را در آن حوزه ملاحظه میکنیم و مسافرت نکردن لویی سایان را بآن نقاط و جلوگیری رهبران حزب توده را از اعتصاب خود بخود کارگران در نظر گرفته و از طرف دیگر تحصیل امتیاز نفت شمال، پیدایش حزب دموکرات آذربایجان و انحلال کمیته ایالتی حزب توده در آذربایجان را خوب مطالعه می کنیم بیاد همان تقسیم و یا تجدید تقسیم اقتصادی و سیاسی کشورهای آسیائی میافتیم که لنین آنرا مشروحاً در کتاب امپریالیسم تحلیل کرده است. اینها همه ای از سوالات و تفکراتی است که اعضاء فهمیده و با ایمان حزب توده با خود و گاهی با رهبران خود در میان میگذاشتند ولی رهبران حزب توده اگر این فکرها میافتادند تنها برای توجیه آنها بود نه برای فهمیدن و درست قضاوت کردن.

روش مطالبه نفت شمال ایران

روش سوسیالیستی بود یا روش استعماری

دولت شوروی انقلابی و جوان که از دشمنان احاطه شده بود کلیه امتیازات دوره تزاری را لغو کرده بود. دولت شوروی فاتح و مغرور بعد از جنگ اخیر که برای حفظ و حراست موقعیتی که بدست آورده است محافظه کار نیز گردیده تحصیل امتیازات اقتصادی در ایران را از شرایط روابط دوستانه خود با ایران قرار میدهد.

سران حزب توده در مقابل ایراداتی که از طرف افراد فهیمه حزب در مورد تحصیل امتیاز نفت برای شوروی میشد این عمل را که تطابق کامل با روش استعماری داشت اینطور تفسیر میکردند که مین کارگران دنیا شوروی احتیاج مبرم از طرفی به نفت دارد و از طرف دیگر احتیاج بامنیت سرحدات خود در مجاورت ایران دارد و بنابراین دولت شوروی از لحاظ تامین این دو هدف نه فقط حق بلکه این وظیفه را دارد که امتیاز نفت شمال را بهر قیمتی بدست آورد.

البته این نظریه که دولت شوروی احتیاج به نفت و امنیت سرحدات خود دارد کاملاً منطقی و سعی و کوشش برای رسیدن باین دو هدف کاملاً مشروع بنظر میرسد ولی موضوع سرروشی است که شوروی را باید باین دو هدف برساند. برای رسیدن باین دو هدف یک روش معمولی دولتهای استعماری وجود داشت و روش دیگر از دنیای فرض و تئوری هنوز بابدنیای واقعیت و عمل نگذارده است ولی جوانان پر شور و با ایمان ولی متأسفانه خیال پرست تصور میکردند که دولت سوسیالیستی شوروی باید این روش دوم را بکار ببرد.

اگر دولت شوروی از لحاظ فنی به نفت احتیاج داشت و برای تهیه آن سعی و کوشش میکرد لازمه آن این نبود که از استخراج نفت ایران نفع اقتصادی ببرد و با اصطلاح سوسیالیستی لازمه اش این نبود که شوروی کارگران ایرانی را استثمار کنند و مقداری ارزش اضافی کار کارگران ایران را با اصطلاح مکتب سوسیالیسم بدزدد. البته در صورتیکه نفت جنوب ایران صنایع بریتانیا و نیروی موتوریزه و دریا داری و هوا-پیمائی آنها را بحرکت می آورد شوروی و دوستان آنها در ایران حق داشتند با تکیه باصول دوستی و همسایگی حق خرید نفت شمال ایران را که وجوه آنرا بعنوان سرمایه استخراج بپردازند از دولت ایران تقاضا کنند. آقای دکتر مصدق و سیاستمدارانی از نوع ایشان با این نظر موافق بودند که دولت نفت را به شوروی پیش فروش کرده و با آن سرمایه نفت استخراج کند و دولت شوروی در خرید نفت بقیمت عادلانه حق تقدم داشته باشد.

ولی وکلای مدافع شوروی یعنی سران حزب توده مانند استدلال جناب تیمسار رزم آرا میگفتند ما «قدرت فنی» برای استخراج نفت نداریم و تاسیسات دولت ایران و هیئت حاکمه مورد اعتماد دولت شوروی نیستند که در آینده مطابق قرارداد نفت بفروشند بنابراین لازم است که منابع نفت در تحت اختیار مستقیم شوروی باشد و البته تفوه باین نمیگردند ولی منظور این بود که با ایجاد ستون پنجم در نواحی شمال بعنوان سازمان های اجتماعی آن نواحی کاملاً تحت رابطه شرکت نفت شمال قرار گیرد بهمان ترتیب که جنوب در تحت سلطه شرکت نفت جنوب قرار

گرفته بود.

در جواب این آقایان باید توجه کرد در صورتیکه واقعا دولت شوروی مطابق مسلک سوسیالیستی ادعای خود از استثمار کارگران ایران یعنی از بردن نفع اقتصادی از نفت صرف نظر میکرد و با کمک مالی و فنی و وسائل استخراج نفت را بدست خود دولت ایران تسهیل میکرد و سر بازان سرخ را پیشاپیش صفوف حزب توده ایران بعنوان تهدید ملت ایران بخیابانها روانه نمیکرد و آبروی حزب توده را نمیبرد و اگر حزب توده علاوه بر اینکه وظائف و کیل مدافع شوروی را ادا میکرد لااقل فرصتی پیدا میکرد و تحول اجتماعی ایران را که در مقالات گذشته لزوم و امکان آنرا نشان دادیم کم و بیش بوجود می آورد و سازمان خود را تکمیل میکرد و عوض استفاده تشکیلاتی از اپورتو نیست هاییکه حالا در شهر بانی جاسوسی میکنند حداکثر استفاده را از کادر اجتماعی خود میکرد و عوض مدافعه از تجزیه آذربایجان و نهضت قلابی آن که بالاخره وجه المصلحه مقاله نامه موهوم گردید سعی و کوشش خود را برای پرورش و تربیت کادر حزبی مصروف میداشت و اگر حزب توده مرکز ثقل فعالیت خود را متوجه ضرورت های اجتماعی ایران میکرد و واجب ترین و حیاتی ترین ضرورت های اجتماعی ایران را ادا نمافدای منافع جزئی و گاهی خیالی و غیر عملی شوروی نمیکرد و شوروی ها هم در عالم هم - مسلکی و تساوی حقوق دو حزب یا دو دولت و ملت متساوی الحقوق این اجازه را بسران توده میدادند در این صورت هیئت حاکمه ایکه در موارد حساس و تاریخی با پشتیبانی شوروی و سکوت سران توده در حکومت باقی مانده باقی نمی ماند و اگر حزب توده در شرایط نامبرده تمام قدرت حکومت را در دست نگیرد لااقل با شرکت در حکومت و تصفیة صحیح و کامل از دستگاه حکومتی هم قدرت فنی برای استخراج نفت و فروش آن بشوروی را تامین می کرد و هم با تحولات اساسی در هیئت حاکمه دولتهای دوست باشوروی که آلت دست هیچکدام از دو بلوک واقع نشوند بوجود می آمدند در این صورت حزب توده می توانست الغاء بی قید و شرط امتیاز نفت جنوب و ملی شدن آنرا از مدت ها پیش عملی ساخته باشد. هر کس خالی از سوابق ذهنی غلط و با فکری آزاد از محیط یاس و بد بینی و سوء ظن بی مورد که در مقالات اول تشریح کردیم و با یک عینی بودن (او بژ کتیویته) علمی اوضاع دنیا و ایران را مورد مطالعه قرار دهد تصدیق خواهد کرد که فرضیات بالا تصورات و توهمات بی پایه نیست بلکه امکان های کاملاً متکی بشرائط و اوضاع و احوال واقعی اجتماعی است که مسئولیت عدم اجرای آن ها متوجه سیاست غلطی است که سران توده مطابق میل سیاست شوروی اجرا کردند و بزرگترین ضربه مهلك را با آزادی و آزادیخواهی و در عین حال سیاست شوروی در ایران زدند. مطابق فرضهای بالا می اگر دولت شوروی واقعا در روی اصول سوسیالیستی عمل میکرد و اگر حزب توده واقعا نماینده و وکیل مدافع طبقات سوم بود و در عمل منافع اساسی آنها را مورد توجه قرار میداد و اقاً امکان مذکور از قوه بفعل می آمد و دول استعماری غربی علیرغم سعی و کوشش خود قادر به خنثی کردن آن نبودند ولی اگر این فرضیه ها بخیال و خواب شباهت دارد نه برای اینست که در صورت پیروی دولت شوروی و سران توده از مسلک ادعای خود اینها ممکن نبود بلکه خواب و خیال بودن این فرضیه ها تنها از اینجا ناشی است که دولت شوروی فاتح ستالین گراد و برلین و تقاضا کننده امتیازات اقتصادی دولت جوان انقلابی و نفو کننده امتیازات تزاری را معدوم کرده

وازمین برده است و انقلابیون و آزادیخواهان با ایمان و عقیده سابق ایران جای خود را به سران توده ای دادند که دچار حس زبونی و حقارت گردیده و غلبه بر هیئت حاکمه فاسد و استعمار را بدون تسلیم شدن با استعمار نوینی غیر ممکن میدانند.

بزرگترین خدمت و خیانت

خدمت به بیگانگان خیانت به ملت ایران

آنهاییکه از ماتریالیسم تاریخی دم میزنند و تنها هدف مبارزات اجتماعی را بهبودی وضعیت مادی طبقات وسیع مالت معرفی می کنند در عمل بجائی رسیده اند که سر نوشت زندگی مادی و معنوی ملت خود را فدای يك ملت دیگر و در حقیقت فدای نقشه های زمامداران آن ملت میکنند.

ما در مقالات گذشته نشان دادیم که سران حزب توده در موقع جنگ عوض مبارزه با هیئت حاکمه فاسد با آنها همکاری کردند تا پشت جبهه شوروی امن و امان باشد. فاسدترین افراد هیئت حاکمه که بزرگترین امتیازات مالی را برای متفقین غربی قائل میشدند و در حقیقت ملت ایران را بمعنی تحت اللفظی کلمه بنفع آنها غارت میکردند و برای ایجاد توازن حاضر میشدند عین آن امتیازات مالی را که انگلیس و امریکای اشغالگر تحصیل کرده اند به شورویان نیز بدهند این گونه افراد وطن فروش از طرف رهبران توده «عناصر ملی» و رجال «ضد فاشیست» نامیده میشوند و بنام مصالح عالییه ضد فاشیستی نه فقط با آن نهاد رومقی که امکان داشت مبارزه نکردند بلکه آنها را تشویق و تقویت کردند تا وقتیکه کار از کار گذشت. هیئت حاکمه فاسد ایران نیز در موقع جنگ با سران توده کاملاً هم آهنگ بود که سکوت و آرامش و حفظ حالت آنروز در پشت جبهه یعنی در ایران بنام مصالح عالییه حفظ شود. گرچه در روزنامه های توده و افکار عمومی حزب این «مصالح عالییه» متفقین و یا مصالح هیئت حاکمه مورد تمسخر و استهزاء قرار گرفته و مبارزه مطبوعاتی با این مصالح عالییه بعمل میآمد ولی نباید فراموش کرد که در حزب توده همیشه دو فکر و دو جریان وجود داشت جریان ناشی از هدفها و افکار عمومی حزب و جریان ناشی از دستوراتی که سران حزب موظف با اجرای آن دستورات بودند. جریان ناشی از افکار عمومی و روشنفکران با ایمان حزب از حدود مبارزات مطبوعاتی تجاوز نمی کرد و اگر بعضی از رهبران توده در سخنرانیهها و غیره برای پوشاندن سازشکاری خویش با هیئت حاکمه شعارهای تند و تیز و غیر منطقی میدادند این تظاهرات مانع از این نمیشد که سازش با فاسدترین افراد هیئت حاکمه برای تامین منافع جزئی و گاهی فرضی و خیالی شوروی ادامه نداشته باشد.

هیچ شک نیست که مقداری از شریفتترین و بهترین عناصر و افکار ایران در حزب توده گرد آمده بود ولی اولاً این افراد و افکار امکانی غیر از تظاهر ساده نداشتند ثانیاً رهبران توده از این تظاهرات ملی درست استفاده غیر ملی میکردند زیرا تکلیف رهبری عملی سیاست حزب در دست آن افراد با ارزش و افکار آنها نبود. حزب در عمل از روش کمیته مرکزی پیروی میکرد و بنا بر این از بهترین و شریفتترین افراد و افکار این استفاده میشد که منافع ملت ایران در موقع جنگ بجیب متفقین غربی و شرقی ریخته شود و پس از جنگ نیز همانطور که در مقالات گذشته دیدیم نیروی عده ای از بهترین فرزندان ایران عوض اصلاح اوضاع اجتماعی و الفاء امتیاز نفت جنوب مصروف تحصیل امتیاز

برای شوروی گردد. بنا بر این باید توجه کرد که ارزش اجتماعی حزب توده را برای ملت ایران نباید از روی این مقیاس اندازه گرفت که آیا عده‌ای از بهترین افراد آنجا جمع شده بودند یا نه بلکه واحد مقیاس تعیین ارزش باید این باشد که با وجود عده‌ای از بهترین نیروها در حزب از وجود آنها برای مصالح ملت ایران استفاده شد یا سوء استفاده، آن نیروهایی که در مناسبترین موقعیت تاریخی ممکن بود برای تحولات اساسی و اجتماعی مصرف شود بمصلحت ایران بکار رفتند یا بخلاف میل خودشان و در عمل برای خدمت به بیگانگان مورد سوء استفاده قرار گرفتند.

وقتی رهبران حزب توده هنوز بوجود نیامده بودند دولت شوروی قرضه‌هایی را که حکومت تزاری به بهانه آن ایران را تحت نفوذ خود قرار میداد بایران بخشید ولی از برکت رهبران حزب توده شوروی با گروکشی طلاهای ایران که تجسم و تبلور خونی‌های کارگران و پیره‌زنان ایران است ملت ایران را می‌خواهد تحت نفوذ قرار دهد. فرق زمان حکومت تزار با حکومت شوروی بالاخره باین نتیجه منجر گردیده که در زمان تزار با دادن قرضه بایران و در زمان شوروی (از برکت وجود سران توده) با گرفتن طلاهای ایران نفوذ شمال باید در ایران اعمال گردد و از همه خطرناک‌تر و در عین حال خوشمزه‌تر این است که فدا کردن بزرگترین مصالح اجتماعی و مادی ایران بمصالح جزئی شوروی بنام یکی از بزرگترین ایده‌آلهای بشری انجام می‌گیرد و این است بزرگترین خدمت سران توده به بیگانگان که در عین حال بزرگترین خیانت بملت است.

جووانان خوش باور و خوش نیت در سایه فساد هیئت حاکمه که بزرگترین متفق سران حقیر و زبون حزب توده است در موقعیکه مصالح و منافع ملت خود را قربانی عده‌ای از کشورگشایان نوع جدید میکنند بیهوده تصور میکنند که برای ایده‌آل بزرگ بشریت فداکاری میکنند. هیچ شکنی نیست که آنها روزی باشتباه خود پی خواهند برد ولی تا کار از کار نگذشته باید این اشتباه از آنها رفع شود.

توافق رهبران توده و هیئت حاکمه در تشویق بیگانه پرستی

سیاستمداران شوروی مطابق رسوم و آداب نوین سیاسی خود در مدت جنگ و در اواخر آن بمعنی حقیقی کلمه استثمار سیاسی از حزب توده بکمک رهبران آن کرده بودند. در مقالات گذشته شرح دادیم که در موارد مختلف رهبران توده مقتضیات مهم و ضروری اجتماعی ایران را فدای منافع آنی و گاهی فرضی و احتمالی شوروی کردند و از وظائف مهم حزبی غفلت ورزیدند.

اگر این عمل را ما استثمار سیاسی نامیدیم کاملاً بمورد است زیرا از کار اجتماعی يك حزب استفاده سیاسی برای کشور دیگری کردن غیر از استثمار سیاسی نمیتواند معنی دیگری داشته باشد. ولی سیاست شوروی در این استثمار بجندی افراط کرده که متدرجا حزب توده حتی برای سیاست خود شوروی نیز غیر قابل استفاده شده بود. در اوایل امر از صفوف حزب توده نمه‌هایی بگوش میرسید که شورویها پیش از اینکه حزب توده بقدرت برسد ایران را ترك نخواهند کرد. صرف نظر از این نهنه متدرجا این تمایل در افراد حزبی هم پیدا میشد یعنی آنها از تخلیه شدن ایران از نیروی سرخ نگران بودند. قابل توجه است باین نکته دقت شود که ضعف نفس و بیگانه پرستی سران حزب توده متدرجا داشت در توده حزبی نیز تاثیر میکرد ولی باید متوجه بود که در این امر علاوه بر سیاست سران توده رفتار هیئت حاکمه نیز تاثیر بسزائی داشت. سران حزب توده بمناسبت پیروی کورکورانه از سیاست شوروی همیشه افرادی را در ولایات و مرکز به کارهای مسئولیت دار می گماشتند که بدون چون و چرا فرمان ببرند و از اشخاص با شخصیت یعنی از افراد حزبی منطقی ترس و واهمه داشتند. باین مناسبت مخصوصاً در مازندران مسئولین بی شخصیت و بی پر نسب حزبی اقتضاحاتی بار آورده بودند که این مقالات کنجایش شرح آن را ندارد. روزی یکی از مسئولین مهم حزب در مازندران در جلسه حزبی تهران که نسبتاً وسیع بود گفته بود اگر ایران از نیروی شوروی تخلیه شود لازم نیست که هیئت حاکمه ما را خرد و نابود کند خود مردم مازندران این وظیفه را انجام خواهند داد. کادر فاسد حزبی و یا بقول یکی از اعضاء کمیته مرکزی آنوقت (که الان هم عضو کمیته مرکزی و متواری است) هیئت حاکمه حزب توده با گماشتن افراد فاسد و رشوه خوار زمینه‌ای در مازندران و غیره بوجود آورده بودند که افراد مؤمن و با ایمان حزبی نیز از تنفر مردم و انتقام آنها و هیئت حاکمه میترسیدند و طبیعتاً از تخلیه شدن ایران نگران بودند.

اگر عده‌ای از مردم بمناسبت مطالبی که از کادر حزب توده دیده بودند و بمناسبت بیگانه پرستی که از رهبری حزب توده سراغ داشتند تمام افراد حزب را مورد ملامت و نفرت خود قرار میدادند لازمه اش این نیست که هر نفرت و مخالفت با حزب توده توجیه شود. مخالفت هیئت حاکمه و عده زیادی از ثروتمندان بی انصاف با حزب توده از لحاظ بیگانه پرستی سران توده نبود زیرا آنها خودشان در بیگانه پرستی گوی سبقت را از سران حزب توده برده بودند نفرت آنها از حزب توده برای این بود که روشنفکران حزب توده چشم و گوش مردم را باز کرده و بهتر از همه مکانیسم جامعه کنونی و پوسیدگی و بی دوامی آن و راه حل لازم و ضروری را بر مردم نشان داده

برخورد عقائد و آراء

۴۹

بودند. هیئت حاکمه و مرتجعین واقعی بارها بطور صریح و علنی پیروان حزب توده را تهدید کرده و با آنها برای موقه‌یکه ایران تخلیه شود خط و نشان کشیده بودند.

صحیح است که هیئت حاکمه و مرتجعین در مذمت توده ایها به بیگانه پرستی آنها تکیه کرده بودند ولی این نقطه ضعف بهانه برای خفه کردن جنبه های خوب و متسرقي حزب توده نبود. همان مرتجعین هیئت حاکمه که از بیگانه پرستی توده وسیله تبلیغات ساخته بودند خودشان با بیگانه پرست ترین رهبران توده سروسری داشتند و بکمک آنها می خواستند بر مرکز قدرت شوروی نزدیک شوند و حاضر بودند برای تامین نظریات شوروی تا حدی که منافع اربابان نشان اجازه میداد هر گونه فداکاری از جیب ملت ایران بنفع شوروی بکنند.

بطور خلاصه باید متوجه بود که بیگانه پرستی با ایمان ترین و ایران دوست ترین افراد حزب توده را نه فقط سران توده تشویق و تبلیغ میکردند بلکه هیئت حاکمه و مرتجعین اوضاع و احوالی ایجاد می کردند که معصوم ترین افراد حزبی هم مثلاً از روی ناچاری از تخلیه شدن ایران از نیروی خارجی نگران باشد. سیاست شوروی نیز از این ترس و رعب افکار عمومی حزب برای خود استفاده و از لحاظ حزب توده سوءاستفاده کرد و سعی کرد تاخیر در تخلیه ایران را به تمایل افکار عمومی حزب نسبت دهد. این تمایلات حزب توده که خیلی تظاهر نمیکرد ولی کاملاً آشکار و واضح بود ضربه دیگری به محبوبیت حزب وارد کرد و داغ بیگانه پرستی را عمیقتر به پیشانی حزب زد.

سران توده امیدوار بودند و این امید خود را حتی از هیئت حاکمه مخفی نمیکردند که پیش از تخلیه ایران اگر قدرت حکومت را در دست نگرفتند لااقل شرکت موثر در حکومت داشته باشند و دوام آن نیز تضمین گردد. دربارۀ اینکه چرا این آرزوی سران توده که متکی با اصول سیاست شوروی تلقی میشد عملی نگردید در مقالات آینده بحث میشود.

دو عنصر مشکله حزب توده

عنصر اول رهبران بیگانه پرست که قابل تحمل نزد هیئت حاکمه است

دوم عنصر مترقی ولی فریب خورده که جنبه مترقی آنها مورد تقوت هیئت حاکمه است

خوانندگان این مقالات و مطالعه کنندگان اوضاع اخیر اجتماعی ایران اگر يك تجزیه و تحلیل درباره حزب توده را تا آخرین نتیجه منطقی بعمل نیارند خیلی از حقائق اجتماعی را آنطوریکه باید و شاید صحیح درک نخواهند کرد. در تشکیل حزب توده دو عنصر کاملاً متمایز و مشخص وجود داشته است که تحولات تاریخی این حزب رفته رفته آن دو عنصر را خیلی واضح و روشن نمایانده است.

اولین عنصر مشکله این حزب عده‌ای از رهبران این حزب اند که آنها بمناسباتی که در گذشته اشاره شد و در مقالات آینده نیز بحث خواهد شد دچار حس حقارت و زبونی بوده و تصور کرده اند بدون تسلیم شدن سیاست شوروی نمیتوان سرنوشت ملت ایران را اداره کرد.

عده‌ای از این رهبران در اوایل امر با وجود داشتن این حس حقارت و زبونی دارای حسن نیت بودند و تصور میکردند که سیاست شوروی واقعا يك سیاست سوسیالیستی است ولی در طول زمان این مسئله برای آنها روشن شده است که فدا کردن دائمی ملل از جمله ملت ایران بمنافع عده‌ای از رهبران شوروی و یا حداکثر ملت روس کوچکترین شباهت به سوسیالیسم ندارد ولی اینگونه رهبران در يك جاده یکطرفی و يك جانیه سیر میکنند یعنی راه برگشت بدون خطرات مادی و معنوی ندارند. رهبران حزب بالشویك يك جاده يك طرفی برای رهبران احزاب کمونیست دنیا ساخته اند که راه برگشت آن کاملاً مسدود است و برای آنها تیکه این سعی و کوشش را کرده اند سرنوشت مخصوصی تهیه شده و در معرض نمایش گذاشته شده تا عبرت برای سایر رهبران احزاب کمونیست دنیا باشد.

رهبران کنونی حزب توده از راه و رسم این جاده يك طرفی و خطرات مربوط به برگشت کاملاً آگاهند بنا بر این با وجدانترین آنها نیز مجبور است که برای اجتناب از آن خطرات حتی راهی را که برگشت ندارد طی کند و عمل خود را به نحوی از آنجا توجیه سازد.

خطراتی که ما از آن بحث میکنیم تنها خطرات جانی نیست بلکه مهمتر يك سلسله بحرانهای روحی و فکری است که ما در صدر این مقالات از آن به سخت ترین آزمایشی یاد کردیم که انسان اجتماعی قرن بیستم در مقابل آن قرار گرفته است. رهبران حزب بالشویك شوروی يك مکانیسم پیچیده و ظریفی بوجود آورده اند که تشریح آن کنایه لازم دارد ولی فائده این ماشین اختراعی قرن بیستم برای مخترعین اینست که عده‌ای از مؤمن ترین افراد کشورهای بیگانه را بعنوان ماده خام در این مکانیسم وارد میکنند و پس از چند سال از این ماشین معجزه آسا عروسکهای متفکر و متمصلبی بیرون می‌آید که قادرند توده های ملل خود را برای منافع مادی اربابان مختصر

بحرکت درآوردند و بفریبند و فریفته شوند.

اغلب اینگونه رهبران ماشینی در وجدان ظاهری خود جرم و گناهی برای خود قائل نیستند ولی در صورتیکه یک تجزیه بسیک آنالیزی از وجدان باطنی آنها بشود بجرم و گناه خود پی برده و از این مرض روحی و فکری که در ماشین نامبرده حزب بلشویک دچار آن شده اند نجات خواهند یافت. عده دیگر در وجدان ظاهری خود نیز بگناه خود معترفند. ولی خطرات روحی و جسمی که راه مراجعت در بردارد بآنها اجازه برگشتن نمیدهد. این یکی از عناصر مشکله حزب توده است و در دور این عنصر تمام اشخاص فرصت طلب و بی پرستی جمع شده اند که آینه‌های برای رهبران توده فرش میکنند و یا بعین ازلعل از انتقام آنها میترسند.

در جامعه کنونی ایران انسان به خیلی‌ها بر میخورد که در دستگاه هیئت حاکمه کنونی جایی برای خود باز کرده اند ولی آنها باشامه تیز ولی کوتاه بین خود مرعوب تبلیغات یکطرفه سران توده شده سعی میکنند در نزد آنها جای مناسبی برای روزمبادا تهیه کنند و چون فساد دستگاه دولتی اجازه میدهد که اینگونه افراد دور از ملت ایران حقوق بگیرند و با جانب خدمت کنند بدون اینکه مورد تعقیب واقع شوند باین مناسبت عده گروندگان فرصت طلب بسازمان توده رفته رفته زیاد میشود. ولی در طرف دیگر یک عنصر مشکله حزب توده روشنفکران و زحمتکشانی هستند که بمناسبت داشتن ایمان و عقیده با اصول نهضت های دست چپ یا فریب آن رهبران متعصب را خورده و تصور میکنند که حزب بالشویک شوروی تنها وارث منحصر بفرد نهضت زحمتکشان جهان است و یا عبارت از افرادی هستند که تمام معایب حزب را نتیجه اشتباه سران توده دانسته و این خیال واهی را بخود راه میدهند که از راه دموکراسی حزبی بتوانند اشتباهات آنها را جبران کنند و رهبری را در دست بگیرند. اینگونه افراد پس از مدتی مأیوس شده و کنار میروند و یا در ضمن مکانیسم دقیق حزبی هم رنگ رهبران نامبرده شده و راه برگشت را مسدود میکنند و خواهی نخواهی از منقدین جدی به توجیه کنندگان معایب دستگاه تغییر ماهیت میدهند.

در هر حال عده نسبتاً زیادی از پیروان حزب از عناصر نوع دومند که با حسن نیت و ایمان فریب رهبران را بنوعی از انواع خورده اند. اینها افرادی قابل احترام هستند هر چند که باید مورد ترحم و تأسف نیز باشند زیرا در عمل از افکار مترقی آنها برای هدفهای نامشروع سوء استفاده میشود.

این دو عنصر مشکله حزب توده است که اولی رو به پرفرته بیگانه پرست و دومی ایران دوست و مترقی است ولی در عمل از این عنصر مترقی سوء استفاده برای خدمت کردن با جانب میشود. مسئله مهم اینست که ببینیم کدام عوامل مخصوصاً عنصر مترقی حزب توده را بدامن بیگانه پرستان و بیگانه پرستی انداخته و کدام عامل هنوز هم که هنوز است میخواهد برای همیشه آنها را بآن پرتگاه محکوم سازد. صرف نظر از تجزیه و تحلیل حزب توده امروز دیگر بهر فرد ساده و معمولی نیز آشکار شده است که ملت ایران بیک اکثریت فاقد همه چیز و زحمتکش و یک اقلیت واجد همه چیز و بیکار و بیعارت تقسیم شده است حالاً خوب است قضاوت این دو عنصر مشکله ملت ایران را درباره دو عنصر مشکله حزب توده در نظر بگیریم.

برای اکثریت ملت ایران عنصر اول یعنی رهبران حزب توده و اطرافیان فرصت طلب آنها افراد از دست رفته و عاق میباشند ولی اکثریت ملت و روشنفکران

دو عنصر مشکله حزب توده

این اکثریت با نظر پدران به عناصر دوم و مترقی آن حزب و مانند فرزندان فریب خورده ولی با حسن نیت نگاه میکنند. فریب خوردن اینها نتیجه مستقیم فساد و انحطاطی است که اقلیت هیئت حاکمه بملت ایران تحمیل کرده است. برای نجات این فرزندان فریب خورده که پس از معالجه از مرض اجتماعی شان ممکن است از مفیدترین فرزندان ایران باشند باید ایران را از انحطاطی که هیئت حاکمه ایران را دچار آن کرده است نجات داد ولی از لحاظ هیئت حاکمه رهبران حزب توده خیلی بیشتر قابل تحمل ترند. عده ای از هیئت حاکمه با رهبران حزب توده سزوسری دارند و علاوه بر اینکه دوستی بعضی از آنها را برای روز مبادا ذخیره کرده اند در عین حال وجود آنها ناندانی خوبی برای هیئت حاکمه است زیرا با تهدید ملت ایران و انگلیس و آمریکا از خطر بکه ایران را تهدید میکنند دائما سعی در ادامه حکومت خود میکنند ولی برای هیئت حاکمه تحمل آن قسمت مترقی و فریب خورده حزب توده امکان پذیر نیست آنها هر چه تنفر دارند از این عناصر مترقی و متاسفانه فریب خورده است.

از اینجا پرواضح است که میهن پرستان حقیقی ایران حتی در محکوم کردن و قضاوت کردن درباره حزب توده مانند تمام موارد درست عکس هیئت حاکمه میباشند. اینها رهبران حزب توده را قابل تحمل و بعنوان مترسک لازم دارند و از عناصر مترقی بیزارند ما بسالمکس از رهبران حزب توده بیزار ولی عناصر روشنفکر و مترقی کمراه را از ملت ایران دانسته و آنها را فرزندان گمشده ای میدانیم که امیدواریم روزی آنها را دریابیم.

پس از شکست مربوط به تحصیل نفت شمال

پس از شکست در مبارزه برای تحصیل نفت حزب توده در چه حالی بود؟ در مقالات گذشته به تفصیل بیان کردیم که رهبران حزب توده از بدو شروع به فعالیت مهم‌ترین وظیفه خود را مدافعه از منافع شوروی قرارداد و تمام خواست‌های ملت ایران و افکار عمومی حزب خود را ندیده گرفته و در عمل یک اقدام جدی و اساسی برای تغییر و تحول اوضاع بعمل نیاوردند. رهبران حزب توده بخلاف روشنفکران و کارگرانی که منافع طبقاتی زحمتکش را مورد توجه قرارداد داده بودند در نتیجه سازش با هیئت حاکمه مرتباً مشغول تهیه امنیت پشت جبهه و تحصیل امتیازات ارضی برای شوروی و بالاخره مشغول تحصیل امتیاز نفت و غیره و غیره بودند. پس از آنکه قانون معروف دکتر مصدق را چنان بنفت گذشت و شورویها از مبارزات حزب توده برای تحصیل نفت نتیجه نگرفته و از این راه مایوس شدند سیاستشان در باره حزب توده و ایران تغییر کرد و بیک مرحله جدیدی وارد شد.

شورویها متوجه شدند که حزب توده دیگر نمیتواند عامل مؤثری در اجرای سیاست آنها در ایران باشد و بنابراین لازم بود آلت و وسیله جدید و مؤثری پیدا کرد ولی باید توجه کرد که اگر حزب توده بعنوان اسلحه سیاست شوروی کند و بی مصرف شده بود همان پیروی از سیاست شوروی بود که ضربات مهلك بآبروی حزب توده وارد کرده بود. قسمت اعظم نواقص و اشتباهات رهبری حزب توده مربوط به همان يك اشتباه بزرگ و اساسی است که رهبران حزب توده احتیاجات اساسی و عمقی نهضت محلی را همیشه فدای آن چیزی می‌کردند که اسم آنرا نهضت جهانی گذارده بودند. رهبران حزب توده دیدیم که عملاً با هیئت حاکمه سازش کرده و عدم قیام و اقدام برای اصلاح امور اجتماعی ایران را بقیمت امتیازاتی که برای دولت شوروی تحصیل کردند و بسا میخواستند بکنند به هیئت حاکمه بخشیدند ولی این سازشکاری رهبری حزب آبروی او را در مقابل توده های حزبی میبرد و ضمناً وقت آنها را اشغال میکرد بنوعی که اصلاح برهبری نهضت و وقت و انرژی باقی نمیماند.

نتیجه این میشد که توده های کارگران و دهقانان و سایر طبقات متوسط يك رهبری صحیح نداشته و مطابق تمایلات صنفی و طبقاتی تندروییایی که مخالف مصلحت و تقاضای وقت بود می‌کردند آن سازشکاری از طرفی و ایسن تندروییها از طرف دیگر بطوری متناقض بود که يك هرج و مرج بتمام معنی و فقدان هر گونه رهبری را ظاهر میساخت در نتیجه عدم رهبری و دادن شمارهای بی‌ورد و مخصوصاً در شهرستانها و بخصوص در شهرستانهایی که بمناسبت وجود نیروهای بیگانه مهاجرین جرأت و جسارت بیشتر از خود نشان میدادند مردم عادی تصور کردند که مثلاً: خانه مسکونی سه اطاقی آنها و یا دکان کوچک و مختصر آنها در صورت موفقیت حزب توده تقسیم و یا مصادره خواهد شد.

رهبران حزب توده برای پوشاندن سازشکاری خود گاهی در مقابل توده های مردم تسلیم شمار دهندگان شارلاتان و باصطلاح تندرو شده و خودشان را با دادن شمارهای تند و تیز می‌خواستند انقلابی و دست چپ تر نشان دهند. این شمارهای تند و تیز

که کاملاً مخالف تاکتیک حزبی بود. عده زیادی از طبقات جامعه را که در مراحل اول حزب توده میبایست با معیت آنها هدفهای نزدیک را تعقیب کند از حزب ترسانند. این ترسها که بخصوص در شهرستانها بعد اعلان رسید با اقدامات حزب توده درباره تحصیل امتیاز نفت برای شوروی ترکیب شده وزن حزب را در جامعه خیلی پایین آورده بود. بنوعیکه حتی شورویها میدیدند که توسط این حزب که بعنوان عامل مستقیم آنها معرفی شده دیگر نمیتوانند کاری برای خود انجام دهند زیرا آنها میخواستند بدست مرتجعین و سیاستهای بیگانه امتیازاتی برای خود بدست آرند و چون حزب توده از طرفی حتی آنها را ترساند و ترسانده بود تا چه رسد به آنها تیکه اصلاً میبایست بترسند و از طرف دیگر در نظر سیاست انگلوساکسون عامل مستقیم شوروی شناخته شده بود. بنابراین خیلی مناسب بود که رهبران حزب توده را پس از استعمال دور بیندازند و عامل نوینی در شمال ایران تهیه بینند که آنها اولاً ملاکین و سرمایه داران را ترسانند و با آنها همکاری بیشتر کنند و ثانیاً با مختص بودن نهضت نوین به آذربایجان سیاست انگلیس و آمریکا متوجه شوند که منظور شورویها دست اندازی به حوزه نفوذ آنها یعنی نواحی نفت خیز جنوب نیست و تنها به آذربایجان که دارای مخازن نفت و درعین حال حریم امنیت خودشان است اکتفا میورزند.

پیدایش حزب دموکرات آذربایجان و انحلال تشکیلات ایالتی حزب توده در آنجا روی این نقشه بود یعنی دادن امتیازی بطبقه حاکمه و استثمار و صرف نظر کردن از تقویت حزب توده ایران، تقویت حزب دموکرات آذربایجان و تحصیل امتیاز نفت و اتونومی آذربایجان تمام اینها علامت و نشانه سیاست نوین شوروی برای تقسیم استعماری ایران بین روس و انگلیس بود.

خلاق فرقه دموکرات آذربایجان

به میمبست منطقه نفوذ رجعت کرده بود

تقسیم ایران بمناطق نفوذ و منطقه اسمایی طرف و معاهداتی شبه معاهده ۱۹۰۷ در نتیجه جنگ اول جهانی و نتایج حاصله از آن از بین رفته بود. در نتیجه این جنگ و انقلاب اکتبر کشورهای همسایه حکومت تزاری سابق از قبیل لهستان و غیره آزاد شده بودند و سیاست اعمال نفوذ در کشورهای همسایه از بین رفته بود و ایران از قید قروض و امتیازات حکومت روسیه و از شر اعمال نفوذ و سیاست منطقه نفوذ در نتیجه اقدام انقلابی حکومت شوروی جوان آزاد شده بود ولی جنگ دوم جهانی برای فاتحین برلین نه فقط تصرف و ضمیمه کردن میراث از دست رفته تزارها از قبیل قسمتهائی از لهستان و کارولی، فنلاند و مولداوی و تمام لیتوانی و لتونی و استونی و تصحیح سرحداتی با رومانی با ضمیمه کردن بسارابی و حتی چک اسلواکی را همراه آورده بود بلکه تمام قسمت اروپای شرقی تحت سلطه مستقیم شوروی درآمد اعمال نفوذ شوروی فرق اساسی که از لحاظ روش با اعمال نفوذ تزاری داشت این بود که ایندفعه اعمال نفوذ در زمان صلح بدست لیاخوفها و بریکادهای قزاق عمل نمیشد بلکه پیشاپیش و گاهی در پس آنها ستونهای پنجم شوروی بعنوان حاملین پرچم و فکر انقلابی در داخل کشورها زمینه را برای سلطه شوروی مهیا میکردند.

سعی و کوشش برای تحصیل امتیاز نفت و پیدایش حزب دموکرات آذربایجان و ایجاد حکومت پیشه‌وری در آنجا علامت واضح و آشکاری بود که رجعت دولت شوروی را سیاست منطقه نفوذ در ایران نشان میداد یعنی از زمان جنگ تقسیم ایران بمناطق نفوذ نیروهای اشغالی با کمال وضوح عملی شده بود ولی بعد ها که در نتیجه شکایت ایران بشورای امنیت و فشار امریکا و سایر اعضای سازمان ملل متحد شوروی مجبور بشغلیه ایران میگردد لازم دیدند جانشینی مستقیم در قسمت آذربایجان برای حفظ و نگاهداری نفوذ ایجاد شده تولید کنند.

انگلیسها برای حفظ و اعمال نفوذ خودشان احتیاج به نگاهداشتن نیروی خود در ایران نداشتند زیرا عده‌ای از متنفذین هیئت حاکمه ایران یا عامل آنها بودند و یا اقلاً عامل آنها را در جنوب بخوبی تحمل و نگاهداری میکردند. انتظار افکار عمومی ملت ایران و حتی انتظار افکار عمومی حزب توده از رهبران توده و از سیاست شوروی این بود که با ایرانیان در مبارزه و نابود کردن اعمال نفوذ استعماری در ایران و خصوصاً در جنوب که کم‌کنند ولی متأسفانه پیدایش حزب دموکرات آذربایجان و حکومت اتونوم پیشه‌وری آب پاکی را بدست تمام آزادیخواهان ایران ریخت و نشان داد که عوض سیاست سوسیالیستی و مبارزه برای مجو و نابود کردن اعمال نفوذ بیگانه در جنوب سیاست اعمال نفوذ دیگر در شمال مورد بحث است.

تاریخ تجدید میسر ولی باشکل دیگری. انگلیسها که برای حفظ آنچه بدست آورده بودند قانع بودند یک مخالفت جدی و یا لاقلاً تظاهر زیادی برای مخالفت با این سیاست منطقه نفوذ نداشتند گرچه اصولاً از این جریان ناراضی بودند ولی اعمال نفوذ مستقیم عمال سیاست شوروی را در قسمت شمال ایران زیاد با منافع خود منافعی نمیدیدند و اگر آنها بقیمت از دست رفتن آذربایجان میتوانستند امتیازات خود را

خلاق فرقه دموکرات ...

در جنوب تثبیت و تسجیل کنند ضرر زیادی نکرده بودند .
این سیاست نوین شوروی که از تقویت حزب توده تا حدودی صرف نظر کرده و حزب دموکرات آذربایجان را عامل مستقیم سیاست خود معرفی کرد در عین حال اطمینان دادن بانگلیسها بود که در حوزة منافع آنها دست اندازی نخواهد کرد . اگر باین نکته نکات سابق الذکرا اضافه کنیم که رهبران توده از تشکیل سازمان حزبی و اعمال تحریک کننده در حوزة اقتدار نطف جنوب صرف نظر کرده بودند کاملاً واضح میشود که سعی میشد بانگلیسها اطمینان داده شود که قصد و غرضی درباره منطقه نفوذ آنها ندارند ولی یکی از مقتضیات روش نوین شوروی اینست که اینگونه تقسیم بمنطقه نفوذ بدون انعقاد پیمان و بازو و قدرت نیروهای ستون پنجم عملی میگردد .
منظور ما از یادآوری این جریانات تلخ نشان دادن این حقیقت است که روش سوسیالیستی استفاده از نهضت های طبیعی برای محو کردن اعمال نفوذ بیگانه در داخل هر کشوری است نه ایجاد نهضت های مصنوعی برای اعمال نفوذ نامشروع در سر نوشت ملل دیگر .

اعتبار نامه پیشه وری

یکبار از طرف کنگره اول حزب توده و بار دیگر از طرف مجلس شورای ملی رد شده بود او هم این بار اعتبارنامه خود را از مقامی تهیه کرد که نه آنها و نه اینها اقلاً تا يك سال نتوانند اعتبارنامه او را رد کنند .

موقعی که حزب دموکرات آذربایجان بوجود آمد رهبران حزب توده مانند تمام ملت ایران در مقابل امر انجام شده بودند و تمام اوضاع و احوال حکایت میکرد که سیاست شوروی از تقویت حزب توده و از اینک آنرا وسیله اجرای سیاست خود قرار دهد صرف نظر کرده و وسیله نوینی انتخاب کرده است. اگر واقعاً این سیاست تا آخر اجرا میشود گرچه بضرر رهبران حزب توده بود ولی بنفع حزب توده تمام میشد زیرا جناح مترقی و با ایمان حزب میتواند آنرا بیک نهضت زحمتکشان ایران تبدیل کند که در عین داشتن همدردی بین المللی منافع اساسی زحمتکشان ایران را فدای منافع بیگانگان نکند ولی همانطوریکه در مقالات بعدی تشریح میشود عدم تقویت حزب توده عملی نشد و ضرورت آن در ضمن عمل برای مقاصدی حس گردید .

اعتبارنامه پیشه وری نه فقط در مجلس شورای ملی ایران بلکه در عین حال در اولین کنگره حزب توده ایران نیز رد شده بود این بار پیشه وری اعتبارنامه خود را از مقامی دریافت کرد که نه هیئت حاکمه ایران و نه رهبران توده نتوانند اعتبارنامه او را رد کنند . یکی از اعضاء انجمن نظارت انتخابات تبریز بعنوان اعتراض به نویسنده این سند و حکایت میکرد که چگونه قنصل شوروی در انجمن نظارت حاضر شده و برای گرفتن اعتبارنامه پیشه وری با فشاری میکرد. او از شدت تأثر گریه میکرد . این شخص نه داعیه وکالت داشت و نه انتی سویت بود سوابق آزادبخواهی از چند نسل باین طرف داشت و نزدیکان صمیمی خود را برای همکاری با امور فرهنگی مربوط بشوروی تشویق میکرد او میگفت گرچه رد کنندگان اعتبارنامه پیشه وری خودشان هم از ملت حقیقی ایران اعتبارنامه نگرفته اند ولی پیش آمد رد کردن اعتبارنامه پیشه وری باعث خوش حالی من شد .

انتخاب شدن پیشه وری نه فقط اخطاری بهیئت حاکمه ایران بود در عین حال اخطاری بحزب توده نیز بود صرف نظر از اینک که بمناسبت رد شدن اعتبارنامه پیشه وری از طرف کمسیون رسیدگی باعتبارنامه ها در کنگره اول حزب توده او با رهبران توده روابط سرد و گاهی دشمنانه داشت در دور او اشخاصی جمع شدند که افکار عمومی حزب و خواهی نخواهی رهبران حزب هم ایمان و عقیده و رابطه خوبی با آنها نداشتند. از همان روزهای اول پیدایش خلق الساعة فرقه دموکرات بی ریا از برجسته ترین عناصر و ارکان فرقه بود. این شخص که بنام محبوبیت در نزد افکار عمومی ریاست عالی شورای متحده را بلا اقطاع در کف قدرت و لیاقت ؛ خود داشت از ترس مردم و افکار عمومی مدتها در حمایت سر نیزه دو نفر از افراد ارتش سرخ از خانه خارج میشد و با آنها پیاده و با سواره بحزب و شورای متحده رفته و در کوچه و بازار گردش میکرد؛ بملاقات تجار و اشخاص دیگر نیز در جمعیت دوسر باز سرخ میرفت و در بالای میز ریاست شورای متحده او عکس بزرگ قاب کرده یکی از رهبران کشورهای بزرگ دیده میشد ولی کوچکترین اثری از آثار و اعلام ایرانیت و نهضت زحمتکشان ایران در اطاق او وجود نداشت .

کارهایی که این شخص در تبریز انجام داده بود نه فقط مردم تبریز را نسبت باو بدبین کرده بود بلکه افکار عمومی حزب توده در تبریز و تهران جداً مخالف اعمال ناشایست اوین شخص بود و در تحت تاثیر این افکار و صدمات مهمی که عملیات بی‌ریا به حزب میزد کمیتهٔ مرکزی در صدد بود بیهانه‌ای او را از تبریز دور کند ولی بی‌ریا در عمل کمیتهٔ مرکزی و نمایندگان او را از تبریز دور کرد.

بی‌ریا توسط یکی از اعضاء با ایمان حزب توده بکمیتهٔ مرکزی در ظاهر بعنوان شوخی سفارش داده بود که بهمان تهران کفایت کنید تبریز را ما خودمان اداره میکنیم. چند روزی نگذشته بود که این شوخی خیلی جدی از کار درآمد و اعلام تغییر اسم و تمعید حزب توده بفرقهٔ دموکرات در آذربایجان پرده را از روی صحنه برکنار کرد. ولی این تحول حزب توده در آذربایجان بفرقهٔ دموکرات تنها تغییر اسمی نبود بزودی عده‌ای از افراد جنایتکار و دزد و رشوه‌خوار و بی‌ناموس که اخیراً از حزب توده اخراج شده بودند در فرقه مقامات حساسی بدست آوردند. اینها مبالغه و تهمت واقفرا نیست. روزنامه‌های ارگان کمیتهٔ ایالتی حزب توده اسامی اشخاصی را بعنوان تصفیه شده اعلام کردند و پس از چند ماه آنها مهمترین پست‌ها را در فرقه بدست آورده‌اند. بعنوان نمونه جوانی که با اتهام عمل منافی عفت در محل شورای متحده تهران و سایر پند و بستها از حزب و شورای متحده طرد شده بود منشی مخصوص پیشه‌وری اعلام شد و بعدها فرماندار رضائیه گردید. اختلاف نظر دو عنصر مشکلهٔ حزب توده یعنی عنصر رهبری و عنصر مترقی حزب با فرقهٔ دموکرات از دو نقطه نظر مختلف بود که در مقالات آینده تشریح می‌شود.

دشمنی فرقه با عناصر روشنفکر و مترقی

حزب توده

دو عنصر مشكله برای حزب توده در یکی از مقالات گذشته قائل شدیم که کم و بیش درباره فرقه دموکرات هم لااقل در اوایل صادق بود. عنصر اول رهبران فرقه دموکرات وعده بیشتری فرصت طلبان و سوء استفاده کنندگان که دور آنها جمع شده بودند عنصر دوم عنصر مترقی که یا فریب عنصر اولی را خورده و یا این خیال واهی از دماغ آنها هنوز بیرون نرفته بود که می توان از راه دموکراسی حزبی و انتقاد از روشهای غلط رهبران جلوگیری کرد ولی ماهیت بیگانه پرست رهبران فرقه از اول خیلی آشکار تر از ماهیت رهبران توده بود و علاوه بر این رهبران فرقه دموکرات که يك کار مثبت در پیش داشتند با سعی و کوشش بیشتری عنصر مترقی دوم را که از آن بحث شد از فرقه رانده و خود را از شر آنها نجات می دادند. از بدو پیدایش فرقه دموکرات رهبران آن فرقه مخصوصاً از آن عناصر حزب توده که لازمه نهضت زحمت کشان را فدا کردن منافع آنها بمنافع بیگانگان نمی دانستند متفر و عصبانی بودند.

رهبران فرقه اغلب از پرورش یافتگان محیط سیاسی باکو بوده و بسا روشن فکران ایرانی يك لجاجت سختی داشتند و در بدو کار عده ای از روشنفکران حزب توده را از آذربایجان راندند. بعضی از آزادی خواهان پرشور ایران که دستی ازدور بر آتش داشتند درباره نهضت دموکرات آذربایجان! تخیلات و تصورات شاعرانه و انسان منشانه بخود راه میدادند. بعنوان نمونه جوان هنرمند و آزادی خواهی را در اینجا ذکر میکنیم این جوان در تخیلات ناپخته و شاعرانه خود مانند لرد بایرون که برای آزادی یونان و هسپار آن سرزمین شده بود که با خون خود از آزادی دفاع کند خواست به نهضت آذربایجان بیونند و خدمت کند این شخص که عضو حزب توده بود پس از تحصیل سفارش نامه رهسپار سرزمین آزادگی و نهضت آزادی! می شود در اولین حوزه هائی که شرکت میکند از سادگی و تعصب جاهلانه اعضاء نهضت و از دشمنی آنها با فارسی زبانان مطلع میگردد این جوان خود ترك زبان بود ولی مدت ها در تهران تحصیل کرده و کار نموده بود. روزی در حوزه حزبی معنی تحت اللفظی دموکراسی و تعریف آنرا مطابق آنچه در حزب توده یاد گرفته بود در مقابل توضیح عوامانه و مضحک و بی معنی که مسئول حوزه میداد تشریح می کند فوراً متهم به توده ای! و روشنفکر! بودن شده و مورد تعقیب پلیس فرقه قرار میگردد.

پس از تکرار شدن چند صحنه شبیه صحنه اول از طرف مسئولین فرقه احضار میشود و دستور مییابد که بطرف تهران مراجعت کند باو میگویند بررقای خودت بگو اینجا نیابند برای اینکه هر یک نفر از شما ها دو نفر ما را! از کار بیکار میکنید ما داریم کار مفید انجام میدهیم ولی وقتی یکی از شماها پیدا شدید دو نفر ما باید همان يك نفر را بیابند که اخلاص نکند.

حتما این مسئله برای خیلی ها تازگی دارد که فرقه با عناصری از حزب توده مخالف بوده ولی این حقیقت مسلمی است مخصوصاً در اوایل کار کاملاً واضح و آشکار

دشمنی فرقه با عناصر روشنفکر و مترقی حزب توده

بوده ولی مخالفت از طرف حزب توده و مخصوصاً رهبران هرگز تظاهر نمی‌کرد. در هر حال خیلی از افراد دور از فرقهٔ دموکرات پس از تماس گرفتن و نزدیک شدن با آنها نسه فقط می‌فهمیدند که مصداق خارجی آزادیخواهی و سوسیالیسم و یا ایده‌های شبیه آن در آنها تحقق نیافته بلکه متأسفانه آنطوریکه خود میگفتند از مرض آزادیخواهی و سوسیالیسم و غیره شفا مییافتند.

منظور ما از این سطور نه نوشتن تاریخچهٔ حزب توده و نه شمردن خلاف کاری‌های فرقه دموکرات است تنها منظور ما با اشاره بکلیات نشان دادن این حقیقت است که هر دوی اینها بعنوان دنبالهٔ سیاست شوروی با توسل بعالی‌ترین افسکار نوع دوستانه و بشر خواهانه و کارگرمآبانه منافع زحمتکش‌ترین طبقات ایران را فدای هوس خود و منافع بیگانگان کردند.

رهبران حزب توده با هاله‌ای از فرصت‌طلبان که دورشان جمع بود از طرفی و جناح مترقی حزب از طرف دیگر هیچکدام نسبت بفرقهٔ دموکرات خوش بین نبودند ولی نقطه نظر آن دو متفاوت بود. رهبران حزب در رهبران فرقه رقبای خود را میدیدند که بازار آنها را کساد خواهند کرد، وظیفهٔ تحصیل امتیاز نفت شمال و اعمال نفوذ شوروی بفرقه محول خواهد شد و لابد محول شدن این وظیفه با آنها وجود اینها را از لحاظ اربابان بلا استفاده و یا کمتر مورد استفاده قرار خواهد داد ولی برای جناح مترقی حزب توده البته تا اندازه‌ای که آگاه بودند اختلاف نظر با فرقه از روی اصولی بود که در آن اصول بسا رهبران خود نیز مخالف بودند ولی این اختلاف اصولی با دموکراتهای فرقه بارزتر و آشکارتر بود تا با رهبران خود حزب توده.

رهبران حزب توده علاوه بر رقابت که با رهبران فرقه داشتند بسا این حقیقت کاملاً آشنا بودند که پشتیبانی آنها از فرقه بزرگترین ضربه بوجه ملی آنها (اگر داشتند) خواهد زد.

مکانیسمی که از مؤمن مزدور همینه ازد

بیش از ورود در تجزیه و تحلیل روشی که رهبری حزب توده در مقابل فرقه دموکرات گرفت، باید درباره آنها نیکه دستی ازدور بر آتش داشتند قدری بیشتر بحث شود. افراد و جمعیت هائی که نسبت بفرقه دموکرات و یا آنطوریکه معروف بود به نهضت آذربایجان علاقه نشان میدادند هر چه بیشتر از آذربایجان و فرقه دورتر و بی-خبرتر بودند علاقه مندی شان بیشتر بود.

گرچه در ظاهر آتش حزب توده نسبت به نهضت آذربایجان از همه تیز تر مینمود ولی هر کس از باطن امر مطلع بود میدانست که خیلی از اعضاء مطلع حزب توده که عده شان کم هم نبود نسبت به جمعیت های دیگری که با حزب توده و دموکرات های آذربایجان مؤتلف بودند بیشتر انتقادات جدی و اساسی و ایرادات در باره فرقه داشتند.

از لحاظ مسئولیت اخلاقی افراد مطلع حزب توده بیشتر مسئولیت دارند تا اعضاء جمعیت های دیگری که ندانسته از فرقه پشتیبانی کردند زیرا آنها در پشتیبانی از فرقه تصور میکردند که از بهترین افکار اجتماعی مترقی پشتیبانی میکنند. آنها عملیات و جناباتی را که بفرقه نسبت میدادند باور نمیکردند و مخصوصاً مبالغاتی که مرتجعین در باره پیش آمد ها میکردند باعث میشد که هسته صحیح هم مشکوک جلوه کند مخصوصاً نیم پرده آهنی هم که دموکراتها مابین ملت خودشان! و ملت ایران بوجود آورده بودند ابهام را بیشتر میکرد. آنها نیکه دستی ازدور بر آتش داشتند تکیه فرقه و یا حزب توده را سیاست شوروی تا حدی توجیه کرده و تاحدی مردود میدانستند و تصور میکردند که این اشتباهات تاکتیکی است و برای رسیدن به هدف بزرگتری قابل عفو و بخشایش است.

برای اینکه این حقیقت واضح و روشن شود که آن هدف عالی و بزرگ یعنی عدالت اجتماعی و سوسیالیسم و غیره که اعلام میشد در حقیقت هدف نبودند بلکه بالعکس وسایل و اسباب و ابزار بودند که برای هدف خدمت بمنافع شوروی بکار برده میشدند وقت لازم بود. هنوز عده زیادی در این اشتباه باقی هستند. چیزی که باعث می شود این اشتباه بوجود بیاید و بزودی روشن نشود یک نکته ایست که درباره آن در گذشته اشاره کرده ایم ولی هر چه به آن تکیه شود و بیشتر تشریح شود مسئله روشن تر شده و علل این خطای بیابصره اجتماعی بیشتر روشن میشود.

آن نکته ایست که فرق اساسی بین مزدوران استعمار غربی و سیاست اعمال نفوذ شوروی در اینست که مزدوران دول غربی تمام افرادی هستند که نسبت بخیا تشنان عالم و عامدان ولی عمال شوروی که بعنوان رهبران احزاب و نهضتها خدمت میکنند اغلب از خیانتی که بعمل خود و نسبت به نهضت زحمتکششان میکنند آگاه نیستند لاف در بدو امر اغلب آنها با حسن نیت وارد میشوند و همانطوریکه سابقاً گفتیم در یک مکانیسم درهم و برهم ظریف و دقیق حزبی و ایدئولوژیک داخل میشوند. بزرگترین اعجازی که حزب بالشویک روسیه انجام داده بوجود آوردن این مکانیسم حزبی است. این مکانیسم قادر است با ایمان ترین رهبران نهضت کارگران جهان را تا مدتها آلت بلا اراده حزب بالشویک و سیاست قدرت شوروی بکند.

مکانیسمی که از مؤمن مزدور میسازد

این رهبران بالاخره در نتیجه مشاهدات و تجربیات شخصی واقف میشوند که معایب و اشتباهات، تاکتیکی نیستند، بلکه هدف فدا کردن تمام منافع زحمتکشان جهان بمنافع عده‌ای از رهبران شوروی است که سیاست اعمال قدرت جهانی پیش گرفته‌اند. آنها پس از این وقوف در مکانیسم نامبرده بعنوان انحراف و ترط‌تسکیسم و تیتوئیسم و ناسیونالیسم و غیره خرد و نابود میشوند تا برای رهبران دیگری که بیدار میشوند مایه عبرت باشند.

در هر حال رهبران حزب توده و فرقه دموکرات نیز از این وضع کم و بیش بر خوردارند. استثنا البته هست در بین رهبران توده کم و بیش و بین رهبران فرقه بیشتر یعنی عده‌آنهاست که از اول بعنوان مزدوری شوروی وارد سازمان شده باشند استثنائی است بلکه در اول اغلب با ایمان بودند متدرجاً از اشخاص با ایمان افراد مزدور ساخته شده. بعضی از اینها فعلاً بطور عالم و عامد مزدورند ولی اینقدر ورزیده شده‌اند که روحیه مزدور بودن خود را در پشت پرده ایمان و عقیده مستور میدارند و عدای دیگر هنوز هم ندانسته و نفهمیده مزدوری بیگانه را بعهده گرفته‌اند. در هر حال ارزش این ایمان و عقیده اولی و ایمان و عقیده ساختگی آخری از لحاظ شخصی آنها هر چه باشد از لحاظ تاثیر آن در جامعه از هر مزدوری دانسته و فهمیده مضرت‌تر است و وجود اینگونه رهبران و عده بیشتری از پیروان که دارای همین روحیه‌اند باعث اشتباه عده دیگری شده که از حزب توده و فرقه پیروی کرده و با علاقه بآنها نشان میدادند و بعضی هنوز هم این علاقه را نشان میدهند.

آنهاست که وارد مکانیسم حزبی نشده باشند زود تر با اشتباه خود پی میبرند حزبی‌ها هم بالاخره پس از تجربیات بیشتر ولی در عین حال دقیقتر و مشروحتر و با شدت بیشتری عظمت این اشتباهات و خطاهای باصره را درک میکنند و اگر کاملاً کار از کار نگذشته باشد سعی و کوششی درباره جبران آنچه جبران ناپذیر است بعمل می‌آورند.

یکی از همکاران نزدیک پیشه‌وری

یکی از روشنفکران حزب توده مدت کمی پیش از پیدایش فرقه دموکرات باذربایجان رسیده بود و هنوز از طرز کار آن نواحی اطلاع لازم و کافی بدست نیاورده بود و چون دارای شخصیت و عنوانی بود رهبران فرقه برای استفاده از او روی خوشی نشان داده بودند. این شخص حتی بمقام مسئولیت دارخیلی مهم نیز رسیده بود. او نه فقط از تماشاچیان بلکه از بازیگران دو صحنه تاریخی و پرافتخار ۲۱ آذر بود و تجربیات فاصله این دو صحنه را نیز از نزدیک دیده بود. این شخص که در موقع ورود آرتش به آذربایجان فرار نکرده بود گرفتار و محکوم وزندانی شد. پس از خاتمه زندان اتفاق ملاقات افتاد من از روی سابقه آشنائی که بروحیه او داشتم گفتم خیلی‌ها مانند خود من ازدورخواهی نخواهی از نهضت! پشتیبانی کردند ولی من پیوسته بمناسبت آشنائی بروحیه شما تعجب میکردم که شما چگونه میتوانستید از نزدیک با آنها همکاری کنید.

این همکار سابق پیشه‌وری مدتی با سکوت و تفکر آمیخته با تبسم بروی من نگاه کرد و بالاخره گفت شما با آشنائی که بمکانیسم حزبی دارید میبایست جواب این سؤال را بدون مراجعه بمن پیدا کنید معذالک من خوشحالم که اقلاً در مقابل شما بخوبی از عهده جواب سؤال برمی آیم. برای خیلی از اشخاص غیر وارد جواب این سؤال قابل فهم نیست شما خودتان بخوبی آگاهید که با سوء استفاده از شعارها و عوامل: خط مشی حزبی - دموکراسی متمرکز - انضباط حزبی - انحراف - تمایلات ملی - دموکراسی جهانی - اصول بین‌المللی - تروتسکیسم - آلت استعمار با هیئت حاکیه - فشار هیئت حاکیه - چگونه انسان را گرفتار میکنند و دست آدم را تا مرفق خون آلود میکنند که آدم نه راه پیش دارد و نه راه پس.

مطالعه طرز تفکر این رهبر نهضت آذربایجان پس از آزمایش و تجربه‌ای که در این مدت پیدا کرده بود خیلی قابل دقت بود و میشد استنتاجاتی از آن کرد. این شخص حکایت کرد که اولین جریان زنده و غیر منتظر که من با آن مواجه شدم این بود که روزی پیشه‌وری موقع خدا حافظی بمن گفت نروم و باعده‌ای دیگر در یک دادگاه شرکت کنم. من به پیشه‌وری گفتم که من نه قاضی خوبی هستم و نه از اصول قضائی اطلاع دارم معذالک با اصرار مرا نگاه داشتند. شخصی را آوردند که متهم بود با جوانی عمل منافعی عفت انجام داده است و بعد جوان را حاضر کردند. از آقای دکتر جهانشاهلو که یکی از قضات بود من تقاضا کردم که جوان را معاینه کند و معلوم شود که آیا اصلاً عمل منافعی عفت انجام یافته و یا خیر. او اظهار نظر کرد که عملی انجام نیافته ولی فردا صبح در روزنامه هسا خواندم که آن شخص اعدام شده تا عبرت للناظرین! گردد. من با کمال عصبانیت و اوقات تلخی پیش پیشه‌وری رفتم و اعتراض باینگونه دادگاه و دادخواهی کردم که بدون محاکمه صحیح و بدون تجدید نظر و غیره کسی اعدام میشود بالاخره پیشه‌وری بایک لحن قاطع که نشان میداد مایل نیست بیشتر از این در این باره بحث شود و نشان میداد که «خط مشی فرقه» چنان تقاضا کرده بود گفت: «اوغول خلقین ینافعی بیله تقاضا ایلردی» یعنی پسر جان نفع مردم اینطور تقاضا میکرد. من بیک نحوی خودم را راضی کردم که هدف بزرگ و عالی در مواقع خطر ناک راه و روش را توجیه میکند ولی در باطن مثل این که خود را مجرم و گناهکار حس میکردم ولی در ظاهر کم کم عادت کردم که بدون اعتراض اینگونه پیش آمد های

قضائی یا سیاسی را تحمل کنم و بنام تبعیت از «خط مشی فرقه» خودم خواهی نخواهی در آن شرکت کنم و اعتراض و انتقاد را مطابق اصل دموکراسی متمرکز برای روزی حفظ کنم که با تشکیل کنگره و غیره تجدید نظری درباره خط مشی فرقه بعمل می‌آید. از این پیش‌آمدها زیاد دیدم اما از تجدید نظر در خط مشی فرقه و از انتقاد آن خبری نبود و همان‌طور که خود شما تجربه دارید این وعده تجدید نظر داده می‌شود ولی موقعیت تجدید نظر هرگز پیدا نمی‌شود.

در هر حال هر چه من در ظاهر خودم را با عوامل و شمارهای نامبرده در فرقه راضی می‌کردم در باطن فشار اخلاقی که البته از لحاظ خط مشی حزبی مردود است در من تقویت میشد و شاید همان فشار اخلاقی باطنی و مردود بود که مانع از فرار من بخارج از ایران شد و اگر من فرار کرده بودم حتما مجبور بودم متدرجاً به آن فشار باطنی غلبه کنم ولی حالا که فرصت کافی برای فکر و مطالعه پیدا کردم آن فشار باطنی بمن غلبه کرد و بجنایاتی که بنام آزادی بعمل آمده است و بعظمت جنایت و گناهی که واقع شده است از همه بهتر آشنا هستم.

شده ای از مگانسیم حزبی برای تربیت گلار حزبی

شخص با ایمان و ایران دوست و در عین حال بشر دوست و معتقد با اصول مساوات افراد ملت و مساوات حقوق ملل و معتقد بدموکراسی و آزادی و حکومت مردم بر مردم وارد نهضت میشود. قسمت اعظم فعالیت فکری مبارزان حزبی عبارت از مبارزه با هیئت حاکمه و با نظام اجتماعی منحط است. مکانیسم این نظام اجتماعی منحط و عوامل داخلی و خارجی آن یعنی راه و رسم استعمار با بهترین و منطقی ترین وضع در محیط حزب تشریح و تجزیه و تحلیل میشود و حتی راه چاره و آن اصولی که مالا باید دانشین آن شود از روی مدارک تاریخی و تکامل تاریخی مورد مطالعه قرار میگیرد و تمام اینها ایمان مجاهد حزبی را تقویت میکند. بطور خلاصه تا حدیکه بحث از نفی جامعه منحط حاضر و مواعید دور و دراز آینده است مجاهد حزبی دچار اشکال فکری نمیکردد بلکه روحیه و ایمان نوین متکی با اصول علمی پیدا میکند. ولی آزمایش سخت و بحران روحی و فکری از وقتی شروع میشود که نهضت اعمال مثبت انجام میدهد و یا برای حفظ نهضت موجود جهانی سعی و کوشش از خود نشان میدهد. مبارز و مجاهد حزبی مثلا در مقابل این دستور کمیته مرکزی و ارگانهای مطبوعاتی قرار میگیرد که باید برای تحصیل امتیاز نفت شمال تبلیغات کرد، باید تمام انرژی فکری و عملی را در اطراف این خواسته افکار عمومی؛ متمرکز ساخت. مجاهد و مبارز حزبی برای اولین بار دچار فکر میشود: آیا دادن نفت بیک کشور بیگانه همان عمل استعماری نیست؟ آیا وظیفه ما مبارزه با اینگونه تقاضاهاست و یا مبارزه برای آن؟ البته مبارز و مجاهد حزبی شکی درباره دموکراسی جهانی نباید داشته باشد. او از این تقاضای امتیاز نفت شمال ابتدا متعجب میشود ولی سوء نیتی نمیتواند بخود راه دهد فقط میخواهد مطابق اصول حزبی و تقاضای مکتب آنرا بفهمد.

این شك و تردید و یاسعی و کوشش برای فهمیدن این حقیقت که بکار رفتن سرمایه در میدانهای نفت شمال ایران لازمه اش استثمار کارگران است و این ارزش اضافی که از دهها هزار کارگر بدست خواهد آمد نباید بجنب دولت و یا ملت دیگری فرورود و باید بمصرف خود کارگران برسد و اینکه اصولا تقاضای امتیاز نفت و یا هر امتیاز اقتصادی مطابق تشریح مکتب یک عمل استعماری است در فکر مجاهد و مبارز حزبی خلیجان میکند، سئوالات ناشی از این افکار در حوزه و با مجامع حزبی مجاهد و مبارز را مواجهه بایک حربۀ تکفیر میکنند. با و یادآوری میشود که «مطابق اصل دموکراسی متمرکز» شما باید بدون چون و چرا از «خط مشی حزبی» پیروی کنید و بدون راه دادن شك و تردید بفکران وحدت عمل و شدت عمل رهبری حزب را تقویت کنید.

اینگونه انتقادات روزمره با دموکراسی متمرکز منافات دارد و از مختصات دموکراسی غربی پارلمانی و از علائم لیبرالیسم محکوم بزوال است، در مکتب ما البته دموکراسی وجود دارد ولی برای اجتناب از پرحرفی و پوسیدگی و هرج و مرجی که دموکراسی پارلمانی غربی دچار آنست باید این دموکراسی سالی یکمرتبه در موقع تشکیل کنگره عملی گردد، شما تمام اعتراضات و ایرادات خودتان را بخط مشی اساسی حزب مستقیما قبل از کنگره در حوزه ها و یا اگر موقعیت باریک اجازه طرح در حوزه

نداد در خود کنگره بعمل بیاورید و باین شکل دموکراسی تامین شود ولی پس از کنگره خط مشی‌های اتخاذ شده باید بدون چون و چرا حتی از طرف آنهاستیکه در اقلیت بوده و عقیده به آن خط مشی ندارند مطابق «انضباط حزبی» پیروی شود تا وحدت عمل نهضت تامین گردد و در عین داشتن دموکراسی تمرکز نیز تامین شود. مجاهد حزبی^۹ در مقابل این استدلال منطقی که خیلی دقیقتر و مشروحتر برای او تشریح میشود غیر از تسلیم چاره‌ای نمی بیند ولی سالها لازم است تا مجاهد حزبی بفهمد که «تمرکز و متمرکز» یعنی تبعیت از رهبری بدون چون و چرا وجود دارد ولی موقعت تظاهر «دموکراسی» یعنی انتقاد و تاثیر در خط مشی حزبی اصلا بوجود نمی آید. سالها میگذرد و همیشه يك بهانه یا دلیل متقن و محکمی از قبیل موقعت باریک جهانی و یا خطر ارتجاع و یا اهمیت وحدت عمل برای بدست آوردن چند پست وزارت یا وکالت برای حزب وجود دارد که تشکیل کنگره و استفاده از دموکراسی را بتأخیر اندازد و در این فاصله فرصت کافی هست که این فرد مجاهد را به «خط مشی حزبی» عده معدودی که هدف خاصی را در کمیته پیروی میکنند آشنا و مؤمن ساخت و یا او را مایوس و یا مطرود ساخت. دموکراسی البته بيك معنی همیشه پیروی میشود یعنی همه آزادند که انتقاد بکنند ولی انتقاد از آنهاست که از خط مشی حزبی «منحرف» می شوند و سعی و جدیت لازم و کافی در تبلیغ خط مشی حزبی بعمل نمی آرند و تمام افراد حزبی و خارج حزبی را از مصحت خط مشی رسمی و از ضرورت اجتماعی و تاریخی آن آگاه نمیکنند، همان ضرورت تاریخی خط مشی رسمی که خود مجاهد حزبی متأسفانه در مصحت آن مردد است و با از سقم آن اطمینان دارد.

دهم گراسمی متمرکز توده که تهر گزش بی نهایت و دمو گراسمی اش مساوی صفر است

در مقاله گذشته دیدیم که مجاهدین حزبی در نهضت توده در برخورد با خط مشی رسمی حزب که متناقض با وجدان حزبی خود تلقی میکنند مطابق اصل انضباط حزبی محکوم بر عایت دمو گراسمی متمرکز میگردند یعنی خود را ملزم میبینند که فعلا حتی علیرغم عقیده و تشخیص خودشان از خط مشی رسمی پشتیبانی و دفاع بکنند با قید اینکه در کنگره سالیانه مطابق حق دمو کراتیک خود خط مشی را انتقاد کنند. ضمنا اشاره کردیم که دائما موقعیت کافی برای پیروی از خط مشی کمیته مرکزی بطور الزامی وجود دارد ولی استفاده از دمو گراسمی با تشکیل کنگره باین آسانی ها امکان پذیر نمیگردد و سالیان دراز بهانه های متوالی و دائمی پیدا میشود که تشکیل کنگره عقب افتد. نکته مهم تر اینست که مسئله دمو گراسمی متمرکز برای حزب نه فقط در حوزه سلطه ملی و یا حزبی بلکه در حوزه سلطه بین المللی نیز وجود دارد ولی اگر کنگره اسمی حزبی وجود دمو گراسمی را ادعا میکند در دمو گراسمی متمرکز بین المللی از هر گونه دمو گراسمی باید صرف نظر کرده و بدون چون و چرا تنها قسمت اوامر بین المللی متمرکز را اصفاء و اجرا کرد.

مجاهدین حزب توده وقتی بامسئله امتیاز نفت شمال و یا مسئله اتونومی یا تجزیه آذربایجان مواجه میشدند و میخواستند در اینباره بحث و مطالعه بکنند علاوه بر استدلالهای مقاله پیش با آنها القاء میشد که ایران تنها جزئی از نهضت عمومی جهانی است، ما فقط مقتضیات محلی خود را میدانیم ولی از ضرورت های کلی جهانی بی اطلاع هستیم و دمو گراسمی متمرکز ایجاب میکند که ما فعلا از سیاست نهضت جهانی در ایران بدون انتقاد و با نهایت صمیمیت و فداکاری پشتیبانی کنیم و چون همه بشیر قابل انعطاف بودن سیاست شوروی اطمینان داشتند حتی آن مجاهدین تازه کار و خوش باور حزبی که انتقاد و تاثیر کردن در سیاست مربوط بکمیته مرکزی را امکان پذیر میدانستند متدرجا با این حقیقت آشنا میشدند که با سیاست نهضت جهانی که مثلا گرفتن نفت شمال ایران و یا آذربایجان را تقاضا میکند نمیتوان مخالفت و یا اظهار نظری کرد. گرچه در عالم خیال و وهم باید یک بین المللی وجود داشته باشد که نمایندگان احزاب و نهضتهای جهانی با تساوی حقوق اعم از قوی یا ضعیف در آنجا نمایندگی داشته باشند و مخصوصا در امور مربوط بهر ملت نمایندگان آن ملت و یا آن دولت که مسئله مربوط بروابط آنهاست حق اظهار نظر بیشتر داشته باشند ولی پرواضح است که ایران سهل است بلکه نهضتهای خیلی نیرومند تر از ایران هرگز از این دمو گراسمی در عمل توانسته اند استفاده کنند.

محض نمونه در تمام مدت بوجود آمدن حزب توده حتی یک مورد را نمیتوان پیدا کرد که نظریه رهبری حزب توده که بعوامل محلی آشنا بود ملاک و معیاری برای سیاست شوروی در ایران باشد بلکه بالعکس رهبری حزب توده یا با علم و اطلاع بنفط بودن سیاست نهضت جهانی از لحاظ ایران و یا بدون علم بدان از سیاست دیکته شده

دموکراسی هتمنر کز توده

ازخارج پیروی کرده است تا بفیاد دموکراسی متمرکز که درحقیقت تمرکز بدون دموکراسی است عمل کرده باشد.

خلاصه سوء استفاده از يك اصل بتمام معنی صحیح و تفسیر بتمام معنی غلط آن و تزریق مداوم آن در افراد حزبی بالاخره از آن افراد موجودات مطیع و منقاد و متعصبی بوجود می آورد که عوض ایمان مطابق عقل و منطق يك ایمان کورکورانه در آنها ایجاد میشود مانند آلات و ابزاری برای اجرای سیاست يك ملت خارجی بکار میروند که اسم آن سیاست را سیاست نهضت بین المللی زحمتکشان گذارده اند، چنان نهضت بین المللی زحمتکشان که بدون هیچگونه فداکاری قابل توجه در باره زحمتکشان دنیا از همه آنها در صلح و جنگ انتظار فداکاری های سنگین و دائمی دارد. عده ای از مجاهدین حزبی که معلومات و اطلاعات خود را از دهان افراد و مطبوعات حزبی دریافت نمی کردند اغلب دچار بحران های فکری شدید بودند و کاملاً حس میکردند که اینوضع با افکار بین المللی صحیح وفق نمیدهد مدالك در تحت تاثیر عوامل مختلفی که از آنها بحث خواهیم کرد مجبور بودند فعلاً تحمل کنند.

یکی از همین مبارزان روشنفکر حزبی که ارادتی بنهضت فرقه دموکرات نداشت حکایت میکند روزی با تمام کمیته مرکزی و عده ای از کادر حزبی و اشخاص خارجی از طرف انجمن فرهنگی ایران و یوگسلاوی دعوت برای مشاهده فیلمی داشتند موضوع فیلم جنگهای میهنی یوگسلاوها برای آزاد ساختن میهن بود. روشنفکر نامبرده میگوید از دیدن صحنه های فیلم که حاکی از میهن پرستی آنها بود باندازه سرازیر شدن اشک متاثر شدم و فکر کردم که مبارزه امرزی ما بکس برای جدا کردن قسمتی از میهن است. چرا همه حق دارند میهن پرست باشند ولی ما بنام پیروی از اصول حزبی و بین المللی این حق را نداریم. همان روشنفکر حرف خود را اینطور خاتمه داد که پس از چند ماه با اخراج شدن تیتو از کمیترم و اعلان ارتداد او فهمیدم که آنها هم مطابق اصول کمیترم حق نداشتند میهن پرست باشند.

جاده یکطرفه

در دو مقاله گذشته نشان دادیم که عده‌ای از افراد و مخصوصاً کادر حزب توده در بدو ورود مانند افراد با ایمان و آزادخواه و معتقد با اصول تساوی افراد ملت و تساوی ملل خاصه با افکار ملی و بین‌المللی و ایده‌آلهای قابل تمجید وارد حزب میشوند. اینها در مورد مواجه شدن با روشهای بیگانه پرستانه مطابق انضباط حزبی در تحت تاثیر یک سلسله تربیت‌های حزبی قرار میگیرند یعنی با سوء استفاده از شعار اصول دموکراسی متمرکز و لزوم وحدت‌حزبی و وحدت عمل نهضت جهانی کارگری و سایر شعارهای شبیه، آنها را وادار میسازند که پیوسته منافع طبقه زحمتکش ایران را فدای منافع باصطلاح نهضت جهانی کارگران کنند.

گفتیم که عده‌ای از مجاهدان حزبی عدم توافق این روش را لااقل بطور مبهم با اصول اعلام شده حس میکنند و بامید استفاده از دموکراسی حزبی سعی و کوشش میکنند که خود را افراد با انضباط و مجاهدان جدی پرورش دهند و با احراز مقامات مسئولیت دار بتوانند در کنگره و غیره موارد انتقاد را اصلاح کنند. ولی مکانیسم حزبی نوعیست که از این افراد با ایمان و باحسن نیت در طول زمان یا اشخاصی مطیع و بلا اراده و فرمانبر کورکورانه درست کند و آنها را ب مقامات مسئولیت دار ارتقا دهد و یا اگر در ضمن عمل از آنها شخصیت بارز و برجسته دیده شد آنها را مایوس کند که کنار بروند و یا بالاخره رانده شوند و باین وضع آن خط مشی عمومی که از طرف نهضت موسوم به جهانی دیکته میشود بلامعارض اجرا گردد.

مثلاً عده‌ای از مجاهدان که بامسئله حکومت پیشه‌وری مواجه شدند و این روش را نپسندیدند متهم بداشتن تمایلات ملی گشته و مسود سوء ظن قرار می‌گیرند و آنقدر نسبت بآنها بی‌اعتنائی می‌شود که کناره‌گیری کنند و یا اگر بی‌پر تسیب بودند تظاهراتی حتی مبالغه در پشتیبانی نهضت فرقه‌کنند و یا بعضی‌شان بامید انتقاد و اصلاح روش حزب در آینده محض مصلحت از خط مشی رسمی پشتیبانی کنند. ولی در ضمن عمل جریانهائی پیش می‌آید که باحسن نیت ترین افراد کادر فعال حزب را وادار میکنند که علی‌رغم تشخیص اولیه خود افکار خود را تغییر دهند و مانند افراد معتقد به قضا و قدر تغییرناپذیر از خط مشی عمومی نتوانند خارج شوند و مانند مجسمه‌های خودکار آلت اجرای مقاصد گردانندگان این مکانیسم جهانی قرار گیرند. مجاهدین حزبی سخت‌ترین و خطرناکترین ماموریت‌ها را می‌پذیرند و بناسبت همین ماموریت‌ها مثلاً در مراجع اداری و قضائی پرونده برای آنها تشکیل میشود یا مثلاً بناسبت داشتن یک مسئولیت حزبی، در نتیجه اعمال ناشایست افراد چاقوکش و دزد و دغل (که سر دسته‌های آنها بالاخره با شهر یابی همکار شدند) و متاسفانه در حزب توده کم نبودند و مورد تصفیه نیز واقع نمیشدند، آن مسئول حزبی در بعضی از پرونده‌های جزائی یا جنائی بدون علت صحیح پیچیده میشد و هر آن ممکن بود باین علت و یا علل سابق الذکر مورد تعقیب قرار گیرد. چنین اشخاصی نمیتوانستند در خارج کار کنند حتی بعضی از آنها کارمند حزب شده و حقوق خود را نیز از آنجا دریافت میکردند و یک‌زنده‌گی نیمه‌مخفی و نیمه‌قانونی داشتند. اینگونه افراد منتخب بهترین افراد از لحاظ مکانیسم حزبی هستند. آنها مجبورند تمام اوامر را بدون چون و چرا اجرا کنند، آنها از راهی که رفته‌اند و بامید اصلاح آن راه بوده‌اند وقتی بعدم امکان اصلاح بی‌مبیرند که راه مراجعت بسته شده. و از لحاظ

روانشناسی مجبور میشوند خودشان را راضی کنند، برای ایراداتی که داشتند جواب بتراشند، خودشان را قانع کنند و سعی در متقاعد کردن دیگران کنند. آنها دستورات و روشهای را که از راه مکانیسم حزبی و مراکز سیاست جهانی پیش گرفته میشود مانند قوانین قضا و قدر لایتغیر تلقی میکنند. خودشان را گول میزنند و بدیگران نیز تلقین میکنند که در پیش پای بشریت دوره بیشتر وجود ندارد یا نوکری استعمار و فاشیسم و یا پیروی کورکورانه از مرکزی که آنرا مرکز نهضت جهانی بین الملل مینامند و در حقیقت عبارت از فدا کردن منافع کلیه زحمتکشان ملل به زمامداران يك ملت است. بعضی از آنها با کمال وضوح به غلط بودن راهی که میروند آشنا میشوند ولی راه مراجعت را پامسدود و یاخیلی خطرناک می بینند. خطرات این راه ازدو حیت است اولاً از لحاظ خطرات مادی و معنوی که حزب ایجاد میکند و نمونه مجازات این نوع منحرفین را مخصوصاً درامثله تروتسکی و تیتو و غیره نشان میدهد. خطر دوم از حیث دستگاه فاسد دولتی است که امکان مراجعت را تقریباً محال میسازد.

وجود اینگونه اشخاص که اصولاً مردمان مؤمن هستند ولی تدریجاً شخصیت خود را از دست میدهند و برای جبران آن از لحاظ روانشناسی شخصیت رهبران حزب و مراکز بین المللی آنها تا آسمان بالا میبرند برای افراد عادی خیلی فریبنده است و پروردن اینگونه افراد اعجازی است که از مردمان مؤمن مزدور میسازد که هم خودشان وهم دیگران را گول میزنند. برای اینکه خوانندگان غیر حزبی در کلیات گم نشوند يك مثال مشخص میزنیم:

عده ای از افسران که برای کمک به نهضت فرقه دموکرات بسرزمین آزادی پرواز و باره بسیار شده بودند مطابق اطلاعات متواتر و صحیح در اواخر کاملاً پشیمان بودند. آنها اینکه فرصت طلب بودند از موقعیت خود رضایت داشتند و اکثراً متواری شدند چه دروازه های ایران از طرفین سرحد بروی آنها قفل نبود بلکه مانند قفل های درهای آهنی زندان قصر خود بخود بروی آنها باز میشد. ولی عده دیگری خانه نشین بودند و صد در صد پشیمان. گرچه در ظاهر از طرف دولت برای مراجعت با آنها تامل داده میشد ولی آنها دستگاه را میشناختند و خطرات مراجعت را پیش بینی میکردند. آخرین اطلاع صحیحی که درباره یکی از این افسران که محکوم باعدام شد داریم اینست که این شخص حتی در روزهایی که فرقه آخرین ساعات خود را طی میکرد صد در صد از آنها متنفر و از کرده خود پشیمان بود ولی پس از دیدن وحشیگری های دستگاه دولت و در روزهای آخر زندگی ایمان و عقیده تازه پیدا کرده بود و روحیه پهلوانی و قهرمانی از خود نشان میداد. پرواضح است که وحشیگری های دستگاه دولت عملیات فرقه را توجیه نمیکند ولی شخصی که تمام راهها را بسته می بیند از لحاظ روانشناسی باید تکیه گاه روحی و فکری برای خود درست کند. آنها بالاخره چاره و تسلیتی روحی پیدا نمیکند مگر اینکه اشتباهات نهضت را توجیه کرده و تکیه گاه و تسلیتی برای خود بتراشند. روحیه قهرمانی اینگونه افراد است که خطای باصراً اجتماعی در افسراد ایجاد می کند یعنی عده ای از مردم را فریفته دستگاهی می کند که عملاً غیر از فدا کردن منافع زحمتکشان ایران برای بیگانگان کاری از آنها ساخته نیست. این بود شمه مختصری از آن مکانیسم ظریف و دقیق که از مردمان با ایمان و متفکر، عروسکهای متحرک و بلا اراده میسازد.

ژنرال مارگوس وییسه‌وری رهبران مقدونیه و آذربایجان

در مقالات گذشته بطور مختصر اشاره کردیم که خلاق فرقه دموکرات آذربایجان سیاست قدیم تقسیم ایران بمنطقه نفوذ رجعت کرده بود. پیش از تجزیه و تحلیل موقعیت رهبری حزب توده نسبت پیش آمد حادثه آذربایجان در چند مقاله گذشته شمه ای از تربیت حزبی و وضعیت روانشناسی روشنفکران و رهبران حزب توده تا حدی که صفحات روزنامه اجازه میداد بیان داشتیم تا معلوم شود که عده ای از افراد و کادر حزبی و رهبران توده لااقل در اوایل در موقع پیروی از دستورات کمیته مرکزی تصور میکنند که برای ایده آل های بزرگ ملی و بین المللی مبارزه میکنند.

آن ها در نتیجه پیش آمده ها و تجربیات عملی متدرجاً با این حقیقت آشنا میشوند که در بیراهه راه میروند.

مسئله تقاضای امتیاز نفت شمال و ظهور و پیدایش خلق الساعه فرقه دموکرات آذربایجان و مجبور بودن تمام افراد حزب توده که در آن راه مبارزه کنند دو تجربه از آن آزمایش های سختی بود که انسان های اجتماعی منسلک در حزب توده را دچار هیجانات و بحران های فکری میکرد. مسئله نفت پس از مسکوت گذاشته شدن آن از طرف مجلس تاحدی حل شده بود یعنی اگر مسئله از طرف شوروی ها مسکوت می ماند حزب توده توانسته بود در داخل حزب بنحوی و در خارج نوع دیگر آن را حل کند و ضرر به ای را که از این راه باو وارد آمده بود جبران کند و مخصوصاً فساد دستگاه حا که بهس فراموشکاری مردم کمک زیادی می کرد. اما پیدایش فرقه دموکرات آذربایجان یک گره تازه تر و مشکل تری بر مشکل تحصیل امتیاز نفت افزود. رهبران حزب توده با کمال وضوح حس می کردند که غلبه بر این مشکل جدید تقریباً امکان ناپذیر است. همانطور که سابقاً اشاره کردیم عیب رهبران توده این نبود که غلط بودن سیاست ایجاد اتونومی آذربایجان را حس نمی کردند تمام آن ها تقریباً بدون استثناء مانند اغلب از کادر حزبی و افراد بخوبی حس میکردند که مسئله اتونومی آذربایجان و مخصوصاً وجه المصلحه قرار دادن آن برای تحصیل امتیاز نفت شمال یک خط بطلان کشیدن بر روی حزب توده است و در همین حال یک ضربه مهلک دیگر بر محبوبیت سیاست شوروی در ایران است که جبران آن ضرر به غیر ممکن خواهد بود. عده ای از رهبران حزب توده علاوه بر فهمیدن این مطالب از لحاظ منافع حزبی و مسلکی بمناسبت مخالفت شخصی که با پیشه وری داشتند نیز مایل نبودند که اوقستی از مهمترین تشکیلات حزب توده را از حزب توده ایران تجزیه کرده و نقشی را که از طرف نهضت جهانی تا حالا به عده رهبران حزب توده واگذار شده بود شخصاً عهده دار شود. آری بزرگترین عیب رهبران حزب توده عدم تشخیص اینها نبود؛ بزرگترین عیب آنها این بود که با علم و اطلاع تمام به غلط بودن این سیاست و با وجود اینکه میدانستند این عمل بزرگترین ضربه به نهضت زحمتکشان ایران است، با وجود اینکه میدانستند این عمل فدا کردن منافع اساسی زحمتکشان ایران به نفع جزئی یکدولت بیگانه است، با وجود اینکه عده ای حس میکردند که حتی در عمل آن منافع جزئی هم عاید آن

دولت نخواهد شد و با وجود اینکه عده‌ای میدانستند که برای به‌دفع رسیدن مقاصد آن دولت خارجی میتوان روشهای کمتر مضرو زنده‌انگاز کرد، با وجود تمام اینها قدرت اظهار وجود و شخصیت نداشتند و مانند متمصبین کور کوران خود را در جریان نیرومند و تغییر ناپذیر سیاسی قضا و قدر مانند که فیر از تسلیم و رضا چاره‌ای در مقابل آن نباشد میدیدند. ژنرال مارکوس رهبر کمونیست‌های یونان در یک وضعیت مشابه رفتاری درست مخالف رهبران حزب توده و پیشه‌وری از خود نشان داد. پس از مرگ اعلام شدن تیتو از طرف مرکزی که تجسم بین‌الملل نامیده شده نقشه‌ای شبیه نقشه اتونومی آذربایجان بسرای مقدونیه بزرگ تهیه شد. بموجب این نقشه قسمت اعظم مقدونیه که خاک یوگسلاوی را تشکیل میدهد با اضافه قسمت یونانی آن می‌بایست ضمیمه مقدونیه بلغارستان شود و پس از تصفیه‌ای که در حزب و حکومت بلغارستان بعمل آمد و افراد مطیع و منقاد سوارکار شدند تحت نظارت آنها مقدونیه اتونوم بزرگ بوجود آمد و در نتیجه اولاً گوشمالی از تیتو بعمل می‌آمد و دائره محاصره شدن یوگسلاوی از دشمنان بزرگتر میشد. ثانیاً حالاً که نشد تمام یونان را در حوزه قدرت وارد کرد لازم است پس از قطع اعضاء آن با امریکا و انگلیس درباره بقیه یونان کنار آمد و با آنها حالی کرد که ما به مقدونیه قانع هستیم. ولی مارکوس که مسلک و قدرت را بعنوان کالای وارداتی یک نیروی اجنبی بدست نیاورده بود و میهن خود را دست داشت حاضر نشد در سخت‌ترین موقعیت باریک که در کوههای کراموس مقاومت میکرد تمامیت کشور و میهن خود یونان را به قیمت ریاست حکومت اسمی مقدونیه بفروشد. و بهمین مناسبت مطابق دموکراسی متمرکز بدون دموکراسی در سازمان حزب کمونیست یونان و در کمیته مرکزی آن تغییراتی داده شد و ژنرال مارکوس معزول و بعنوان عبرت برای سایر رهبران به سر نوشت نامعلومی دچار گردید. ولی در موقعیت مشابه در ایران چه خبر بود؟ رهبران توده در تقرب به پیشه‌وری بهمدیگر پیش دستی می‌کردند!

فرقه خلق الساعه دموکرات و پیدایش آن بضرر نهضت زحمتکشان ایران و برای منافع یکدولت بیگانه بود

که بالاخره آندولت هم از آن ضرر برد

عده‌ای از رهبران و کادر حزبی توده مسئله آذربایجان را که سخت ترین آزمایش برای افراد توده‌ای با ایمان بود بنوعی تعبیر و تفسیر می‌کردند که باید آن را توجیه آنچه واقع می‌شود نامیدند تجزیه و تحلیل وسیع و کوشش برای آنچه باید باشد. باین معنی که همان رهبران و تفسیر کنندگان توجیه کننده اگر واقعا جریان آذربایجان پیش نیامده بود و آنها در مقابل امر انجام یافته قرار نگرفته بودند آنطوری که پس از وقوع قضیه تحلیل میکردند قضاوت نمی‌نمودند. یکی از نمایندگان حزب توده در پارلمان چون نمی‌دانست روزی شوروی تقاضای نفت خواهد کرد همانطور که می‌دانیم اعلام کسر کرد که ما با دادن هرگونه امتیاز به دولت های بیگانه مخالفیم. البته تقاضای حزب و مسلک آنها هم همین بود ولی وقتی شوروی نفت را خواست این آقایان رهبران بمکس پیروان خود اصلا این زحمت را بخود ندادند که از خود سؤال کنند که گرفتن امتیاز نفت شمال مگر غیر از یک عمل استعماری است. اتونومی آذربایجان نه در مرامنامه حزب توده وجود داشت و نه در اطراف آن تا آنروز يك كلمه بحث و اظهار عقیده مثبت شده بود بلکه بالمکس بارها در موارد لازم با این تظاهرات مخالفت نیز شده بود. توجیه کنندگان فرقه دمکرات تجزیه خواه یکباره خود را موظف به توجیه آن می‌دیدند و اسم این سرنوشت قضا و قدر مانند را که برای آنها دیکته می‌شد بفلط جبر تاریخی می‌گذاشتند. رهبران توده پیش از پیدایش فرقه دمکرات بارها درباره آذربایجان اظهار نظرهایی کرده اند که کاملا مخالف پشتیبانی بعدی آنها از فرقه است. اگر واقعا پیش از ظهور فرقه کسی این مسئله را طرح می‌کرد مطابق اصول و تاکتیک حزبی می‌بایست اینطور قضاوت شود: اینکه آیا مردم آذربایجان ملتی هستند یا نه و اینکه آیا آنها باید اتونومی داشته باشند یا نه مسئله روز نیست. نهضت زحمتکشان ایران مسائل خیلی مقدم تر و ضروری تر در دستور روز دارد. این مسائل بهانه دست دشمن میدهد که نهمت بیگانه پرستی را بادلیل و برهان به حزب بچسباند. اینگونه مسائل مربوط به سرحدات که آیا ترکی زبانان قفقاز و ایران باید حکومت واحدی تشکیل دهند یا نه مربوط باین روز نیست، مربوط بروزی است که شکل حکومت های کره زمین نوعی تغییر کرده باشد که فرق بین مسکو و تهران و لندن و غیره از بین رفته باشد و آنروز اگر يك آذربایجان بزرگ تشکیل شود می‌بایست مطالعه شود که از لحاظ تاریخی و جغرافیایی ومدنی لازمست که این حکومت واحد جزو يك فدراسیون ایرانی و یاروسی باشد؟ خلاصه منافع نهضت توده ایران آنروز هرگز طرح شدن مسئله اتونومی آذربایجان را تقاضا نمی‌کرد. طرح این مسئله غیر از تقسیم نیروهای اجتماعی و اختلاف انداختن در بین افکار عمومی که جداً تقاضای يك تحول اجتماعی برای تمام ایران میکرد

فرقه خلق الساعه دموکرات

فائده‌ای نداشت. اگر در آذربایجان يك نهضت تمام معنی ایرانی باشمارهای کلی مربوط به همه جای ایران و با اجتناب از توسل به همه روشها و شمارهایی که موجب سوء ظن تجزیه خواهی میشد بوجود می‌آمد تمام ایرانیان از آن استقبال می‌کردند و آذربایجان را بار دیگر مانند صدر مشروطه کعبه آمال ملت تلقی میکردند و حتی این نهضت بفرض تمام معنی ایرانی بودن اگر از اوضاع بین المللی استفاده و از پشتیبانی يك سیاست شوروی با حسن نیت برخوردار بود باز هم مردم استقبال میکردند. چطور که خیلی هادئما کتبا و شفاه در تلگرافات از ولایات اظهار تعجب میکردند که چرا تقاضاها را مختص آذربایجان کرده اند و چرا اصلاحات، ایران را قابل تجزیه دانسته اند. اگر منظور انجمن های ایالتی و ولایتی است که همه جا باید تشکیل شود. ولی گوش فرقه دموکرات نسبت باین تقاضاها کربود. پیشه وری با تمام سازمان فرقه خودش تسا موقع مقاله نامه نفت که بعدها از آن صحبت میکنیم از استقلال ایران بحث می‌کرد ولی کلمه تمامیت را اصلا بر زبان نمی‌راند همانطور که توده ایها امروز از تفوه به ملی شدن نفت سراسر ایران یعنی به قسمت شمال آن مخصوصا خودداری میکنند. اما اغلب روشنفکران اعم از کارگران و یا کارمندان عضو حزب توده در مدافعه از فرقه دموکرات شفاه و کتبا از تمامیت ایران بحث می‌کردند و می‌خواستند ثابت کنند که پیشه وری تجزیه خواه نیست. ولی این تفسیر در عمل همانطور که گفتیم از طرف پیشه وری تا موقع امضا شدن مقاله نامه نفت باشوروی قبول نبود و تمام اعمال و افعال و اقوال نشان میداد که قدمهای اولیه برای تجزیه آذربایجان از ایران برداشته می‌شود و سرحدات کم‌رکی و اقتصادی درست می‌شود. آیا پیشه وری و رهبران توده و گردانندگان صحنه های سیاسی که پیشه وری ها اکثر آن بودند نمیفهمیدند که پیش کشیدن مسئله اتونومی آذربایجان ملت ایران و افکار عمومی را از آنها متنفر میکند؟ چرا، می‌دانستند و خوب هم میدانستند ولی آنها به قدرت بریطانیا و امریکا و هیئت حاکمه ایران خیلی بیشتر از افکار عمومی ایران اهمیت می‌دادند و میخواستند صریح و روشن بآنها حالی کنند که ما به نفت شمال و نفوذ در آذربایجان قناعت میکنیم و با نفت جنوب و حکومت بقیه ایران فعلا کاری نداریم. مسئله، مسئله نهضت و آزادی و سر نوشت طبقه سوم نبود، مسئله عبارت از تقسیم غنایم بعد از جنگ بود و رهبران توده و فرقه طوطی صفتان پس پرده بودند.

رهبران توده در قسمتی از شمال و جنوب سازمان حزبی نداشتند

وبه وجود شورای متحده که جنبه بین‌المللی داشت قناعت ورزیده
و از لحاظ حزبی تقسیم ایران بـمـنطقه نفوذ را شناخته بودند

در مقالات سابق نشان دادیم که رهبری حزب توده از بدو تشکیل حزب دائمی
احتیاجات و مقتضیات اجتماعی و منافع حزب و زحمتکشانش را فدای مقتضیات سیاست
روزمره شوروی میکرد. پشتیبانی از فرقه دموکرات و نتایج حاصله از آن که تاج افتخار تمام
اعمال حزب توده محسوب میشد برای حزب توده ضرر به‌ای بود که پیش از آن و بعنوان يك حزب
ملت ایران و نماینده زحمتکشانش ایران هرگز قد علم نکرد و اگر پس از افتتاح آذربایجان در
ظاهر باز حزب توده مطابق روش سابق رونقی پیدا کرده بود تنها نتیجه تقویت عمده یکی
از جناحهای هیئت حاکمه بر علیه جناح دیگر بود که بطور موقت آن رونق ظاهری را
بآن بخشید.

سابقاً گفتیم که با پیدایش فرقه در آذربایجان نقش رهبران حزب توده اگر
بکلی از بین هم نرفت به‌عوامل درجه زوم تبدیل می‌شد. در ضمن عمل هم معلوم شد که
حزب توده برای تبلیغ و ترویج فرقه در نقاط دیگر ایران لازم و ضروری است. با
وجود اینکه حتی رهبران حزب توده بعد از زیادی از رهبران فرقه ایمان و عقیده
نداشتند و حتی در زمان عضو بودن آنها در حزب با آنها را اخراج کرده بودند و با
در خیال بر طرف کردن مفتضح‌ترین آنها بودند مذلک روزنامه‌های ارگان حزب
و اتحادیه و غیره با پیروی از سیاست قضا و قدر مانند عکس سران فرقه را می‌بایست
با تجلیل و احترام منتشر کنند و از اتونومی آذربایجان و از وزراء آنها پشتیبانی
کنند.

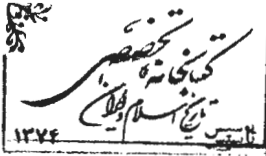
رهبری حزب توده بخلاف عقاید و افکار عمومی حزب حتی اجازه کوچکترین
انتقاد دوستانه را از فرقه نمیداد. با وجود اینکه رهبران فرقه دائماً از رهبران حزب
توده انتقاد میکردند و با سوء ظن به توده آنها نگاه میکردند مذلک رهبران حزب
توده اگر انتقاد از خودشان را در مواردی تحمل میکردند انتقاد از فرقه را غیر قابل بخشایش
دانسته و در تقرب به عمال درجه دوم فرقه به‌مدیگر پیش دستی میکردند زیرا در آن
موقع فرقه نزد بیگانگان تقرب بیشتر داشت و رهبران توده خواهی نخواهی از آنها
تعلق میگفتند. رهبری حزب توده در تمام مدت حتی يك سعی و کوشش برای حکمیت
ما بین حکومت مرکزی و فرقه دموکرات نکرد و تا دقیقه‌ای که سفیر شوروی از نخست
وزیر وقت مقاله نامه نفت را دریافت نکرده بود و از اتونومی آذربایجان در ظاهر
صرف نظر نکرده بود رهبران حزب توده همچنان مانند کاسه گرمتر از آتش از اتونومی
تام و تمام فرقه دموکرات آذربایجان پشتیبانی میکردند.

تنها پس از آنکه «خواستنه‌های خلق‌های وسیع و پیشتاز ملت آذربایجان»
یعنی خود مختاری آذربایجان از طرف دیپلمات بیگانه بقیمت مقاله نامه نفت فروخته
شده بود رهبران توده این پیش‌آمد را مانند همیشه تبریک گفته و بفال نیک گرفتند. این
آقایان دیگر توضیح ندادند که اگر اتونومی آذربایجان صحیح بود چرا یک‌دفعه پس از

صرف نظر کردن يك سفیر آنها هم صرف نظر کردند و اگر غلط بود چرا از اول از آن پشتیبانی میکردند. این آقایان متأسفانه حتی اینقدر شخصیت و لیاقت نداشتند که اقلاً واسطه و یا حکم و یا دلال این معامله قرار بگیرند. یعنی اگر اینها واسطه میشدند که اقلاً صرف نظر کردن فرقه از اتونومی بوساطت حزب توده و بنفع حزب تمام شود باز هم چیزی بود ولی سیاستمداران و سفرای بیگانه این افتخار را برای هیئت حاکمه قائل شده و برای سران توده تنها عنوان تحریک کننده درجه دوم برای اجرای معامله را قائل بودند.

بطور خلاصه در زمانی که ما از آن بحث میکنیم وضعیت ایران و موقعیت هیئت حاکمه از طرفی و رهبران حزب توده از طرف دیگر اینطور بود: هیئت حاکمه بنمایندگی از طرف دول استعماری غربی و وظیفه ای غیر از حفظ حالت حاضر نداشت و به همین مناسبت حفظ حالت ظاهر را میتوانست بنام میهن دوستی قالب بزند. از طرف دیگر رهبری حزب توده در عمل برای الفاء امتیازات بیگانگان و طرد استعمار یک عمل جدی انجام نمیداد و اگر تحریک و تهدیدی بر علیه استعمار غربی میکرد برای این بود که در عمل با بند و بست با هیئت حاکمه امتیازات مشابه برای شوروی تحصیل کند و لسی عملاً در حوزة شرکت نفت انگلیس سازمان حزبی تشکیل نمیداد و از منحل شدن کمیته ایالتی حزب توده آذربایجان نه فقط اظهار تأسف نمیکرد بلکه از منحل کنندگان آن تعریف و تمجید می کرد و تنها بوجود شورای متحده در جنوب و شمال قناعت میکرد. رهبری حزب توده از لحاظ سازمان حزبی تقسیم ایران را به منطقه نفوذ در ضمن سازمان خود عمل کرده بود و بقسمتی از ایران اکتفا کرده بود که مورد منازعه دنیروی مقتدری که برای خود منافعی در ایران قائل بودند نباشد.

موقعی که در هندوستان و پاکستان و ایرمانی و اندونزی و غیره نیروهای ضد استعماری مشغول نبرد و تحصیل استقلال بودند این سران توده که رهبران کشورهای نامبرده را هنوز هم عامل استعمار معرفی میکنند بچه کاری مشغول بودند؟ ما از پیروان فریب خورده ولی با ایمان اینها تقاضا میکنیم که از رهبران خود سؤال کنند شما که بجهت ملی ابراد میگیرید که برای چند شلینگ با شرکت چانه میزنند شما چکار کردید؟ اگر گفته که ما در جنوب سازمان حزبی دادیم، دروغ میگویند آنها از دادن سازمان حزبی هم خودداری کردند. سازمان شورای متحده تماماً بسا ابتکار رهبران محلی بوده کوچکترین ابتکاری غیر از جلوگیری از اعتصاب از طرف رهبران حزب توده بعمل نمی آمد و از تشکیل سازمان حزبی در آنجا بکلی صرف نظر شد تا باعث سوءظن انگلیسها نشود. وانگهی از آنها پیرسید با تشکیلات آن نیرومندی شورای متحده که وجود داشت چرا در موقع مناسب برای الفاء بی قید و شرط امتیاز اقدامی نکردید؟ غیر از این جواب نمیتوانند جواب دیگری بدهند که: آنوقت ما مشغول دادن نمایشات برای تحصیل امتیاز نفت برای شوروی و تأمین خود مختاری آذربایجان بودیم امکان مبارزه با استعمار دیگر وجود نداشت.



رهبرانی که رهبری نمیگرددند و همیشه دنبال جریانات بودند

پس از امضا شدن مقاله نامه نفت بین نخست وزیر وقت و سفیر شوروی و حل شدن موقتی وضع آذربایجان و تبدیل شدن مجلس بزرگ وطنی ملت آذربایجان بکمیته ایالتی و تعیین شدن استاندار از طرف حکومت مرکزی رهبران توده تصور میکردند وضعیت آنها محکم شده است. از مختصات رهبری حزب توده این بود که آنها جریانهای حزبی و سیاسی را هرگز رهبری نمیکردند و عادت کرده بودند که در دنبال جریان بروند. عدم ابتکار در رهبری همانطور که سابقا اشاره کردیم اولاً مربوط بیک حالت روانشناسی مشترک در اغلب رهبران توده یعنی حس حقارت و عدم اطمینان از خود بود ثانیاً علت عمده دیگر تفسیر غلطی بود که از همکاری بین المللی زحمتکشان کرده و تصوری کردند که حتی در جریانهای مربوط بایران باید منتظر بود و دید که چه سیاستی اتخاذ میشود تا از آن پیروی کرد.

در آن روزها رهبران توده میتوانند برای اشخاص کوتاه بین استدلال کنند که رو بهمرفته نتیجه جریانهای بنفع آنها بوده است و بنا بر این صحت این اعتماد کورکورانه را نسبت بجریانی که آنرا بین المللی مینامیدند ادعا کنند.

رهبران توده مطابق معمول در دنبال جریان ولی این بار در دنبال جریانی میرفتند که یکی از جناحهای هیئت حاکمه برای سرنگون کردن آنها بوجود آورده بود. لازم آمده بود که حکومت وقت ایران آنی حزب توده را بلند کند و بالا ببرد و بدست آنها مجلس چهارده را بدون دادن رأی عدم اعتماد تعطیل کند و با وعده و وعید برای انتخابات آینده آنها را مشغول کند و حتی مدتی چند وزیر از آنها را در کابینه قبول کند و در عین حال وسائل از بین بردن آن حزب را اغلب بوسیله خود رهبران حزب توده و با همکاری آنها تهیه ببیند.

رهبران حزب توده باندازه ای بدنبال روی در جریانات عادت کرده بودند و باندازه ای مست و مغرور از باده موقعیت شرکت در حکومت بودند و باندازه ای این فکر در آنها تقویت یافته و وجود فرقه دموکرات را ضامن بقای خود میدانستند که علی رغم افکار عمومی حزب که دائماً در حال اعتراض سیاست رهبری حزب بود در پیمودن راه غلط اصرار و ابرام میکردند.

پرواضح است که قبول شدن سیاست منطقه نفوذ ابدأ سازش با شرکت حزب توده در حکومت نداشت و این شرکت در حکومت تنها یک وسیله اغفال و یک سوء استفاده از رهبران توده برای تقویت موقعیت جناحی از هیئت حاکمه و در عین حال ضربه زدن بحزب توده بود. رهبران توده نباید این مسئله را دلیل افتخار خود بشمارند که نهضت قلابی جنوب و سایر اقدامات انگلیسها برای برانداختن و ذرای توده بود. زیرا این سیاست سیاستی بود که خود رهبران توده دائماً آلت اجرای آن سیاست بوده اند یعنی سیاست تحمل کردن انگلیسها در جنوب و تهیه وضع مشابه و قویتر در شمال برای شوروی. پس از قبول کردن این سیاست از طرف رهبری حزب و پس از آنکه رهبران توده در عمل خود را عامل بلا اراده سیاست شمال معرفی کرده بودند

رهبرانی که رهبری نمی‌کردند

پرواضح بود که امکان در دست گرفتن و یا شرکت مؤثر در حکومت مرکزی سلب شده بود. انگلیسها از اول از سیاست لاکزیت در ایران دفاع می‌کردند و با فرقه دموکرات که کمیته ایالتی آذربایجان را داشته باشد مخالفت جدی از خود بروز ندادند البته مشروط بر اینکه بهمان جا قناعت شده و بوسیله حکومت مرکزی سعی و کوشش در اعمال نفوذ در جنوب بعمل نیاید.

اگر رهبری حزب توده همان سیاستی را که امروز جبهه ملی نسبت بشرکت نفت تعقیب می‌کند همان وقت تعقیب کرده بود و اگر با اغفال نیروهای اجتماعی ایران مناسب ترین موقعیت تاریخی را از دست نداده بود و اگر عوض آلت بلا اراده شدن رهنمای سیاست دوستانه شوروی در ایران می‌بود همانطور که اصول صحیح همکاری بین‌المللی زحمتکشانش تقاضا دارد استقلال خود را در تامین منافع ملت ایران فدای دیگران نکرده بود و در عین حال دوستی شوروی متکی باصل متساوی الحقوق بودن دو دولت را نیز بدست آورده و روابط خود را با دول غربی روی شناختن منافع مشروع آنها در ایران برقرار می‌ساخت در عین اینکه می‌توانست منافع غیر مشروع آنها را از قبیل امتیاز نفت و غیره الفاء کند و منافع مشروع ایران را نیز در آن کشورها حفظ نماید. زیرا موفقیتی که امروز جبهه ملی می‌تواند بدست آورد آنروز خیلی آسانتر بود البته مشروط بر اینکه وقت و نیروی عوامل اجتماعی برای الفاء امتیازات و منافع نامشروع بیگانگان صرف میشد نه برای تهیه منافع نامشروع مشابه. بطور خلاصه باید تصدیق کرد که برکناری وزرای توده و شکست متعاقب سیاست رهبری حزب نتیجه منطقی سیاستی بود که خود آنها آلت اجرای آن سیاست بودند.

شهریور برای هیئت حاکمه

و ۲۱ آذر برای هیئت حاکمه حزبی توده و فرقه

آخرین رهبر بزرگ حزب توده در روزهایی که هنوز بمقام رهبری نرسیده بود اصطلاح هیئت حاکمه حزبی را بدهانها انداخت و افکار عمومی حزب نیز این اصطلاح را پسندید و در دومین ۲۱ آذر تاریخی همان سر نوشت پرافتخار! برای رهبران توده و فرقه یعنی هیئت حاکمه حزبی در تاریخ نوشته شد که در شهریور تاریخی برای هیئت حاکمه ایران نوشته شده بود. وقایع آذر و شهریور از لحاظ مقایسه هیئت حاکمه دولتی و هیئت حاکمه حزبی از هر جهت هم آهنگ بود.

سازمان وسیع و متظاهر حزب توده مشهور به متشکل بودن بود ولی در عمل کاملاً بی پایه بود و مضرت‌ترین عنصرها در پست‌های مسئولیت دار سر نوشت مفید ترین عناصر حزبی را در دست داشتند. بهمین مناسبت پس از شکست آذربایجان کاملاً درهم ریخت و از نیروی بآن عظیمی در موقع تاریخی کوچکترین استفاده امکان پذیر نشد.

صرف نظر از آنکه عدم توانائی رهبران حزب از نیروی تشکیلاتی مربوط به سست بودن پایه های تشکیلات بود در عین حال مربوط به هدف سیاست و روش سیاسی بود که رهبری داشت. ما از انتقاد جنبه تشکیلاتی صرف نظر کرده و تنها روش سیاسی رهبری توده را در خطرناکترین موقع برای سازمان یعنی موقع حرکت نیروی مرکزی به آذربایجان مورد مطالعه قرار میدهیم. مادر این مطالعه هدف سران توده و فرقه را از لحاظ صحت و سقم آن مورد تجزیه قرار نمیدهیم و شبیه را قوی گرفته فرض میکنیم (فرض محال محال نیست) هدف صحیح بود ولی رهبری حزب توده که تا آخرین لحظه ورود نیرو به آذربایجان و فرار مفتضح سران فرقه جدا پشتیبانی از آنها کرده و دولت مرکزی را تهدید میکرد لازم بود که از نیروی فرقه باخبر باشد، از روحیه نیروئی که باید پشتیبان فرقه باشد و از روحیه مردم نسبت بآنها مطلع باشد. می بایست از وضعیت سیاست‌های خارجی نسبت به فرقه دموکرات آذربایجان مطلع باشد. و از مجموع این اطلاعات بتواند روشی منطقی و سیاسی پیش بگیرد. این عوامل عواملی نبود که رهبری يك حزبی نتواند از آنها اطلاع پیدا کند و روش خود را روی آن بنا نهد. توده حزبی که این استحکام سران توده را در پشتیبانی از فرقه می دیدند خیال می کردند که لابد آنها اطلاعاتی دارند و مطابق سیاستی سر نوشت حزب را به سر نوشت فرقه دموکرات بسته اند. ولی در ضمن عمل به هر بی خبری واضح و آشکار شد که حتی يك درصد شانس موفقیت وجود نداشته و صد درصد شرائط شکست اقتضای آمیز وجود داشته. بعدها کاملاً واضح شد که رهبری حزب کوچکترین اطلاعی از وضع و سیاست فرقه نداشته و مانند همیشه بلکه بدتر از همیشه فقط در دنبال جریان سیر میکرد و منتظر بوده که به بیند عاقبت کار بکجام منتهی میشود. اگر رهبری حزب توده کوچکترین خاصیت و اولی ترین شرائط رهبری را حاضر بود، اگر باندازه هیئت حاکمه اقلا عرضه و لیاقت داشت بآسانی میتواند حساب کند که فرقه شانس موفقیت ندارد و بنا بر این فدا کردن حزب آنهم بیهوده برای فرقه بی فائده است. خوب بود رهبری حزب توده با اطلاع از وضع آذربایجان و با تماس گرفتن با اولیای فرقه دموکرات و حکومت مرکزی نقش حکم را بازی میکرد. آنوقت شاید حکومت مرکزی این

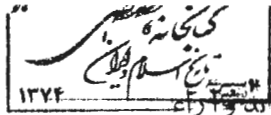
اندازه از تو خالی بودن توپهای فرقه مطلع نبود حتی ممکن بود کم و بیش و لااقل تا مدتی فرقه را هم رهبری توده نجات بدهد ولی در هر حال اولاً شکست سیاسی مفتضحانه برای خود ایجاد نمیکرد و حتی افتخار و سربلندی مربوط به عدم تجزیه آذربایجان را بحساب خود گذاشته و لااقل قسمتی از آبروی از دست رفته را باز پس میخزید و ثانیاً با این روش که بیشک موفقیت پیدا میکرد از يك خونریزی بیهوده که اغلب درباره افراد بیچاره عملی شد جلوگیری می کردید. پر واضح است که منظور این نیست که چرا سیاست سران فرقه و حزب توده شکست خورد البته شکست خوردن دلیل عدم حقانیت نیست ایراد ما اینست که اولاً این شکست بفرض اینکه غیرقابل اجتناب بود لااقل برای حزب توده با آن افتضاح غیرقابل اجتناب نبود. در تاریخ مبارزات خیلی شکست های افتخارآمیز وجود داشته ولی هیچکس نمیتواند ادعا کند که شکست حادثه آذربایجان برای سران فرقه و سران توده افتضاحآمیز نبوده. اگر سران فرقه هم چاره ای غیر از تسلیم شدن بآن سرنوشت شوم که خود برای خود تهیه دیده بودند نداشتند لااقل حزب توده یعنی رهبران حزب راه حل خیلی منطقی داشتند ولی همانطور که سیاستمداران هیئت حاکمه در شهریور مانند کبک های برقی واقعیات را از نظر دور داشتند رهبران حزب توده هم مانند همیشه منتظر دست غیبی بودند که فرقه و آنها را نجات دهد. آنها در خودشان این استقلال و ابتکار را سراغ نداشتند که با در نظر گرفتن واقعیات غیر قابل انکار راه حلی که کمترین ضرر را داشت انتخاب کنند بلکه با تسلیم شدن در مقابل جریان حوادث مهلکترین ضربه را نه فقط به حزب توده زدند بلکه امکان سمی و کوشش مؤثر برای يك نهضت آزادی را مدت ها عقب انداختند.

بیان يك نهضت

يك فرصت تاریخی گمگشته

امیدها و آرزوهای بر باد رفته

پس از شهریور تاریخی سدی که در مقابل اراده ملت ایران وجود داشت شکسته بود ولی مردم و افکار عمومی از حالت جمود فکری ورخوت که در این سالیان درازدچار آن بودند بیرون نیامده بودند. بی حرکتی يك عادت و حالت نفسانی جدید برای آنها شده بود. عده معدودی که بنام حزب توده و در اطراف حزب جمع شدند کم کم مردم را از این رخوت و سستی رها و آزاد ساختند. بیاد آنان آوردند که آنها نه فقط برای حرکت و مبارزه آزادند بلکه اگر طالب زندگی بهترند به طی طریق مبارزه مجبورند. کم کم نیروهای اجتماعی در شهرها و کارخانه ها و مزارع آزاد میشد، حرکت در می آمد، نظم و نسق پیدا میکرد و پس از مدت کمی در شهرها و بالاخره صدها هزار بحرکت در می آمدند؛ از تمام اطراف و اکناف تلگرافات و پیام ها از آزاد شدن و بحرکت آمدن نیروهای عظیم اجتماعی حکایت میکردند. امیدها و آرزوهای میلیونها نهاد غنرت دیده بیدار شده بود و آنها بپاخاسته بودند. تمام ملت ایران برای يك رستاخیز عظیم اجتماعی برپاخاسته بود، این نیروهای بزرگ اجتماعی که در جنب و جوش بودند میبایست



برخورد عقاید و آراء

وارد مجاری صحیح اجتماعی گردند، میبایست تنظیم و تنسيق شوند و در راه هدفی که برای آن به جنبش آمده بودند بکار روند. ندای عدالت اجتماعی در سراسر ایران از دریای کنار خلیج فارس تا دریای خزر، از سواحل ارس تا هیرمند، از دور افتاده ترین کلبه دهقانی گرفته تا کاخ های سربلک کشیده طنین انداخته بود. بهترین فرصت تاریخی از لحاظ ملی و بین المللی برای از قوه بفعل آوردن اراده ملت پیدا شده بود. يك اصلاح ارضی وسیع و عمیق، تعدیل روابط مالک و رعیت و حتی بالاتر از آن رها کردن رعیت از قید عبودیت و تهیه زمینه برای آن امری بود که هیچکس جرات انکار آنرا نداشت. تنظیم امور صنعت، تهیه قوانین کار و تأمین معاش کارگران قوی بود که جملگی بر آن بودند. حوادث و وقایع تاریخی این فرصت را ایجاد کرده بود که این تقاضاهای احقاق حق نه بعنوان شعارهای پوچ و تظاهرات انسان منشانه توخالی از طرف خیرخواهان بیخبر و برکت داده شود بلکه فرصت تاریخی ایجاب کرده بود که حقداران شخصا حقوق بر باد رفته خود را مطالبه کنند و ضمان اجرای آن باشند. روشنفکران حزب توده يك مکتب اجتماعی به ملت عرضه داشتند میگفتند که این نیرو های عظیم اجتماعی باید تنظیم شود، باید از کادر موجود حداکثر استفاده شود، باید در عین حال کادر اجتماعی مجهز با معلومات اجتماعی تربیت گردد و تمام این نیروها با سرپرستی شریفترین و تربیت شده ترین مبارزان و مجاهدان در جهت هدف ملی بحرکت درآیند. ده ها هزار بنام معنی کارگر داغ نفرت دیده از مستحکمترین پایگاه استعمار پیاخته بودند و محکمترین دژ زحمتکشسان ملت ایران را در مقابل پایگاه استعمار بوجود آورده بودند. ملت ایران میخواست که از این نیروها برای استقرار حاکمیت سیاسی و اقتصادی ایران استفاده شود و تا فرصت فوت نشده اگر در بجهت جنگ نشد در اواخر آن، پس از خاتمه آن امتیازات بیگانه ملغی شود و عدالت اجتماعی بدست خود آنگاه که دچار بیعدالتی شده اند برقرار و ممیزی گردد. اینها همه ای از خواسته های ملت ایران بود که روشنفکران حزب توده هم آنها را می گفتند و فرموله میکردند

ولی رهبران حزب توده چکار میکردند؟

آنها در عمل با این خواسته های ملت سروکار زیادی نداشتند. آنها غارت شدن منابع ملی ایران را بنام تأمین مبارزه با فاشیسم توجیه میکردند، ارزهای ایران را طلاهای مارا به بیگانگان میبخشیدند و با چاپ شدن اسکناس و گرانی قیمت ها بنفع متفقین عزیز و ضرر طبقه سوم سکوت و آرامش پشت جبهه را تأمین می ساختند. در فرصتی که می بایست صدها هزار میتینگ دهنده در شهرها و میلیونها در سراسر کشور برای الغای امتیازات بکار روند زیر سر نیزه بیگانه این نیروها را برای تحصیل امتیازات نوین برای بیگانگان دیگر بکار میبردند. فرصت تاریخی کوتاه را که برای تنظیم سازمان حزبی و نیروهای اجتماعی میبایست بکار برند تا پس از فوت شدن فرصت با آن نیروها بتوانند امتیازات اجتماعی تحصیل شده را نگاهداشته و امتیازات تازه برای طبقات سوم تحصیل کنند آری این فرصتهای گران بها را برای تأمین نفوذ بیگانه در آذربایجان و برای دادن امتیاز نفت به آنها صرف میکردند. این وقت های گران بها و صفحات روزنامه را صرف تبلیغات برای پیشه وری ها و بی ریاها میکردند که خودشان نیز به آنان ایمان نداشتند. آنها از طرفی سازش کاری با هیئت حاکمه میکردند و از طرف دیگر تند رویهای بی موردی را محض عوام فریبی تحل میکردند که نیروهای اجتماعی متحد با حزب توده را در مبارزه بسا استعمار

برماند آنها از استعمار شیخ هولناکی ساخته و غلبه بر آنها با نیروی خلافت ملت ایران غیر ممکن جلوه میدادند.

رهبران توده عوض اینکه بهترین افراد حزبی و مجاهدان و مبارزان با ایمان را به مسئولیت‌های مهم بگمارند برای روپوشی افتضاحات خود فرصت طلبان و چاقوکشان و حتی مقتضحترین افراد مطیع و فرمانبر را به مجاهدان و مبارزان ترجیح دادند. بعضی سرکارگران و کنترات چپهای استعمارکننده را بر کارگران و بعضی ملاکین و کدخدایان حزبی را بر دهقانان ترجیح دادند. در جاهایی که قدرت بدست آوردند از ملاکین بزرگ حبوبات و برنج چیزی نگرفتند ولی از خرده مالکین که قوت لایموت داشتند برنج و غیره دریافت کردند. از میلیون‌ها پولی که در مازندران بنام حزب گرفتند نمن بخشی عاید سازمان حزبی نگردید و اینهمه بی آبرویی برای نهضت تهیه شد. آنها حتی از آخرین فرصت برای ادای نقش حکمیت و واسطه بودن بین مرکز و فرقه اذ دست رفته دموکرات استفاده نکردند و کور کورانه دردنبال سیاست و با بهتر بگوئیم بی سیاستی بیگانه رفتند و مهلکترین ضربه را با آزادی ملت و نهضت زحمتکشانش زدند.

پس از شکست افتضاح آمیز آذربایجان بیلان عملیات چند ساله رهبران حزب توده چه بود؟ بیلان عملیات چندساله هیئت حاکمه حزبی نهایت شباهت به بیلان عملیات هیئت حاکمه دوره بیست ساله در شهریور تاریخی دارد.

حزب در این تاریخ آنچه از نیرو و سازمان و آبرو و امیدواری و ایمان در گذشته بدست آورده بود تماماً اذ دست داده بود. سعی و کوشش عده‌ای از روشنفکران حزب برای نجات دادن آنچه قابل نجات بود در نتیجه وجود عیبی که باید علت العلل تمام عیب‌ها نامید بجائی نرسید. پس از آن همه میدانستند و امروز هم میدانند که باقیمانده حزب توده تنها برای روزی شانس موفقیت دارد که دردنبال نیروی بیگانه در موقع جنگ جهانی آینده سینه بزند. عملیات سران توده و فرقه برای هیئت حاکمه فراری شهریور این موقعیت و جسارت و جرأت را تهیه کرد که خود را نجات دهنده ملت اعلام کنند، این امکان را بوجود آورد که مجسمه ستار خان را بعنوان شعار و مجسمه آزادی بشکنند و بجای آن مجسمه‌ای بعنوان علامت دیکتاتوری خودشان بنشانند. در طی چندسال اخیر همواره حزب توده از فساد هیئت حاکمه و هیئت حاکمه از اقتضاح سران توده و فرقه برای تحکیم موقعیت خود استفاده و یاسوء استفاده کرده اند. در موقع قدرت حزب توده و فرقه مردم بگفتن دزد قدیم و در موقع قدرت هیئت حاکمه مردم صدرحمت به توده‌ایها فرستاده‌اند و اقما هم ایند تزوانتی تزهیم نیستند بلکه هر دو سنتز منافع بیگانه در ایران هستند که گاهی باهم می‌سازند و گاهی باهم درنبردند. خلاصه بیلان عملیات چند ساله نهضت برای حزب توده اتهام بیگانه پرستی و در باره سران آن استحقاق برای این نام و برای کارگران و دهقانان و روشنفکران امیدها و آرزوهای بر باد رفته است. ولی معذک ملت ایران بپا خاسته است و در شاهراهی که باید و شاید مبارزه را ادامه خواهد داد.

مجله سیاسی

کمیونستهای آلمان شرقی امروز با عده‌ای از سیاست بافان و سیاستمداران و عناصری همکاری و یاسمی و کوشش برای همکاری میکنند که کمیونستهای چک اسلواکی آن نوع عناصر را ریشه کن و محو و نابود میکنند.

این دوروش از طرف دو حزب کمیونست آلمان شرقی و چکسلواکی گرچه در ظاهر متناقض بنظر میرسد ولی در حقیقت دو مرحله متفاوت يك نقشه واحد و متحدالشکل است که تمام احزاب کمیونست نوع مسکو آنرا پیروی میکنند. جلب عناصر ملی و غیر کمیونست که امروز معمول در آلمان شرقی برای نفوذ در آلمان غربی است عملی است که دیروز در چکسلواکی نیز معمول بوده. ریشه کن کردن همان عناصری که امروز در چکسلواکی معدوم میشوند پس از تحکیم در آلمان شرقی و نفوذ در آلمان غربی (در صورت امکان که غیر محتمل است) با همان شدت و یا با شدت بیشتر در آلمان نیز اجرا خواهد شد. امروز در آلمان با میل و شهوت زیاد میخواهند بنشها و مازاریک های آلمانی پیدا کنند تا از وجود آنها بعنوان حکومتهای مجلل برای برقراری حکومت گوتوالد ها و کلیمنتس های آلمانی استفاده کند تا نوبت کلیمنتس ها و گوتوالدها نیز بنوبه خود برسد که اول منحرف و بعد جاسوسان فاشیستهای آنگلو امریکان اعلام شوند.

بطور خلاصه مراجعه بتاریخ برقراری رژیم کمیونستی نوع مسکو بطور واضح و آشکار نشان میدهد که روش اینگونه کمیونستها استفاده از يك عده سیاستمداران و لیبرهای احزاب دست چپ و افراد آزادیخواه و فرهنگ دوست غیر کمیونست است که بکمک آنها بحکومت برسند و موقعیت خود را مستحکم بکنند و اولین کاری که انجام دهند محو و نابود کردن همان عناصر باشد.

در ایران توده‌ایها با وجود اینکه بمناسبت فقدان يك همسایه دست نشانده از نوع بلغارستان و رومانی امید بموفقیت در زمان صلح ندارند معذک برای رسیدن به هدفهای نزدیکتر از روش استفاده از سیاستمداران مجلل استفاده کامل میکنند و متناسفانه در ایران بیشتر از هر کشور از این نوع افراد و اشخاص پیدا میشود که مجلل سیاسی واقع شود.

همانطور که در روابط جنسی و زناشوئی از اشخاص مجلل برای رسیدن به هدف بعنوان واسطه موقت بادلال استفاده میشود توده‌ایها نیز در سیاست برای رسیدن بمقصود، مقصودی که جدائی از آن برای آنها سه طلاقه بنظر میرسد از افراد و سیاستمداران مجلل بهترین استفاده و یا سوء استفاده را میکنند.

در جنب روزنامه‌های رسمی آن حزب پیوسته روزنامه و باروزنامه‌های مجلل دیده می شود که وظیفه و هدف آنها واسطه بودن برای رسیدن رهبران آن حزب به هدف نزدیک یادورشان است روزنامه‌های مجلل علاوه بر اینکه در سیاست و خط مشی عمومی از حزب توده پیروی میکنند در مواردی که انتشار دادن يك دروغ یا يك تهمت نسبت بر رجال ملی لازم می آید اقدام باین گونه تهمتها و افتراها که اسم مبارزه با استعمار و استثمار بآن داده میشود میکنند. روزنامه‌ها و یا رجال و سیاستمداران مجلل بعکس توده‌ای‌های معمولی میتوانند از یکطرف بطور واضح با هیئت حاکمه و از طرف دیگر با مراکز آزادیخواهی مطلق روابط خیلی صمیمانه داشته باشند. توده‌ایها که اتیکت بیگانه‌دانه و هر حرفی میزنند نظریه بیگانگان تلقی میشود از وجود روزنامه‌ها و افراد

نامبرده برای دادن شمارها و خط مشی‌هایی که مقتضی است بی‌طرفانه تلقی شود استفاده میکنند. در لِه‌ضت کذائی آذر با ایجان روزنامه‌ها و افراد محلل نقش خیلی موثر داشتند و همین‌طور در مسئله امتیاز نفت شمال.

سیاستمداران و نویسندگان محلل را از يك لحاظ میتوان بدو دسته متمایز تقسیم کرد: اولاً آنها تئیکه واقماً مردمان اصولی و آزادبخواه بوده و تصور میکنند که با این عمل خدمت بملت و میهن و آزادی میکنند ولی چون ایرادات اصولی بحزب توده دارند وارد آن حزب نشده ولی در جنب آن بخیال خود خدمتی مفید و اجتماعی انجام میدهند غافل از اینکه از جنبه اصولی فعالیت آنها درست برای مقاصد و هدفهای رهبران حزب توده که مورد ایراد و انتقاد آنهاست مورد سوء استفاده واقع میشود. دسته دوم آن عده سیاستمداران محلل هستند که مردمان اصولی نبوده بلکه نزدیک شدن بمراکز قدرت و کارچاق کنی سیاسی مذهب و مکتب آنهاست. اینگونه محللین سیاسی پس از مدت کمی در جنبه مخالف میروند ولی هر دسته برای خودشان هر گونه فکر میکنند و هر ارزشی دارند و یاندارند بیک نحو مورد استفاده و یاسو، استفاده رهبران توده قرار میگیرند. در مواردی از عنوان و وجهات آنها، در موارد دیگر از ارتباطات اجتماعی آنها و از انرژی و معلومات و هنر آنها و در موارد دیگر از بندوبست آنها برای رسیدن بهدفهای نزدیک و یادور سوء استفاده میشود. در هر حال محلل سیاسی بهر اسم و رسمی که میخواهد باشد مثلاً بعنوان روزنامه آزادبخواه و یا سیاستمدار دست‌چپ‌نما و یا متخصص «روابط فرهنگی» و یا متخصص «هواداران صلح» و یا «مخالف با آتش افروزان جنگ» در هر حال يك نقش کاملاً موثر برای رام کردن مردم خُمام و جوانان با حسن نیت به بیگانگان دارد. از وجاهت و هنر عده‌ای و از معروفتی به بیطرفی عده دیگر استفاده برای مهیا کردن بی‌خبران برای پیروی سیاست رهبران توده میشود. آن دسته از محللین سیاسی که فرصت طلبند گاهی بطمع چند ورق کاغذ برای روزنامه و گاهی برای تهیه زمینه سیاسی برای خود و گاهی برای تبرئه کردن خودشان مثلاً از شهرت بندجیمی بودن و گاهی برای تهدید هیئت حاکمه و نزدیکتر شدن بآنها و گاهی برای تلکه کردن مثلاً يك مقرری از هیئت حاکمه خود را کاملاً و یا جزاً تحت اختیار پیش تازان خلق‌های وسیع قرار می‌دهند. و قتی که بعضی از این محللین یا بمناسبت اینکه خود را جای دیگر می‌فرشند و یا بالعکس برای اینکه شخصیت آنها اجازه پیروی بی‌چون و چرا از رژیم‌سورها را نمی‌دهد بکمک روزنامه‌های محلل دیگر با اصطلاح کوبیده می‌شوند. این روزنامه‌های محلل کوبنده غافل از اینند که يك روز دیگر خودشان با همان روش تهمت و افترا کوبیده خواهند شد. هر خواننده مطلع از اوضاع و احوال بدون کمک ما با آسانی می‌تواند مواردی را پیدا کند که بعضی محلل‌های سیاسی که مدتی آت و وسیله برای متهم کردن شخصیت‌های ملی مثلاً جبهه ملی بودند پس از مدتی خود مورد همانگونه اتهامات و افتراها قرار گرفته‌اند که خودشان رواج دهنده آنگونه تهمت‌ها و افتراها بوده‌اند. بعضی از محللین سیاسی گاهی بمناسبتی مثلاً بعنوان گذاردن چند صفحه موزیک «فرهنگی» در رادیو و یا فعالیت‌های «روابط فرهنگی» و یا فعالیت ژورنالیستی و غیره بنوائی می‌رسند و یا اقلاً بمناسبت دعوت‌هایی شکمی از عزا درمی‌آرند و خود را به‌نمن بخش فروخته و عده‌ای را بهمین قیمت گمراه می‌سازند. عده‌ای از محللین سیاسی خیالات خامی برای خود پرورده‌اند و برای خودشان نزد پیشتازان خلق‌های وسیع نقشی قائل می‌باشند. آنها صرف نظر از اینکه در نتیجه تلقینات و

تبلیغات سران توده حساب غلطی کرده اند و موفقیت زود و آسانی برای اربابان خود قائل شده اند دچار اشتباه دیگری هم هستند و آن اینست که محملین درد دستگاه اربابان خود هیچ نقش موثری ندارند و از اولین قربانیان دستگاه آنها می باشند. اگرچشمی برای دیدن و گوشی برای شنیدن و مغزی برای فکر کردن دارند خوب است از موارد شبیه تاریخ بعد از جنگ عبرت بگیرند.

دوست شوروی

بیان يك نهضت چند ساله را در موقعیتی که از لحاظ زمان و مکان مناسب ترین فرصتها بود دیدیم. توده ایها نه فقط در افکار پیروان خود بلکه کم و بیش در افکار دیگران نیز می خواهند این گونه تاثیر کنند که فدا کردن مقتضیات اجتماعی ایران و منافع طبقات زحمتکش به منافع و مقتضیات بزرگترین دموکراسی جهانی که تنها دژ نیرومند پروله تاریای جهانی است نه فقط مجاز بلکه لازم و ضروری است.

آنها با تعبیر خاصی که از همکاری و از افکار بین المللی میکنند اینگونه فداکاری های محلی و موقتی را برای جریان بزرگی که بگفته آنها منافع زحمتکشان تمام جهان را بزودی به بهترین وجه تامین خواهد کرد لازم و ضروری می شمارند. بیش از اینکه صحت و یا سقم و ارزش و درجه و میزان تطبیق این دعاوی با واقعیت مورد بحث قرار گیرد لازم است بطور مقدماتی يك مسئله روشن شود و آن عبارت از تعریف های متفاوتی است که برای «دوست شوروی» و «انٹی سویت» جود دارد.

عده ای از مزدوران شوروی تعریف خاصی برای «انٹی سویت» قائل شده اند. و متأسفانه این تعریف در عمل از طرف خود شوروی ها نیز پذیرفته شده که در همه موارد با حقیقت وفق نمیدهد و در عمل و مطابق تعریفی که ما مردم از دوستی داریم تعریف «انٹی سویت» آنها شامل عده ای از دوستان شوروی نیز میشود. این عده با روش ها و وسائلی که پیدایش حزب دموکرات آذربایجان و پیروی سران توده از آن يك پیش درآمد و یا پیش پرده از آن روشها بود برقراری اصولی را که در شوروی معمول است در ایران و در همه جا تبلیغ کرده و با سوء استفاده از يك سلسله افکار مترقی اجتماعی می خواهند کشور را بوضعی دچار کنند که کوچکترین شباهت با آن افکار مترقی فرضی ندارد و هر کس سعی و کوشش برای مبارزه با این امر میکند فوری او را «انٹی سویت» معرفی میکنند. اگر منظور از ضد شوروی این است که عده و یا مقامات و یا دولتهائی وجود دارند که مایلند رژیم اجتماعی سويتها در خاک اتحاد جماهیر شوروی واژگون شود و یا آنها تیکه می خواهند این تمایل خود را بنحوی از انحاء و یا بسا مداخله مسلحانه عملی سازند باین معنی مانه فقط ضد شوروی نیستیم بلکه کاملاً دوست شوروی هستیم. حتی در هیئت حاکمه ایران و مابین آنها تیکه مزدوری اجانب را قبول کرده باشند کمان نمیکنم اینگونه تمایلات طرفداران زیاد و جدی داشته باشد. زیرا صرف نظر از افکار دست چپ که مابین روشنفکران و طبقات متوسط و سوم شیوع دارد جنسگی که هدف آن واقعا ضد شوروی باشد بزرگترین خطرات تاریخی را برای همه چیز ایران در بر خواهد داشت. بنابراین هر ایرانی عاقل با هر گونه تمایلات و یا نهضت ها و یا توطئه ها که هدف آن واژگون کردن و یا ضعیف کردن رژیم شوروی از راه ایران در داخله آن کشور باشد جداً متعالف بوده و میل دارد که با عده مداخله کلیه جهانیان در امور داخلی

شوروی محیط صلح و آرامش بین‌المللی محفوظ باشد تا ایرانیان بتوانند بوضع تأسف آور خود سر و صورتی بدهند. اگر عده‌ای پیدا شوند که باین معنی ضد شوروی باشند و واقعا بخواهند ایران را مبداء تجاوز ضد شوروی قرار دهند ماجداً با آنها مبارزه میکنیم ولی اگر منظور از اتنی سویت مقاومت در مقابل حوادثی از نوع تجربه پیشه وری است اگر ما بخواهیم زمینه‌سازی های تئوریک و ایدئولوژیک را که منجر به حوادث شبیه آذربایجان باید بشود خنثی سازیم و اگر ما فکر جوانان خود را بخواهیم در باره مسائل اجتماعی روشن کنیم و اگر در باره نمونه‌وسر مشقی از زندگی اجتماعی که پیروان و توجیه‌کنندگان پیشه‌وری به جوانان ماعرضه می‌دارند بحث کنیم و آقایان اسم اینرا ضد شوروی بگذارند ما با این تعریف موافقت نداریم. ما اشم این عمل را ایران دوستی می‌گذاریم که در عین حال کوچکترین منافاتی با افکار بین‌المللی ندارد. ما اطمینان داریم که نه فقط اکثریت عظیم ملت و جوانان روشنفکر ماحتی بود و چند صد آنها یکیکه فریب‌رهربان توده را خورده‌اند اگر از تفسیر و تعبیر خوابی که برای آنها دیده شده مطلع گردند بر خودشان و ملتشان خواهند لرزید.

کلیه ایرانیان میل دارند که اگر به سوسیالیسم ایمان دارند بدست خود و به نیروی خود آنرا بوجود آورند زیرا در غیر این صورت سوسیالیسم معنی ندارد. ما نمیدانیم چرا عده‌ای می‌آیند روش زندگی اجتماعی خود را که نمونه و مزه آنرا در آذربایجان و مازندران، ملت ما کمی دیده و چشیده است تبلیغ و ترویج میکنند و سلطه سیاسی و اقتصادی یک دولت بیگانه را ترویج میکنند و اسم اینرا ضد ایرانی نمیگذارند ولی مقاومت روشن-فکران ایرانی را در مقابل نفوذ پیشه‌وری ها و توجیه‌کنندگان اوضد شوروی می‌نامند. ما که یک ملت کوچک و متأسفانه از برکت هیئت حاکمه منحنی ضعیف هستیم از صمیم قلب مایل بدوستی دولت و ملت بزرگ و نیرومند شوروی هستیم ولی دوستی دولت متساوی الحقوق، یک دوستی که تعریف آن دوستی برای هر دو طرف گرچه یکی قوی و دیگری ضعیف باشد قابل قبول باشد.

تجربیات جنگ جهانی اخیر نیز این حقیقت تاریخی را تأیید کرده است که آن نوع دوستی دولت ضعیف با دولت قوی که لازمه اش تسلیم دائمی اولی در مقابل دومی باشد منجر به اتحاد کامل میشود که ما آنرا آکل و ما کول اصطلاح میکنیم. ما از اتحاد و دوستی این نوع بیزاریم و مصمم هستیم ملتی آزاد و مستقل در خانواده ملل بشری باقی بمانیم، ما باید از لحاظ سیاست خارجی آنگونه نهضت‌ها و جریان های جهانی را جستجوی و تقویت کنیم که آزادی و استقلال و حکومت مردم بر مردم را در عمل، نه در حرف و مرانامه و روی کاغذ، محترم می‌شمارند.

ما از صمیم قلب مایل هستیم که دولت نیرومند شوروی به عمران و آبادانی کشور عظیم و وسیع خود اکتفا ورزد و بهترین روابط دوستانه متکی با اصول تساوی ملل بزرگ و کوچک را با ایران ایجاد کند. ولی در عین حال ما نباید ناظر باشیم که فکر جوانان ما مسموم شود و میهن دوستی و ملت خواهی که خود جزء لاینجزای افکار سوسیالیستی و دست چپ است بعنوان انحراف از جاده سوسیالیسم تلقی گشته و جوانان ما را در جاده بیراهه سیر دهند و بخطر دچار سازند و آنها موقعی متوجه خطر شوند که کار از کار گذشته باشد.

ما هم مانند اکثریت بزرگ توده های ملت ایران آرزو داریم که تجربیات تاریخی اخیر جهان تحولاتی در روش و فکر زمامداران شوروی و رهبران بزرگ حزب

نیرومند بلشویک بوجود آورد و آنها را متوجه سازد که از سیاست تحصیل امتیازات اقتصادی دست اندازی بآذربایجان و غیره مجدداً بهمان سیاست دوستانه و بشرخواهانه صدر انقلاب اکتبر توسل جویند یعنی بایروی از سیاست الغاء امتیازات اقتصادی و حقوقی و سیاسی که متکی باصول زور و قدرت بود برگردند و مانند آنوقت قلوب تمام ایرانیان را مسخر سازند و شرایط يك دوستی بی شائبه را ایجاد و آنها مطابق آمال ملت ایران و شوروی امسكان پذیر سازند. در این صورت ما از فرهنگ و ادبیات و موزیک و سایر هنرهای ملت بزرگروس و از تجربیات اجتماعی و علمی ملل شوروی بهتر خواهیم توانست استفاده کنیم و از دوستی ملت و دولت شوروی برخوردار باشیم.

انقلاب اکتبر

واهمیت تاریخی آن و تحولات بعدی

یکی از محققین تاریخ فلسفه عقیده دارد که انقلاب فوریه روسیه يك انقلاب بدون نقشه بود ولی از لحاظ تاریخی انتظار آن میرفت. اما بنظر ما انقلاب اکتبر از روی نقشه بود ولی این انقلاب يك ضرورت اجتماعی غیر قابل اجتناب در آن زمان نبود یعنی شخصیت و نبوغ لنین يك واقعه تاریخی را که برای آینده ضروری بود مطابق نقشه زودتر از موقع از دنیای امکان بعالت فعل در آورد. البته تمییر این محقق را نباید اینطور تلقی کرد که انقلاب سوسیالیستی يك ضرورت اجتماعی نیست، امروز دیگر برای هیچ شخص آشنا بجریان تاریخ شکی باقی نمانده است که نشوونما و تکامل صنعت خواهی نخواهی ملی شدن تولید و توزیع را تقاضا میکند و بدون توسل باین چاره اشکالات غیر قابل حل اجتماعی بوجود میآید که غلبه بر آنها بدون يك تحول سوسیالیستی غیر ممکن است؛ بلکه منظور اینست که اگر شخصیت لنین و حزبی که او بوجود آورده بود با آن مشخصات وجود نداشت انقلاب اکتبر ممکن بود مدتی که برای ما زیاد و برای تاریخ کم است عقب بیافتد. نبوغ و دهاء لنین در ایجاد حزب بلشویک و رهبری عالمانه نهضت کارگران و دهقانان نه فقط تاریخ روسیه و اتحاد جماهیر شوروی بلکه تاریخ تمام بشر را در تحت تاثیر خود قرارداد. این مختصر گنجایش شمارش تاثیرات و اهمیت انقلاب اکتبر را برای دنیای غرب و شرق ندارد. بطور خلاصه میتوان اعلام کرد که بزرگترین واقعه تمام ادوار تاریخ بشر بوده و هیچ واقعه مهم اجتماعی در عصر حاضر نمیتوان پیدا کرد که در تحت تاثیر این واقعه تاریخی قرار نگرفته باشد. انقلاب اکتبر و دنباله موفقیت آمیز آن نشان داد که فرضیه های سوسیالیسم حتی در يك کشور عقب مانده ممکن است عملی گردد. با این آزمایش عظیم تاریخی معلوم شد که فرضیه های سوسیالیسم آنطوریکه عده ای میگفتند تخیلات نبوده بلکه جنبه علمی دارد و با عمل نیز قابل تطبیق است. انقلاب اکتبر نتیجه تئوریها و اصولی است که از تمدن غربی ناشی شده ولی اولین میدان عملی جدی خود را در شرق پیدا کرده است. اگر اولین انقلاب سوسیالیستی آنطوریکه انتظار میرفت در يك کشور غربی که از لحاظ صنعتی از مترقی ترین کشورها باشد بعمل میامد بی شک وضع نهضت بین المللی کارگران و نمونه و سرمشقی که از يك دولت سوسیالیستی نوزاد بعالمیان عرضه می شد تفاوت فاحش با وضع فعلی داشت. اگر عوض روسیه و کشورهای عقب مانده تابع

روسیه يك انقلاب سوسیالیستی مثلا در آلمان و یا فرانسه و یا انگلستان صنعتی بوجود آمده بود شك نیست که دولت سوسیالیستی نوزاد دارای شکل کاملا متفاوت از اتحاد جماهیر شوروی فعلی بود. مخصوصا تحولات پس از مرگ لنین تاثیر فراوانی در نتایج حاصله از انقلاب اکتبر بعمل آورده است. این نکته کاملا شایان توجه و دقت است که پس از انقلاب اکتبر در کشورهای عقب مانده آن روز که امروز با اتحاد جماهیر شوروی موسوم اند باز هم انقلابات سوسیالیستی در کشورهای از نوع ممالک بالکان بوقوع پیوست که برخلاف انتظار مکتب سوسیالیسم از لحاظ صنعتی عقب مانده تر بودند. اگر کشورهای بالکان را که فلاحتی بودند بنسبته اشغال شدن از طرف ارتش سرخ استثناء کنیم باز هم کشور چین که بیشتر کشاورزی است و از لحاظ صنعتی قابل مقایسه با دنیای غرب و امریکا نیست مستقیا با نیروی خود و تقریبا بدون کمک ارتش سرخ انقلاب سوسیالیستی بوجود آورد. آزمایش تاریخ نشان داد که شکل کمونیسم کنونی کشور های عقب مانده کشاورزی را آسان تر از کشورهای صنعتی مترقی می تواند تحت سلطه خود در آورد. نتیجه انقلاب اکتبر خواهی نخواهی علامت و نشانه و مختصات ملت روس و ملل دیگر عقب مانده اتحاد جماهیر شوروی را منعکس میسازد. اهمیت و عظمت تاریخی انقلاب اکتبر نباید این اشتباه را ایجاد کند که ملل دیگر مجبور باشند عین آن اصول و جزئیات و یا خیلی از کلیات را عینا تقلید کنند تا چه رسد باینکه ملل دیگر مجبور باشند که از دستورات و ارثین انقلاب اکتبر فرمان ببرند.

مناسفانه تحولات اخیر و مخصوصا تحولاتی که پس از فتح ستالین گراد و پیروزی برلین پیش آمده يك وضع غیر قابل تحمل برای آزادبخواهان و احزاب مترقی کشورهای غیر شوروی فراهم آورده است.

برای آزادبخواهان و احزاب مترقی و انسانهای اجتماعی کشورهای غیر شوروی اینطور اعلام میشود که اگر اصول لنینیسم و ستالینیسم را قبول نکنند از لحاظ نهضت جهانی کارگران مرتد خواهند بود.

اینها يك «ایسم» به لنین اضافه کرده و بتخیال خود از لنینیسم يك مکتب جهانی بوجود آورده و انتظار دارند که مثلا احزاب مترقی آلمان و انگلستان و فرانسه و غیره پای خود را درست روی همان جای پائی بگذارند که و ارثین انقلاب اکتبر گذاشته اند و حالا هم پیروی از آنرا صلاح تشخیص میدهند. هیچ توجه باین حقیقت نمیشود که لنین مکتبی بوجود نیاورده است بلکه نبوغ و دهاء لنین در این بوده که یکی از بزرگترین تئوریهای اجتماعی را که تا آنروز از طرف عده ای تخیل محض فرض میشد از قوه بفعل آورده است. البته این تجربه بزرگ تاریخی و مطالعه جزئیات آن برای رهبران نهضتهای دیگر جهان ضروری است ولی تبعیت بی چون و چرا از آن درست خلاف منطق علمی است که لنین باتوسل بآن پیروز گردیده است. لنین سوسیالیسم را با شرایط خاص و زمانی و مکانی روسیه و کشورهای تابع تطبیق کرده است، اگر او امروز زنده بود و مثلا در لندن و یا پاریس و یا برلن و حتی در بلگراد زندگی و نهضتی را رهبری می کرد دیگر لنینیست نبود بلکه برای تطبیق سوسیالیسم در آن کشورها روشهایی مطابق مقتضیات طبیعت آن جوامع اتخاذ میکرد. ولی لنینیست های لنین تر از لنین انتظار دارند که کمونیستهای کشورهای از نوع انگلستان و فرانسه و آلمان و غیره که از لحاظ صنعت و تمدن با سابقه تر از همه اند و یا تفاوتهای دیگری با روسیه آنروز

دارند مطابق اصولی رفتار کنند که در کشورهایی که حتی تا زمان انقلاب اکتبر الفباء نیز نداشته‌اند رفتار شده است و حتی دستورات خود را نیز از همان مرکز دریافت دارند. اصول منطق مارکسیسم هرگز اجازه نمیدهد آن شکل سوسیالیسم که بیک کشور عقب‌مانده قابل تطبیق است بدون اختلاف بکلیه کشورها که اوضاع و احوال خاصی دارند و به با سابقه‌ترین و مترقی‌ترین کشورهای صنعتی تحمیل شود. اینست خشن‌ترین عمل غیر مارکسیستی و غیر سوسیالیستی که بنام مارکسیسم و سوسیالیسم ترویج و عمل میشود.

افکار بین‌المللی

در خدمت پان‌اسلاوها

ارثیه انقلاب اکتبر آنطوریکه امروز از طرف وارتین‌آن که بعقیدهٔ بمعنی خلف و بزعم برخی ناخلف‌اند بدنیا عرضه می‌شود در آخرین تحلیل معلوم میشود که از دو عنصر ترکیب شده است. عنصر مشکلهٔ اولی عبارت از سوسیالیسم علمی و یامار-کسیسم است که تمام معنی یک فکر و ارثیه کشورهای غربی اروپاست و دوم عنصر روسی و یا اسلاوی است که اغلب آن را شرقی مینامند در صورتیکه خدمت‌رکنی با معنی اعم مشرق زمین ندارد. انقلاب اکتبر نوزاد قرن بیستم است که از ازدواج ایدئولوژی ناشی از انقلاب صنعتی اروپای غربی با رمالیسم مردان انقلابی روسیهٔ اسلاو و فیصل بوجود آمده است. اگر تاریخ‌سی و چندسالهٔ انقلاب اکتبر و تحولات آن را در نظر بگیریم معلوم می‌شود که تمام تغییر و تحول و تکامل آن مربوط به تغییر دو متغیر یعنی مربوط به تغییراتی است که دو عنصر ترکیب‌کنندهٔ آن نسبت بهم داشته‌اند. در روزهای شروع انقلاب عنصر غربی و ایدئولوژیک آن قویتر بوده ولی رفته‌رفته نسبت بنفع عنصر روسی و یا اسلاوی تغییر یافته است بنوعی که پس از فتح ستالین گراد عنصر غربی آن کاملاً تحت - الشعاع عنصر روسی و یا اسلاوی آن قرار گرفته است. پس از جنگ بیک سلسله وقایع و پیش‌آمدها بطور غیر قابل انکار نشان می‌دهد که عنصر ایدئولوژیک انقلاب اکتبر بمنزلهٔ آلت و ابزار در خدمت عنصر روسی و یا اسلاوی قرار گرفته است.

ولی این فکر را نباید بنطور تفسیر کرد که منظور اینست که عنصر ایدئولوژیک تنها پروپاگاندا لفظی است؛ بالعکس در عمل از اصول سوسیالیسم و از مکانیسم دقیق آن برای توسعهٔ نیروی صنعتی و برای جلب توده‌های وسیع و برای ایجاد نیروی صنعتی و جنگی استفاده کامل میشود. تجربیات و آزمایش‌های سوسیالیستی به تمام معنی قابل توجه و وقت و قابل تقلید انجام شده است که در تاریخ بشر تقریباً بی‌نظیر است ولی تمام این آزمایشها در عمل آلت و ابزار مفیدی برای رسیدن به هدف ملی روسیه بعنوان پیشوای اسلاوهاست است که در طی قرون گذشته بیک تمدن اسلاو را برای بشریت وعده میداده و برای خود رسالتی عالی در دنیای تمدن قائل بودند. پروفیسور کار که تالیفات قابل توجه راجع بمسائل مهم اجتماعی روز انتشار داده در کتابی موسوم به «برخورد شوروی بادنای غرب» با روشی کاملاً علمی مفهوم اسم کتاب را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. خوانندهٔ این کتاب کاملاً حس میکند که مولف بابی طرفی عالمانه و مطابق عقیدهٔ سوسیالیستی خود موضوع را تحت بررسی

قرار داده است. پروفیسور نامبرده در فصل آخر کتاب راجع به موضوع مورد بحث ما می نویسد:

«بان اسلاوها معتقد بودند که روسیه وطن رسوم و آداب موروثی و محلی اسلاو است که در اغلب موارد از تمدن اروپائی عالی تری می باشد و میتواند کمک های غیر قابل جانشینی به تمدن اروپائی بکند. بان اسلاوها بودند که يك جهان بینی مومن بظهور يك تمدن موعود اسلاوی در تاریخ روسیه بوجود آورده و تکمیل کردند. آنها معتقد بودند که مسکو بعنوان «رم سوم» مرکز تنویر افکار و دوباره زنده کردن اروپای منحط خواهد شد. داستویوسکی که بیشتر از دیگران برای عمومیت دادن فکریان اسلاوی کمک کرده است در يك مراسله مورخ مه ۱۸۶۸» پیش بینی کرده است که در عرض یکصد سال تمام جهان با فکرو روشی دوباره زنده خواهد شد.

«همان تمایل دوجانبه که در خلال تاریخ قرن نوزده روسیه جریان داشت علامت و نشانه خود را به انقلاب بالشویکی نیز زده است. از يك لحاظ بعد اعلی رسیدن نشوونمای غربی شدن و از طرف دیگر شورش یا مخالفت بر علیه نفوذ اروپائی. بالشویک های اولی نسبت به فلسفه و تمدن غرب مصرأ با وفا بودند. برای آنها روسیه يك کشور عقب مانده بود که می بایست با پیروی از مکاتب انقلابی غربی دوباره زنده شود. بالشویک های دوره اول با اصول بین المللی مومن و دارای سمه صدر بودند و معتقد بودند که «کارگران میهن ندارند» و انقلاب روسیه را صرفاً قسمتی از انقلابی بوسعت جهان و یا اروپائی دانستند. اما در نیمه دهه سوم قرن بیستم که هدف «سوسیالیسم در يك کشور» جانشین انقلاب جهانی شد تکیه با فکریان بین المللی جهانی «متدرجات تغییر کرد.

«از ۱۹۳۰ به بعد در اتحاد شوروی و در خارج از آنجا مد شده بود که از ادامه تاریخ روسیه و از افتخارات گذشته روسیه بحث شود. مهارت کمی لازم است که شباهت بین ایده آل بالشویسم و عقیده به ظهور روز موعود بان اسلاویسم را کشف کرد، مگر هر دوی آنها این تعلیم را نمیدهند که يك روسیه سالم و نیرومند که در حال شورش و مبارزه علیه تمدن منحط غرب است از طرف سر نوشت و تقدیر معین شده است که با نیروی افکار خود دنیا را در جاده ترقی و دوباره زنده شدن هدایت کند؟»

«از این لحاظ مقایسه معمولی بین بطر کبیر و ستالین صحیح بنظر نمی رسد، گرچه هر دوی آنها شروع کننده عصر و دوره ای بودند

«ولی بطر کبیر شروع کننده نفوذ اروپا در روسیه و ستالین شروع کننده نفوذ روسیه در اروپا می باشد،

«از این نظر صحیح است که انقلاب بالشویکی را علی رغم صحت ذکر تریبی که اعلام شده است یکی از نقاط عطف تاریخ تلقی کرد. نبرد ستالین گراد و شکست هیتلر با مقیاس وسیعی حس ملیت روسی را که با شکست ناپلئون بوجود آمده بود تقویت کرده و آنچه را که انقلاب بالشویکی شروع کرده بود تکمیل می سازد. حرکت غرب بشرق که در ۲۵ سال اخیر وجود داشت متوقف شده و دنیا در آستانه تجدید حرکت شرق بفرز از اعلاظ مردان و افکار است.»

پروفسور نامبرده در دنباله سطور بالا نشان میدهد که فکر انقلابی ناشی از روسیه آنطوریکه بعضی ها ادعا می کنند کاملاً نسبت به اروپای غربی اجنبی نمیشد. یعنی اگر هسته اسلاوی آن غیر غربی و غیر اروپائی است جنبه ایدئولوژیک آن که جنبه نیروی محرکه و انقلابی دارد بشمار معنی غربی و اروپائی است.

سیاستمداران واقع بین اروپا آنهایی هستند که تمدن غرب را با نفعی که مقتضیات صنعت نوین تقاضا دارد هدایت کنند و رسالت محول بخودشان را در این مرحله تاریخی درک کنند.

تشکیل شورای اتحادیه اروپا و پیدایش صنایع بین الملل و یا ملی شده بنا واحد مقیاس اروپائی و تکامل اینگونه افکار و اقدامات و هدایت اینگونه افکار به آخرین و نهائی ترین استنتاج منطقی بهترین جواب به فکر نفوذ اسلاو در اروپا می باشد.

بطور خلاصه از مطالعه تاریخ سی و چند ساله دنباله انقلاب اکتبر و با مراجعه به وقایع ناشی از آن در حدود بین المللی می توان باین حقیقت غیر قابل انکار پی برد که افکار بین المللی مارکسیسم پس از انقلاب اکتبر متدرجاً در خدمت فکر ملی روس بعنوان پیشوای پان اسلاویسم گذاشته شده که مدرن ترین اسم آن به سوویتسم تمیذ یافته است. یکی از علامت و آثار این تحول اینست که پس از جنگ اخیر و پیروزی استالینگراد و برلن اغلب روسهای سفید که میلیون متعصب بودند مجدداً به کمک و تبعیت دولت شوروی درآمده و بالعکس عده ای از برجسته ترین رهبران احزاب کمونیست بین الملل و عده کثیری از توده های ملل از بین الملل سوم مسکو که تجسم ملیت روس گردیده کناره گیری می کنند. نهضت کارگری جهان دچار تخمیر و تغییر و تحولی است که وقایع چند سال اخیر از اولین آثار آن تخمیر است.

ایده آلیسم مطلق یا ماتریالیسم تاریخی؟

کشور ما باندازه ای اشتغال و بدبختی دارد که ما باید وقت و نیروی خود را مشغول ترمیم آنها بکنیم. اگر با وجود این ما صفحاتی از روزنامه را وقف مطالعه اوضاع شوروی می سازیم نه برای این است که کار خود را ساخته و بدیگران پرداخته ایم و نه از لحاظ اینکه بخودمان اجازه بدهیم که در امور داخلی کشور همسایه ای مداخله کنیم؛ توجه ما بشوروی فقط از این لحاظ است که زندگی در آن کشور را بعنوان نمونه و بهشت موعود در پیش چشم زحمتکشان و جوانان و روشنفکران ما مجسم می سازند. باین مناسبت بطور خلاصه در این مقاله یک نظر کلی بوضع شوروی از لحاظ مکتب سوسیالیسم می اندازیم.

در سالهای اخیر یکی از نمایندگان مجلس فرانسه از نماینده کمونیست که گویا ژان دکلو بود سؤال کرد که بقیده شما سطح زندگی کارگر امریکائی یا انگلیسی با مقایسه با سطح زندگی کارگر شوروی کدام بهتر است. ناطق از دادن جواب با این عذر طفره رفت که از آقای موریس تورز که خود در شوروی بسر برده است این سؤال را بکنید. بعد آقای موریس تورز اینطور بیان کرد که نسل کنونی شوروی برای نسل های آینده فدا کاری می کند و باین مناسبت سطح زندگی هنوز هم پایین است.

ایده آلیسم مطلق یا ماتریالیسم تاریخی؟

این حرف آقای تورز را که هم از لحاظ صحت اطلاع و هم از لحاظ سلطه آیدولوژیک میتواند سند باشد از لحاظ مکتب ماتریالیسم مورد توجه قرار می‌دهیم. نسلی در زمان انقلاب برای نسل‌های آینده فداکاری کرد. اطفال متولد در اوآن انقلاب که پدران‌شان برای آنها فداکاری کرده بودند حالا در حدود سی سال دارند، اینها هم هنوز برای نسل‌های آینده فداکاری میکنند و گره خود را تبدیل به توپ و تفنگ و غیره می‌کنند و همین گره‌های تبدیل شده به توپ و تفنگ تمام اروپا و آسیای بدون سلاح را در حالت خوف از جنگ نگاه میدارند آنها را مجبور به عمل متقابل میسازد. باری این قسمت خارج از موضوع بود. برگردیم باین نکته که آیا نسل کنونی شوروی این فداکاری برای نسل‌های بعدی را از روی میل و رغبت انجام می‌دهد و یا نیروی آنها را وادار باین فداکاری میکنند.

آیا فداکاری دائمی مادام‌العمر یک نسل و حتی چندین نسل برای نسل‌های آینده اصولاً با فلسفه مکتب ماتریالیسم تاریخی مطابقت دارد یا نه؟ لنین مانند دیگر معلمین فلسفه مادی تاریخ نشان داده که مبارزه وسیع و کوشش وسیع ملل برای بهبود وضع زندگی مادی روزانه کارگران را نیز از یاد نمیبرد و عقیده دارد که وعده‌های دور دراز و یا وعده بزمن بهار میاد خربزه و خیار میاد بدرد آنها نمیخورد. برای اینکه زحمتکشان هدف بزرگ اجتماعی را پیروی کنند مبارزه در عین داشتن هدف حداکثر مسائل هدف‌های اجتماعی حداقل روزانه را نیز باید شامل باشد.

فداکاری کردن با آنشدت و وحدت که دولت شوروی از ملت خود انتظار دارد اگر با مکتب ایده آلیسم ملی نژاد اسلا و مطابقت داشته باشد با مکتب ماتریالیسم مارکس و انگلس کوچکترین شباهت ندارد. آیا اصولاً امکان پذیر است که صد هامیلیون نفر از زحمتکشان و توده ملل با میل و رغبت برای نسل‌های آینده فداکاری کنند. در طی تاریخ تا حالا هیئت‌های حاکیه بودند که میلیون‌ها نفر را وادار برای فداکاری میکردند. میلیون‌ها نفر فدای هوی و هوس و یا فدای جاه طلبی و خود خواهی و یا فدای تمصبات خشک و خالی میشدند که رهبران و پیشوایان از راه‌های مختلف مردم را برای آن نوع فداکاری‌های بیهوده تشویق و ترغیب و بالاخره مجبور میساختند.

این ادعا که میلیون‌ها و صدها میلیون مردم نسل بعد از نسل خود را فدای نسل‌های آینده میکنند آیا یک ایده آلیسم مطلق است و یا ماتریالیسم تاریخی؟

اگر این فداکاری اختیاری نیست کدام نیروست که حق دارد صدها میلیون نفر را وادار باین فداکاری کند؟ لابد دیکتاتوری پرولتاریا. آیا آنچه در شوروی وجود دارد و نمونه مختصری از آنرا ما با چشم خود در آذربایجان دیدیم دیکتاتوری پرولتاریاست و یا دیکتاتوری چند صد هزار و بالاخره چند میلیون عضو حزب کمونیست برده‌ها میلیون پروله تاریا؟ پر واضح است که حتی مطابق توضیحات خودشان دیکتاتوری حزب پروله تاریا و سایر «طبقات» است که معلوم میشود پس از سی و چند سال هنوز وجود دارند.

حالا آیا در خود حزب دموکراسی وجود دارد و چند میلیون عضو حزب اند که بر ملتی در حدود دوست میلیون دیکتاتوری میکنند یا اینکه چند میلیون عضو حزب خود در فرمان چند رهبر اند؟

جواب این سؤال را «دموکراسی متمرکز» بدون دموکراسی ولی با تمرکز صد درصد که ما مختصری از آن را در مقالات گذشته بحث کردیم میدهد.

خلاصه معنی حکومت مردم بر مردم پس از پیودن راههای پرپیچ و خم ایدئولوژیک پس از سی و چند سال حکومت موسوم بسوسیالیستی تبدیل بدیکتاتوری چند نفر بر چند صد میلیون نفر گردیده که وسعت و شدت آن دیکتاتوری در تمام تاریخ بشر بی سابقه است. نه فقط وسعت و شدت آن دیکتاتوری بلکه شکل آن نیز در تاریخ بی سابقه است زیرا همه مجبورند که آزادانه خود را فدای کار جلوه دهند و شب و روز سالها و ده هاسال و تمام عمر و نسل بعد از نسل برای نسلهای بعد و برای عظمت تاریخی بنائی که نژاد اسلاو میسازد فدای کاری کنند! دیکتاتوری در شوروی و بسته بودن سرحدات آنجا را از طرفین بروی مردم آن طرف و این طرف حتی طرفداران نشان نیز انکار نمیکنند. ولی این دیکتاتوری مطلق را که با طول زمان متاسفانه قوس صعودی طی میکند مطابق اصول سوسیالیسم می خواهند توجیه کنند. دولت های دموکراسی غربی با وجود تناقضات طبقاتی که دارند نه از ترس جاسوسی دول دشمن و نه از ترس طبقات استثمار شده هرگز صدیک این دیکتاتوری و سخت گیری را عمل نمی کنند و لزومی برای اعمال آن نمی بینند. يك دولت مسدعی سوسیالیستی پس از سی سال می بایست يك «جامعه بدون طبقه» یا افلا پس از فدا کردن میلیونها کولاک یعنی خرده مالک استثمار کننده افلا يك جامعه بدون طبقه دشمن بوجود آورده باشد و در نتیجه احتیاج به باین همه فشار و سخت گیری نداشته باشد. چرا جهنم سرمایه داری با داشتن طبقات وسیع استثمار شده از جاسوس نمی ترسد و سرحدات خود را برای بیگانگان بآن محکمی قفل نمی کند ولی بهشت کارگران که تمام طبقات آن بقرض حکومت را از خود میدانند با آن سعی و جدیت و خشونت سرحدات خود را برای افرادی که آرزوی دیدن این بهشت کارگران را دارند می بندند؟ مطابق فرضیه مارکس و انگلس می بایست در یک کشور سوسیالیستی حکومت متدرجا از بین برود و بقول انگلس «متدرجا ببرد و حکومت بر اشخاص تبدیل به اداره اشیاء گردد» حکومت شوروی پس از سی و چند سال تجربه و آزمایش سوسیالیستی چقدر باین هدف و فرضیه مارکس و انگلس نزدیک شده است. آیا قدرت حکومت بر اشخاص قوس صعودی طی می کند یا مطابق انتظار مارکس قوس نزولی یا اینکه بعکس رفته رفته اشخاص تبدیل به خودکارها و اشیاء میگردند که حکومت بر آنها مانند اداره اشیاء گردد؟ خلاصه مصداقی که از «حکومت» در شوروی وجود دارد صد درصد با آن مفهوم تطابق دارد که هگل ایده آلیست از حکومت داشت نه با مفهومی از حکومت که می بایست متدرجا ببرد و از بین برود آنطوریکه مارکس ماتریالیست توضیح می داد. برای هگل ایده آلیست «هر آنچه واقعی است مطابق عقل است و هر آنچه مطابق عقل است واقعی است». بعضی از پیروان هگل که نظر او را خوب نمی فهمیدند از جمله بالا تقدیس هر حکومت موجود را کرده و حکومت پروس را توجیه میکردند. آیا در کشور اتحاد جماهیر شوروی «هر آنچه واقعی است» و موجود است مطابق عقل و حقیقت مطلق تلقی نمی کنند و کوچکترین انحراف و انتقاد از آنچه واقعی و موجود است به سخت ترین وجهی مجازات نمی شود؟ آیا حکومت شوروی در نظر ماتریالیست های این قرن مانند حکومت پروس در نظر ایده آلیست های پیرو هگل قرن گذشته نیست؟ فردریک انگلس در کتاب موسوم به فویرباخ در فصل دوم مینویسد در تحت تاثیر تجربه علمی ایده آلیسم پر از محتوی ماتریالیستی میشود. آیا در تجربه ماتریالیستی ادعائی روسها و اسلاوهای شوروی ماتریالیسم پر از محتویات ایده آلیستی نژاد اسلاو و ملت روس نشده است؟

فکر بین‌المللی در خدمت یک ملت

پس از انقلاب اکتبر لنین بین‌الملل سوم و با کمینترن را که مخفف کمونیست و انترناسیونال است بمنظور ایجاد و تسریع انقلاب جهانی تأسیس کرد. باید متوجه بود که اصطلاح کمونیسم بمعنی کنونی آن در زمان معاصر و در نتیجه انحلال بین‌الملل دوم پیدا شده. پس از مارکس احزاب مارکسیست اغلب بنام حزب سوسیال دموکرات بودند و احزاب کمونیست کنونی و حتی حزب بالشویک شوروی انشعابی از احزاب سوسیال دمکرات میباشند.

مانیفست حزب کمونیست نیز که تقریباً در یکصد سال پیش تدوین شده با کلمه جدید کمونیست متفاوت است. منظور ما از اصطلاح کمونیست در کلیه این سلسله مقالات همان کمونیست مسکوئی است. انتقاد متوجه جنبه فلسفی و ایده‌تولوژیک کمونیسم که مورد بحث این مقالات نیست نمی‌باشد. در هر حال در زمان لنین بانیان انقلاب اکتبر انقلابات جهانی را غیر قابل اجتناب تلقی می‌کردند و کمینترن نیز می‌بایست این عمل غیر قابل اجتناب را تسریع کند ولی سعی و کوشش برای تسهیل زائیده شدن این انقلابات در هنگری و آلمان و فنلاند و چین باموفقیت توأم نشد پس از مرگ لنین که از ظاهر شدن انقلاب جهانی خبری نشد و آنچه با حرارت و تعصب غیر قابل اجتناب تلقی میشد قابل اجتناب از کار در آمد و وظیفه کمینترن نیز از ایجاد انقلاب جهانی بوظیفه اتحاد جماهیر شوروی که تأسیس سوسیالیسم در یک کشور را شعار و هدف قرار داده بود تبدیل گردید. از همین جایگاه بحران یا تحولی برای تمام آزادبخواهان و احزاب کمونیست دنیا پیش آمد. زیرا پس از انقلاب طبیعی بود که دولت شوروی محافظه‌کار شده بود و این لازمه هر رژیمی است که برای حفظ قدرت و هر آنچه بدست آورده است باید محافظه‌کار باشد ولی مسئله مهم برای کمونیست ها و عده دیگری از آزادبخواهان جهان این بود که برای حفظ و نگاهداری دولت اتحاد جماهیر شوروی که وطن کارگران جهان اعلام شده بود میبایست فداکاری کنند و در موارد لازم جنبه انقلابی نهضت ملی یا محلی خود را فدای حفظ هدف ملی روس و نگاهداری و یا محافظه‌کاری دولت شوروی سازند. البته در مواردی که منافع دولت شوروی بامقتضیات انقلابی محلی وفق میداد اشکالی پیش نمی‌آمد و مخصوصاً در اول کار تناقضات اصلاحچندان محسوس نبود ولی رفته رفته در مواقع تاریخی یعنی در موقع جنگ اخیر مخصوصاً بمناسبت وقایع پس از جنگ در موارد متعددی احزاب کمونیست کشور های غیر شوروی درست در بن بست گیر کردند و مجبور شدند خیلی از منافع اساسی حزب و ملت خود و حتی شئون حزب و جنبه انقلابی آن را فدای محافظه‌کاری دولت شوروی سازند. در بعضی موارد مضراتی که احزاب کمونیست ملی از این حیث میبردند خیلی بزرگ و اساسی و از طرف دیگر منافع مربوط به حفظ دولت شوروی جزئی و گاهی فرضی و خیالی بود. بن بست که احزاب کمونیست در بدو امر در آن گیر کرده بودند رفته رفته تکامل پیدا کرده و مخصوصاً پس از جنگ و در حال حاضر به یک بحران حاد در تمام احزاب کمونیست دنیا تبدیل گردیده است.

دو عامل ظهور و یا تکامل این بحران را در طول زمان آشکارتر کردند. اولاً اینکه با طول زمان موارد متعددی پیش می‌آمد که فدا کردن منافع ملی از طرف احزاب کمونیست بمنافع دولت شوروی لازم می‌آمد و از طرف دیگر تحولی که در میراث انقلاب

اکتبر پیش آمده بود تکامل مییافت. یعنی همانطور که در یکی از مقالات سابق اشاره کردیم عنبر حس ملیت برای پیشوایی و رسالت نژاد اسلاو در حزب بالشویک تقویت می یافت و عنصر مشکله دیگر انقلاب یعنی جنبه ایده پولوژیک و بین المللی را تحت الشعاع قرار داده و عنصر اول از عنصر دوم بعنوان آلت و ابزاری برای رسیدن به هدف و یا رسالت ملی روس استفاده میکرد.

کمینترن در تحت تاثیر کامل حزب نیرومند و پیروزمند بلشویک خط مشی های ساخته و پرداخته برای احزاب کمونیست ملی تدوین میکرد که هدف اصلی آنها حفظ وطن کارگران جهان یعنی شوروی و در اغلب موارد بضرر وطن ملی سایر کارگران جهان بود. این خط مشی های مدون و بخشنامه مانند و خشک که حتی مقتضیات محلی را در نظر نمیگرفت احزاب کمونیست را تبدیل به آلات و ابزار جامد و بی روحی میکرد که روش آنها با منطق دیالکتیک کوچکترین سازشی نداشت.

در اینجا خوب است يك موضوع مهم و مفصل را بطور مختصر ذکر کنیم. گفتیم که با انشعاب احزاب کمونیست از احزاب سوسیال دموکرات، نهضت های کارگری کشورهای جهان ضعیف شدند. اگر احزاب کمونیست حاضر شدند که لاقول در حدودی همکاری با احزاب سوسیالیست بکنند اقلا این ضعف جبران می شود شاید از بعضی لحاظ بهتر هم میشد ولی کمونیستها با تکیه با صولی که از کمینترن دیکته میشد احزاب سوسیالیست را «دشمن اصلی» خود می نامیدند. مثلا در موارد مهم حزب کمونیست آلمان با ناسیونال سوسیالیست های هیتلری بر علیه جمهوری وایمار یعنی بر علیه دولت و حزب دموکرات آلمان همکاری کرد. موقعی که در انتخابات هیتلری ها موفقیت پیدا کردند کمونیست ها با پیروی از مسکو و کمینترن این پیش آمد را با حسن استقبال بر علیه سوسیال دموکرات ها تفسیر کردند. حتی پس از اینکه هیتلر بقدرت رسید و حزب کمونیست آلمان تحت فشار سخت قرار گرفت باز هم کمینترن با بین الملل سوم مسکو در اعلامیه اول مه ۱۹۳۳ حزب سوسیالیست آلمان را «دشمن اصلی» و یا دشمن شماره یک طبقه کارگر معرفی کرد. تنها در سال ۱۹۳۵ کنگره هفتم بین المللی کمونیست با فرمان کرملین از خواب بیدار شد و دشمن شماره یک را تشخیص داد که هیتلری ها هستند. زیرا تنها در این تاریخ بود که کرملین متوجه شده بود که هیتلر مصمم بچنگیدن است. و در همین کنگره بود که سیاست جبهه مشترک توده تصویب شد و در تمام کشورهای اروپایی عوض مبارزه با احزاب سوسیالیست همکاری با آنها خط مشی جدید قرار گرفت. ولی این خط مشی صحیح پس از يك تجربه تلخ که بالاخره منجر بچنگ جهانی اخیر شد و در موقعی که کار از کار گذشته بود اتخاذ گردید. یعنی پس از آنکه در نتیجه مبارزه با سوسیال دموکرات های آلمان زمام حکومت بدست هیتلر افتاده بود و فرانسه و کشورهای دیگر از مبارزه با سوسیالیستها دست برداشتند پیش از این کمونیست ها مثلا در فرانسه بارادیکال های محافظه کار بر علیه سوسیالیستهای فرانسه، در اسپانیا نیز کمونیستها با دست راستیها بر علیه سوسیالیستها و انارشئیستها که جدا يك رفورم اجتماعی را میخواستند عملی سازند، همکاری کردند. خلاصه فعلا پس از جنگ اخیر باز هم دشمن شماره یک را کمونیست ها نه در جبهه ارتجاع بلکه در صفوف کارگران و سوسیالیست ها جستجو میکنند. پیش از جنگ نتیجه این سیاست استفاده موسولینی و هیتلر از ضعف و نفاق در نهضت کارگری بود که کمونیستها آنرا دامن می زدند. يك فرق اساسی که دوره

فکر بین‌المللی در خدمت یک ملت

بعد از جنگ دوم با دوره مابین دو جنگ اخیر از لحاظ نهضت کارگری دارد اینست که پیروزی استالینگراد و برلن و اتخاذ سیاست « نفوذ بطرف غرب » که شورویها در مقابل « نفوذ بطرف شرق » نژاد ژرمن گرفته اند کم‌کم چشم و گوش کمونیست‌های دنیا نیز باز میشود .

این تغییر و تحول در اغلب احزاب کمونیست کشورهای صنعتی پیدا می‌شود و نوید یک دوره جدیدی برای نهضت کارگری جهان میدهد. این نوید عبارت از این است که نهضت کارگران با اتحاد نسبتاً وسیع بتوانند سیاست آبادکننده و مثبت اتخاذ کنند و یک سیاست بین‌المللی بوجود آورند که با منافع اکثریت ملتها که زحمتکشند منافات نداشته باشد بلکه پیشرو و موید و مشوق آن باشد .

اما مزادهای گه خون

بهترین فرزندان و پیروان خود را بعنوان

قربانی لازم دارند

تاریخچه هر کدام از کلیه احزاب کمونیست کشورهای غیر روسیه شاهد صادقی از این حقیقت است که آن احزاب دانسته یا ندانسته منافع ملی کشور و حزب و طبقه کارگر کشور خود را بطور دائم فدای دولت اتحاد جماهیر شوروی کرده اند . این فداکاری‌های دائمی بعنوان همکاری بین‌المللی از طرف کمیترن و یا کمیترنم که ادامه دهنده سیاست کمیترن است توجیه می‌شده است. ولی همکاری بین‌المللی زحمتکشان آنظوری که مارکس و انگلس آنرا می‌فهمیده‌اند کوچک‌ترین شباهتی با این سیاست بین‌الملل سوم ندارد . زیرا اگر استثمار فرد از فرد و یا طبقه یک ملت از طبقه دیگر مجاز نیست استثمار اقتصادی یا سیاسی یک دولت و یا طبقه یک اجتماع از طبقات کارگر جوامع ملی دیگر نیز مجاز نمی‌باشد .

حزب کمونیست فرانسه مطابق سیاست کمیترن در موقمی که ملت خودش مورد حمله فاشیست‌هایی که خونخوار اعلام شده‌اند قرار گرفت مشغول خرابکاری شد و مبارزه با فاشیسم خونخوار نکرد زیرا دولت شوروی در قلمه قطعه کردن اعضاء لهستان با هیتلر هم آهنگ بود .

حزب کمونیست فرانسه با این عمل خود بزرگترین صدمه را به حزب خود زد. تنها در موردی که دولت شوروی مورد حمله فاشیسم خونخوار قرار گرفت دست بمبارزه زد. احزاب کمونیست کشورهای بالکان باید در معاملات خود با شوروی مواد خام و غیر خام را بدولت شوروی ارزان بفروشد و کالاهای شوروی را گران تر بخرد. این عمل را اگر از لحاظ مکتب مارکسیسم تجزیه و تحلیل کنید غیر از استثمار دولتی از ملت دیگر معنی دیگری ندارد. تنها دولت یوگوسلاوی که دولت و حزب دست نشانده نداشت و با نیروی خود (نه نیروی ارتش سرخ) یک انقلاب یا تحول اجتماعی ایجاد کرده بود تسلیم اینگونه تقاضاها نگردید و به همین مناسبت در وهله اول منحرف و بالاخره جاسوس پست استعمار انگلوساکسون و جاسوس قدیمی فاشیسم اعلام گردید !

این مقالات حتی حوصله شماره کردن فداکاریهایی را ندارد که کمیترن و

ادامه دهندگان همان سیاست بطوریکه طرفه از احزاب کمونیست سایر کشورها انتظار داشته اند.

در اینجا خوبست فداکاربهایمی را که حزب توده ایران درباره سیاست شوروی کرده و در گذشته بتفصیل بآنها اشاره شد یادآوری کنیم و ببینیم چه گونه حزب از تمام مقتضیات تحولات اجتماعی ایران که تصور میشد اوضاع بین المللی را بضرر شوروی مشوب سازد صرف نظر کرد و بهترین موقعیت تاریخی را ازدست داد و در عوض تمام وقت و انرژی حزب مصروف به تهیه و تحصیل امتیازات اقتصادی و سیاسی برای شوروی گردید. حزب توده در مقابل این فداکاری هیچ چیز از دولت شوروی برای ملت بدست نیاورد غیر از اینکه آبروی خود و منافع نهضت کارگری وعده بشمارای از افراد را فدای این سیاست کرد. آنچه برای حزب توده صادق است تاریخ معاصر نشان می دهد که برای احزاب کمونیست کشورهای غیر روسی نیز صادق است. ما در مقاله بعد اشارات مختصری بقدا کردن منافع احزاب کمونیست و نهضت های کارگری کشورهای دیگر خواهیم کرد. در اینجا توجه خوانندگان را باین حقیقت مسلم تاریخی جلب میکنیم که در تاریخ تمام احزاب کمونیست دنیا بشیر از حزب کمونیست روسیه حتی در سایر احزاب اتحاد جماهیر شوروی مانند حزب کمونیست قفقاز و غیره مطابق اعلام رسمی مقامات کمینترن و غیره « تمایلات ملی » بعنوان اعترافات غیر قابل عفو پیش آمده است. تنها در حزب کمونیست روسیه « تمایلات ملی » اعلام نشده بلکه اعترافات نوع دیگر که درست خلاف انحراف ملی است اعلام گردیده. چنانچه در محاکمه معروف مسکو که عده زیادی از بانیان انقلاب اکبر محاکمه و محکوم و اعدام شدند آنها بعنوان تروتسکیست از جمله متهم باین بودند که باتکیه بتقویت و تحریک انقلاب جهانی منافع ملی دولت شوروی را فدای تندروهای بین المللی میکنند و از خط مشی رسمی حزب انحراف حاصل کرده اند.

ما در اینجا در صحت و یا سقم نظریه آنها بحث نمیکنیم؛ فقط باین نکته فکر کنیم که چرا در تمام احزاب کمونیست تقریباً بلا استثناء « تمایلات ملی » پیدا شده و تنها در حزب بلشویک روسیه « تمایلات ملی » اعلام نشده؟ اگر فرضیه را معکوس کنیم یعنی اگر معکوس آنچه از طرف حزب بلشویک روسیه و کمینترن اعلام شده است صحیح فرض کنیم خیلی از مشکلات حل میشود و همین حل شدن مشکلات دلیل صحت فرضیه ما میشود. مضافاً باینکه اسناد و مدارک بشمارتاریخی نیز صحت این فرضیه را تأیید میکند. آن فرض این است که تنها در حزب بلشویک روسیه « تمایلات ملی » پیدا شده و رفته رفته تقویت یافته و پس از فتح ستالینگراد و پیروزی برلن این حس مبالغه آمیز ملت روس برای پیشوائی ملل اسلاو بعد کمال رسیده. حزب بلشویک متدرجاً از هدف بین المللی انقلاب اکبر به هدف ملی روس منحرف گردیده و چون این حزب ارشدترین و نیرومندترین احزاب کمونیست بین الملل سوم است در اول با استفاده از نیروی اخلاقی و بالاخره با استفاده از نیروی عظیم مادی و معنوی خود توانسته است روشی را به بین الملل سوم بقبولاند که معنی آن در اعمال و قضاوت های بین الملل سوم باصحت علوم ریاضی در فورمول ذیل تشریح میشود:

بین الملل = باملیت روسیه

چون گردانندگان کمینترین و کمینفرم از احزاب کمونیست ملل دیگر تقاضای فدا کردن منافع احزاب و طبقات کارگر ملی خود را بنفع - حزب و هدف ملی روس دارند آنها هم اوایل کم و رفته رفته بیشتر متوجه این نکته می شوند که این فداکاری با مرام و مسلک آنها تطبیق نمیکنند و بهمین مناسبت تسلیم نشدن به منافع و حس ملی روسیه تعبیر به «تمایلات ملی» و یا «انحراف از بین الملل» تلقی میگردد. مخصوصاً پس از جنگ اخیر شدت وحدت و وسعت انحرافات یا تمایلات ملی زیادتر گردیده و در تمام کشورهای بیک معنی آزاد شده و بمعنی دیگر اشغال شده. بالکنان در احزاب کمونیست انحرافات و تصفیه هائی پیش آمده است که عده ای از برجسته ترین و با سابقه ترین و فداکارترین رهبران حزب کمونیست آن کشورها را که ریاست کمیته مرکزی و یا سایر مسئولیتهای مهم حزبی و یادولتی را حائز بودند فدای انحراف ملی کرده است.

البته تمام این منجر فین در مقابل محاکم قرون وسطائی قرن بیستم زانو بزمین زده و بطرز بی سابقه بگناهان خود و انحراف ملی خود اعتراف میکنند و معذک محکوم و معدوم میشوند ولی آیا در قلب خود مانند گالیله نمی گویند: *Eppur si mouve* میدانیم در قرون وسطی «خط مشی» رسمی هادیان قوم که آن روز هنوز حزب لیدر نامیده نمیشدند این بود که تمام نظام عالم شمسی و غیره دور زمین میچرخد و زمین بی حرکت است. گالیله با تکیه بمطالعات کوپرنیک و تجربیات علمی و فرضیه های خود میدید که اگر فرضیه «خط مشی» رسمی زمان را معکوس کند و فرض کند که زمین و سایر سیارات دور آفتاب می چرخند خیلی از مشکلات ریاضی نجوم و تطبیق نشدن محاسبات با حرکت نجوم که تا آن روز حل نشده بود حل میشود. آری تاریخ تکرار میشود ولی در یک سطح بالاتر: امروز عده ای از برجسته ترین رهبران کمونیست نهضت کارگری «خط مشی» رسمی را وارونه میکنند عوض اینکه تمایلات ملی را باین همه افراد با ایمان و فداکار و به تمام لیدران نهضت کارگری جهان نسبت دهند این نسبت را بحرب بالشویک میدهند و مانند گالیله محکوم می شوند، اعتراف بگناهان خود میکنند ولی زیر لب تکرار میکنند «معذک ما منجر ف نیستیم» و معدوم میشوند تا عبرت برای سایرین گردند. شما بروید تمام تاریخ نهضت های اجتماعی و مذهبی را ورق بزنید در طی تمام تاریخ بشر هیچ مکتب و هیچ نهضت مذهبی پیدا نخواهید کرد که باندازه بین الملل سوم از بهترین فرزندان و پیروان مجرب و آزموده خود را در مقابل مجرب و منبر و معبد خود قربانی کرده باشد و در حین محاکمه آنها را بست و زبون و از درجه انسانی ساقط کرده باشد.

انحراف ملی

مبلغین افکار بین الملل سوم که دارای رنگ و روغن مسکو هستند هرچه دور تر از مرکز خود باشند و مردم حوزه تبلیغ آنها تماس مستقیم با روشهای دولت شوروی نداشته باشند کارشان آسانتر است. همینطور احزاب کمونیست کشور های غیر شوروی مادامی که عمل منفی انتقاد نظام اجتماعی منحط و پوسیده را با اسلحه سوسیالیسم علمی انجام میدهند در روی توده های وسیع ملل و روشنفکران و دانشمندان تاثیر فراوان کرده و قوه جاذبه بی مانندی از خود نشان میدهند. این قوه جاذبه مرکزی وقتی تبدیل بنیروی گریز از مرکز میشود که با شروع شدن کار مثبت نوبت فدا کردن منافع ملی بمقتضیات موسوم به بین الملل پیش می آید و در عین حال اجبار برای پیروی از دستورات و فرامینی پیدا میشود که بدون در نظر گرفتن اوضاع و احوال محلی مشکلات و تناقضاتی ایجاد میکند. افراد کارگر و دانشمندان و روشنفکرانی که در امریکا از کمونیسم نوع مسکو طرفداری میکنند ممکن است مردمان خیلی با پر نیسپ باشند ولی در آلمان شرقی نمیتوان نمونه ای از پرستندگان نوع امریکائی کمونیسم پیدا کرد؛ در عوض در آلمان شرقی مانند آذربایجان و کیلان و مازندران زمان پیشه وری و توده بی شک فرصت طلبان زیادی به نهضت رو می آورند. در هر حال آن جوانانی که دستی از دور بر آتش دارند و جنبه ایدئولوژیک و انسان دوستی و بین المللی کمونیسم خیالی و فرضی را می پرستند اگر میدانستند که رهبران آنها چه خوابی برای آنان و ملتشان دیده اند از هول و هراس و تنفر می لرزیدند. بهمین مناسبت احزاب کمونیست کشورهای بالکان خیلی زودتر از احزاب کمونیست کشورهای دوردست دچار بحران های موسوم به انحرافات ملی و غیره شده اند. برای اینکه مختصری از این مفصل بعنوان شاهد در این مقالات ذکر شود شمه مختصر تری از مختصری که مورخ معاصر آقای رنه ریست لوبر در آخرین فصل کتابت خود موسوم بتاریخ ملل بالکان نوشته ذکر میکنیم. در ۱۹۴۷ تیتو و دی میتروف روسای کشورهای یوگسلاوی و بلغارستان در محل بلد معاهده ای بستند و بلغارستان از دعاوی خود نسبت بمقدونیه در مقابل اتحاد اسلاو و دول بالکان برفع یوگسلاوی صرف نظر کرد. دی میتروف پس از مسافرتی به بخارست فکردول فدراتیو متحد کشورهای بالکان را راه حلی برای مشکلات پیدا کرده و در اطراف آن اظهارات رسمی کرده بود. و مارشال تیتو نیز با این نظر موافق بود ولی این دولت فدراتیو نیرومند اگر با فکر مارکسیسم بین المللی توافق کامل داشت باز فکر جاه طلبانه ملی روس و ادعای پیشوائی نژاد اسلاو سازش کامل نداشت. افکار عمومی دنیا در اوائل تصور میکرد که باموافقت مسکو دی میتروف این اعلام را کرده است ولی پر اودا انتقاد از این دولت متمرکز ملل بالکان کرده و اظهار بیم کرده بود که استقلال کامل دول ذینفع! در این فدراسیون بالکان ملحوظ نشود.

پس از مخالفت مسکو نقشه دولت مرکزی فدراتیو بالکان مسکوت ماند ولی دفتر اطلاعات کمونیست بارهبری حزب بالشویک مسکو از بلوک بالکان با شرکت احزاب کمونیست فرانسه و ایطالیاتشکیل شد. جمهوری توده ای یوگسلاوی که از طرف کمونیست ها و مسکو بهترین نمونه و سرمشق برای دمکراسی های توده تلقی شده و رهبر آن تیتو پس از ستالین محبوبترین رهبران معرفی میشد در تاریخ ۲۸ ژوئن ۱۹۴۷

باتهام پیروی نکردن از مکتب مارکسیسم صحیح و سالم و بمناسبت «انحرافات ملی» از کمینفرم اخراج و مرتد اعلام گردید.

تیتو که در مبارزه با فاشیسم اعجاب تمام جهانیان را جلب و از طرف کونیستها مانند قهرمان بزرگ و تالی ستالین اعلام شده بود اینبار متدرجا از منحرف به خیانت کار و جاسوس پست انگلوا می‌کن و همکار قدیمی فاشیسم و پلیس ارتجاع تنزل مقام پیدا کرد. ولی تغییر لقب یافتن تیتو قهرمان بین الملل کونیسم بخیا ننگار و جاسوس امپریالیسم خیلی اذراوح و افکار را دچار تزلزل و بحران کرد. اهمیت مسئله تیتو از حدود بالکان تجاوز کرد و در تمام احزاب کونیست دنیا تیتیسم بعنوان استقلال احزاب کونیست و فدا نکردن منافع طبقه کارگر ملل به منافع و هدف‌های ملی روس اعلام گردید.

یوگسلاوی بدون تزلزل و بدون تمایل و انحراف بطرفی ساختمان سوسیالیستی و وفاداری با اصول اعلام شده را ادامه داد. او با احتیاط و احترام نسبت بشوروی مدتها سکوت کرد ولی با وضوح تمام ادعای انحصاری شوروی را به تملک و تحمیل مکتب صحیح ادعائی مارکسیسم مورد مخالفت قرارداد. مارشال و روشیلوف فکری را که از طرف ژنرال یسیم ستالین اعلام شده بود اینطور فرموله کرد:

«اتحاد جماهیر شوروی اساس و پایه نهضت انقلابی جهانی است. هر کس این نهضت را مستقلا و یا بر علیه اتحاد جماهیر شوروی دفاع نماید در سنگر دشمنان ما خواهد بود». این فرمول صریح و واضح نشان میداد همانطور که برای کاتولیک‌های متمصب در خارج از حیطه و اتیکان سلامت روح امکان ناپذیر بود برای مومنین متمصب قرن بیست نیز خارج از کرملین سلامت روح امکان ناپذیر است. ولی رادیو بلگراد جواب خود را اینطور فرموله کرد:

«سیاست فرمانروائی و قیمومت حکومت شوروی نناقض با اصل آزادی ملل برای حکومت بر خودشان دارد این اختلاف با یوگوسلاوی برای جهانیان نشان داد که روش اقتصادی درباره ممالک بالکان از چه نوعی است. اقتصاد کشورهای بالکان که یوگوسلاوی خود را از قید آن رها ساخت در تحت میزگی یک نیروی اجنبی است و اقتصاد آنها مطابق منافع ملت اجنبی هدایت و اداره میشود و مخصوصا برای بالا بردن قدرت نظامی یک کشور اجنبی بکار میرود و بالعکس روسیه با آنها کالا های پست بقیمت گران و با تاخیر زیاد می‌دهد ماشین آلات این کشور هادر نتیجه روابط اقتصادی باشوروی فرسوده میشود و بتولید ضرر فاحش میرساند.»

در نتیجه پیدایش فکر تیتیسم در بالکان فشار و سخت گیری بیشتر شد. نه فقط سیاستمداران که در مبارزه با فاشیسم و در نهضت مقاومت محبوبیت فراوان تحصیل کرده بودند بلکه رهبران بزرگ احزاب کونیست نیز مورد سوءظن خلاق کمینفرم قرار گرفتند و در کشورهای بالکان لیبران کونیست با افرادی عوض شدند که سالیان دراز در مسکو امتحان خود را داده بودند. «اتهاماتی که در هنگری بر علیه راجک و در چکسلواکی بر علیه ژنرال پیکاو در لهستان بر علیه کومولکا وارد شد نمونه‌ای از وضع آنها را نشان می‌دهد» ... «یک تصفیه در رومانی عده بازداشت شدگان را بدویست و چهل هزار رسانید. در بلغارستان نیز همان وضع پیش آمد» در آخر ماه مارس سیصد نفر بازداشت شدند...

کوستف معاون نخست وزیر و قهرمان نهضت مقاومت محلی از بستش معزول شد... که گویا تمایلات ملی را تشویق میکرده و گویا در مورد معاملات اقتصادی با شوروی منافع بلغار را از روی میل و رغبت باشتهای اجنبی فدا نکرده بود... حتی دیمیتروف رئیس کشور اجازه معامله در مسکو پیدا کرد و باعث نگرانی گردید. آیا شخصی که اتحاد جماهیر شوروی را همان اندازه که آفتاب برای انسان ضروری است برای دموکراسی حاضروری تشخیص داده بود مورد سوءظن قرار گرفته؟ و یا اینکه منظور این بود که شخص مطیع تری جانشین او شود؟ در آلبانی نیز در نتیجه پیدایش تمایلات ملی در معاونت نخست وزیری و رهبری حزب تغییرات و اعدامهایی بوجود آمد و حتی خود انور خوجاگم و بیش مورد سوءظن قرار گرفت. برای ترساندن دیگران مجازاتی لا اقل برای تیتو لازم شده بود. یوگسلاوی صاحب قسمت بزرگی بنام جمهوری مقدونیه است. میبایست تمام مقدونیه یونان نیز از آن بجا تجزیه شود و تحت رهبری بلغارستان يك مقدونیه خودمختار بوجود آید... این نقشه بزرگ علت برکناری مارکوس رادرفوریه ۱۹۴۹ نشان می دهد... از مارکوس صرف نظر شد زیرا او مانند تیتو میهن خود را دوست داشت. اوراضی نشد که منافع ملت خود را فدای روسها بکنند و قسمتی از خاک ملی خود را بفتح يك مقدونیه بزرگ از دست دهد ولی نقشه مقدونیه بزرگ با تمام نهضت مقاومت در يك معامله فرضی بین المللی مانند نهضت دموکراتیک آذربایجان فروخته شد و از این آزمایش جز صدها هزار کشته و میلیونها خرابی و بی آبرویی برای حزب کمونیست و ملت یونان و هیچ نفی برای شوروی باقی نماند. شاید تنها نفع برای شوروی مصرف شدن مقداری اسلحه امریکائی در یونان بود یعنی از شورش یونان همان نتیجه منفی گرفته شد که از نهضت دموکراتیک آذربایجان با این فرق که ژنرال مارکوس وعده ای از پیروان او بتجزیه میهن خود راضی نشدند ولی پیشه وری و همکارانش در این کار بهم پیش دستی می کردند. در موقعی که محاصره برلن برداشته میشد و بنسبیت مذاکره در بساره مسئله آلمان امید مسوقیت میرفت و شوروی بسرای بدست آوردن امتیازاتی در آلمان میخواست مناسبات بین المللی آرام باشد پیشنهادات صلحی از طرف شورشیان یونان که از مسارکوس و یسارانش تصفیه شده بودند بعمل آمد ولی دولت جبار و فاسد یونان که بزور امریکا و انگلیس حکومت می کرد ترجیح داد که مقاومت را بکلی در هم شکند.

بیان نه سال مبارزه و خونریزی و ایجاد فقر و فلاکت اگر خیلی بالاتر از مال نهضت آذربایجان بود ولی نتیجه نهائی به همان اندازه منفی بود که مال نهضت آذربایجان.

این بود شمه مختصری از سر نوشت آنهاست که میهن دوستی و ملت خواهی و امنافی با افکار بین المللی ندانسته بلکه عضولا بئفک آن میدانند و سعی و کوشش به بسی آبرو و بست و زبون کردن آنها میشود تا میلیونها مردم فریب بخورند و صدها هزاران لیدرهای مجاهد و مبارز از سر نوشت آنها عبرت گیرند و از ترس بی آبرویی و هذات در جاده يك طرفی که راه برگشت ندارد، راهی را که برای آنها ترسیم شده همچنان بروند.

در حال تخمیر و تحول و تکوین

تاریخ احزاب کمونیست غیر شوروی نشان میدهد که هر وقت آنها استقلال را در کار خود داشتند و مجبور به تبعیت از اوامر کمینترن یا مؤسسات شبیه آن نبودند بهتر کار کرده و اعتماد ملل خود را جلب کرده اند. این يك واقعت تاریخی است که بعضی از مصداقهای آنرا ذیلا بیان خواهیم کرد ولی از این واقعت نمیتوانیم این استفاده را بکنیم و ثابت کنیم که همکاری بین المللی زحمتکشان و وحدت عمل و مبارزه طبقات رنجبر ملل غیر لازم است بلکه منظور نشان دادن این حقیقت است که طرز کار کمینترن و مؤسسات شبیه آن در عمل نتیجه بد داده زیرا عوض همکاری بین المللی نیروی نهضت های ملی غیر شوروی برای پیشرفت هدفهای ملی یکدولت مورد استفاده قرار میگيرد. مثلا موقعی که هیتلر و فاشیسم خونخوار فرانسه را مورد حمله قرار داده بود چون شوروی ها با هیتلر در تقسیم لهستان سهمیم بودند در نتیجه پیروی از سیاست کمینترن حزب کمونیست فرانسه بزرگترین ضربه را بحزب و نهضت کارگری فرانسه زد و آبروی حزب را نزد ملت خود برد زیرا مبارزه با فاشیسم را که بزرگترین هدف اعلام شده بود تبدیل بمبارزه بادولت خود کرد که مورد حمله و تجاوز آلمان فاشیستی قرار گرفته بود ولی در زمان جنگ و اشغال شدن خاک فرانسه که ارتباط با کمینترن قطع شده بود و بالاخره انحلال رسمی کمینترن اتفاق افتاد عمل بیشتری بس احزاب کمونیست داد نه فقط حزب کمونیست فرانسه بلکه تمام احزاب مشابه به بهترین طرز کار کردند. گرچه موقعیت آنها بمناسبت ورود شوروی درجهبه متفقین کار را آسان کرده بود معذک طرز کار آنها خیلی خوب و مؤثر بود و برنامه عمران و آباد کننده آنها مخصوصا در خاتمه جنگ محبوبیت زیاد ما بین ملل خودشان برای آنها تحصیل میکرد اگر کمینفرم آنطوریکه اسمش حاکی است واقعا یکدفتتری برای تطبیق اطلاعات احزاب کارگری بود البته خیلی مفید واقع میشد ولی بمجرد تشکیل آن و صدور فرامینی از نوع مبارزه با نقشه های عمران و آبادی مجدداً کار احزاب کمونیست و برنامه آنها عوض از دیاد تولید بنفیی بافی و خرابکاری تبدیل گردید. یعنی از زمانی که احزاب کمونیست اروپا و سایر نقاط استقلال کم و بیش داشتند نفوذ آنها بین ملت های خود خیلی زیاد شده بود و قوس صعودی طی میکرد ولی با تشکیل کمینفرم و صدور « خط مشی » های جدید قوس نزولی شروع شد بنوعی که هنوز هم نفوذ این احزاب در اروپا و غیره در تنزل است. نتیجه مقایسه انتخابات انگلستان و فرانسه و بلژیک و دانمارک و سوئد و نروژ و غیر آنها مستقیما پس از خاتمه جنگ با انتخابات دوره های بعد بهترین دلیل و سند شکستی است که احزاب کمونیست اروپائی در نتیجه پیروی از سیاست کمینفرم دچار آن شده اند. تمام اعضاء کمونیست حکومت چک اسلواکی شرکت در نقشه مارشال را تصویب کرده بودند تنها پس از احضار شدن و یا مسافرت کوتوالد نخست وزیر وقت آنکشور به مسکو نقشه عوض شد. یکی از نویسندگان روزنامه دلیلی و رکاراگان حزب کمونیست انگلستان که مدت ربع قرن از مجاهدین و مبارزین مبرز حزب کمونیست انگلستان بود در سالیان اخیر با تراکم تجارب تلخ از آن حزب و روزنامه کناره گیری کرد. این شخص کتابی منتشر کرد که اسم آنرا شاید بتوان اینطور ترجمه کرد: «من ایمان داشتم». این شخص مینویسد

در موقع جنگ بر نامه حزب و روزنامه ارگان بر نامه تشویق عمران و آبادی و ازدیاد تولید بود. یکدفعه «خط مشی» جدید بدون اطلاع ما و تمام اشخاص مربوط از بالای سرما نازل شد که مبارزه با دولت کارگری و منفی بافی و تشویق اعتصابات سیاسی و غیره باید تعقیب شود. بزودی مسئله مبارزه با نقشه مارشال پیش آمد. آنوقت در انگلستان حساب شده بود که بدون شرکت در نقشه مارشال در عرض مدت کم صرف نظر از سایر مضرات سه میلیون نفر بیکار پیدا خواهد شد. در جلسه ای که اعضاء کمیته مرکزی و شخصیت های مهم بودند یک نفر از نماینده کمینفرم که در نتیجه نگرانی رهبران حزب کمونیست از خط مشی جدید آفتابی شده بود دو سؤال کرد. اول اینکه آیا شما احصائیه پیش بینی شده مربوط با ایجاد شدن سه میلیون بیکار در انگلستان را قبول دارید یا نه و ثانيا در صورت قبول داشتن آن بازم مبارزه با نقشه مارشال را تصویب میکنید یا نه؟ نماینده کمینفرم جواب هر دو سؤال را مثبت داد. معنی مثبت این دو جواب اینست که کمینفرم پیدایش بیکاری و عدم امکان مشغول کردن آنان را در انگلستان و کشورهای اروپائی دیگر تشویق و عملا ترویج میکند. آنها مبارزه با نقشه مارشال را که در نتیجه آن سطح تولید و نیروی صنایع و وضع طبقات پائین ملت از لحاظ سطح زندگی پائین میرود اینطور توجیه میکنند که اگر در نتیجه مدتی محرومیت، احزاب کمونیست بتوانند هیئت های حاکمه را متزلزل و بالاخره در جنگ قریب الوقوع با موفقیت شوروی حاکمیت ملی احزاب کمونیست را بر قرار کنند آن محرومیت ها و سختی ها جبران خواهد شد اولاً باید توجه کرد شورویها و کمونیستها از طرفی خود را نگهبان صلح معرفی میکنند و از طرفی با جلو گیری از نقشه مارشال جنگ را که بایمان و عقیده آنها قریب الوقوع است می خواهند بنفع شوروی تمام کنند. ثانيا برای هر شخص آشنا سیاست واضح بود که جنگ باین زودیا پیش نمی آمد و بنا بر این تبدیل بر نامه عمران و آبادی و ازدیاد تولید به بر نامه منفی و مبارزه با تولید و مبارزه با نقشه مارشال برای مدت مدیدی که ممکن است مدت زندگی بیشتر از یک نسل باشد وضع طبقه سوم و کارگرا دچار بحران میکند. این بحرانها گرچه بضرر غریبها و بنفع شوروی است اما آیا این نوع خرابکاری برای ایجاد بیکار و پائین بردن سطح زندگی کارگران بامید منافع فرضی با اصول سوسیالیسم مارکس تطابق دارد؟ مارکس پیش بینی میکرد که اصول سرمایه داری و انحصارات این قطب فقر و بدبختی را ایجاد خواهند کرد. مارکس هرگز تصور نمیکرد که نهضت بین المللی کارگران بطور عمده تمام نیروی خود را برای خرابی وضع کارگران فعلی با حکومت غیر کمونیست بکار ببرد. آنهم بامید جنگی که معلوم نیست چند سال تا شروع آن طول خواهد کشید. در هر حال ملل اروپائی و طبقات کارگرفته رفته این حقایق را درک کردند. نه فقط توده ملت و کارگرانی که در احزاب دیگر اند حتی عده زیادی از رهبران برجسته کمونیستهای فرانسه و ایتالیا و سایرین و توده های بزرگی از مردم که تا حالا رای خود را به کمونیست ها میدادند در نمونه نقشه مارشال و غیر آن حقائق را درک کردند و بهمین مناسبت احزاب کمونیست اروپا دچار یک تخمیر و تغییر و تحولی گردیده اند و این تحولات هنوز خاتمه نیافته و در جریان است. هنوز سه روز از انشعاب در حزب کمونیست ایتالیا نگذشته بود که هیجده نفر از برجسته ترین رهبران بدون نماینده کمونیست پارلمان ایتالیا بیوستند و هزاران هزار کمونیست از اطراف و اکناف تقاضای تشکیل کنگره جدید و بر نامه جدید کردند. بینیم کمونیست های ایتالیائی از نوع مسکوبا کدام برهان مارکسیستی با این دو نماینده کمونیست مواجه شدند. برهان قاطع آنها تهدید بقتل و تهمت و افتراهای معمولی بود.

این آقایان گویا برای آزادی فکر که آنرا جبری میدانند و مجازات به طرز تفکر جبری را خلاف عدالت میدانند مبارزه میکنند و چون همقطاران کمونیست منشعب آنها فکرشان بطور جبری اینطور تحول یافته است که منافع طبقه کارگرای ایتالیارانباید فدای سیاست شوروی کرد باید آنها را مقتول ساخت تا آزادی و سوسیالیسم بسا این روش شرافتمندانه و آزادیخواهانه برقرار شود! البته برای اعضاء حزب بالشوویک شوروی راضی شدن و تحمل کردن این اوضاع خیلی آسانتر است تا برای افراد احزاب کمونیست سایر کشورها. اگر دولت شوروی ایده آل بزرگ ملی روس را تعقیب می کند نمیتوان بآن دولت ایراد گرفت ولی ما هم حق داریم از هدفهای ملی خود لااقل تا حدی که با ملیت دیگران و با فکر بین الملل صحیح منافات نداشته باشد پیروی کنیم.

در حال امروز عناصر ملی یک بین الملل جدیدی در حال پیدایش و تکوین است، بین المللی که ملیت هر ملت را جدا محترم شمارد و نهضت کارگری و زحمتکشانش هر ملت را برای مبارزه در راه عمران و آبادی و تعیین سر نوشت ملت خود آزاد گذاشته و تشویق کند.

آیا دنیا بدو صف متخاصم تقسیم شده؟

آیا اینطوریکه تبلیغ می شود دنیا بدو صف متخاصم تقسیم شده است که یک صف آن امپریالیسم و کاپیتالیسم با پیشوائی امریکا و صف دیگر صف سوسیالیسم با پیشوائی اتحاد جماهیر شوروی باشد؟ جواب این سؤال را میتوان اینطور خلاصه کرد: نه دنیا تماما باین دو صف یا دو نیروی متخاصم تقسیم شده که نیروهای دیگری غیر از آن دو وجود نداشته باشند و نه بلوکی که بنام بلوک امریکا نامیده میشود مطلقا از عناصر امپریالیستی و نوکران آن بوجود آمده و نه صف دیگر مطلقا از عناصر سوسیالیستی خالص بوجود آمده است.

وقتی گفته میشود که هندوستان بدون اینکه در دامن بیگانه دیگر بیافتد استقلال خود را بدست آورد، استقلال هندوستان را تسخیر میکنند و لسی مثلا جمهوری قفقاز را مستقل میداند و عقیده دارند که مطابق قانون اساسی شوروی هر جمهوری میتواند اگر دلش خواست از اتحاد جماهیر شوروی کناره گیری کند! ولی معدک ایران در هندوستان و هندوستان در ایران و تمام کشورها از جمله شوروی سفیر دارند و لسی جمهوری همسایه ما قفقاز در ایران با نمایندگی اتحاد شوروی معرفی میشود. نیدانم رومانی و لهستان و بلغارستان که حتی وزیر جنگ و فرمانده نیروی آنها همضا یک نفر خارجی است چگونه مستقل هستند ولی هندوستان که در عمل برای خودش در اغلب موارد سیاستی کاملا متمایز از سیاست موسوم به بلوک امریکا اتخاذ میکند مستقل نیست. وقتی که مستربوین راجع به عبور نیروی ملل متحد از مدار ۳۸ درجه اعلام میکرد که من کره شمالی و جنوبی نمی شناسم و خواهان کره متحد میباشم نهر و با استحکام و قدرت تمام از سازمان ملل تقاضا میکرد که نیروی ملل متحد از مدار ۳۸ عبور نکنند. امروز در مقابل عناصری که وظیفه خود را مبارزه با جنبه ایدئولوژیک کمونیسم قرار داده اند نهر و صریحا اعلام میکنند که ما با فلسفه کمونیسم یعنی جنبه ایدئولوژیک آن مخالف نیستیم ما با افرادی که ستون پنجم دول اجنبی هستند مبارزه میکنیم. نهر و حتی برای یک جنگ جهانی آینده خود را بی طرف اعلام میکند.

آنهايي که دنيا را بدوصف متخاصم تقسيم ميکنند يکطرف رانوکران استعمار باضافه دول استعمار و طرف ديگر را اتحاديه دول مستقل مي نامند اما توضيح نيميدهند که چرا هندوستان و دولتهايي از قبيل اندونزي و برمه و مصر و يوسلاوي مستقل نيستند ولي دولتهايي که نمايندگان آنها مانند اعضاء يك کنسرت در مجامع بين المللي براي اظهار عقیده بچوب دست رهبر خود مسيو ويشينسکی نگاه مي کنند مستقل هستند .

دولتهای اروپايي از قبيل انگلستان و فرانسه و ايطاليا و سوئد و نروژ وغيره صحيح است که از لحاظ تدافعي و ارتباط عدهای از آنها به پيمان آتلانتیک جبهه يا بلوکی را تشكيل ميدهند ولي اين دولتها اعضاء کنسرتي نيستند که بدست رهبري کننده ارکستر يعني امريکا نگاه کنند .

اگر اروپا امروز در مسائل دفاعي با امريکا نزديکتر است اين سياستي است که شوروي آنها را مجبور با اتخاذ آن کرده است. معذک دولتهای اروپايي با امريکا خيلي تفاوت دارند. عناصر سوسياليستي مستقل از مسکو گرچه در اروپا فراوانند ولي نه فقط توده های مردم اروپا بلکه اکثریت نزديک بتمام سياستمداران و آنهايي که زمامدار امورند از جنگ جدا بيزارند زیرا در مراحل اوليه جنگ اروپا و انگلستان صدمات غير قابل جبراني خواهند ديد. در هر حال مجموعه دول اروپا با ذخائر مادي و معنوي و ظرفيت صنعتي و انساني خود نه از شوروي و نه از امريکا عقب نيستند که جلو هم هستند. اروپا آنطور يکه هر کدام از دنيوي نامبرده متمرکز و وحدت دارد متحد نيست ولي اروپا با جدیت تمام گرچه با سرعت کم ولي بسا استحکام و اطمینان رو بطرف وحدت و تنظيم نيروهای صنعتي و انساني خود ميرود .

برسيت شناخته شدن دولت کمونيست چين از طرف عدهای از دول اروپايي و آسيائي که بنا بتمريف کمونيست ها در بلوک امريکا هستند يکی از علائم بارز وجود نيروي ديگري غير از امريکا و شوروي است. وقتي اين اختلاف نظر با اختلاف شبيه آن بين اروپايي که بسوسياليسم خيلي نزديک است با امريکا ظاهر ميشود تبليغات مسکوفوري از شکاف دو بلوک امپرياليسم بحث ميکنند دو صورت يکه اروپا هرگز خودش را بآن معنی که مسکوتبليخ ميکنند در بلوک امريکا قرار نداده و اروپا دائما اعلام کرده است که براي خود نيروي مستقل ميباشد .

بطور خلاصه براي هر شخص آشنا با سياست دنيا و اروپا واضح است که مستقل از نيروي امريکا و شوروي نيروهای ديگري نيز هم در اروپا و هم در آسيا و هم در بالکان مثلا يوسلاوي وجود دارد .

اگر اين نيروها ضعفشان از اين لحاظ است که مانند بلوک شوروي تحت هدايت يك مرکز متحد نيستند در عوض اگر موفق بايجاد يك اتحاد متکي بدموکراسي شوند بي شک خيلي نيرومند تر از بلوک شوروي گرديده و از ضعف های ناشي از تمرکز زياد عاری خواهند بود .

بايران خودمان بر ميگرديم؛ در اينجا هم بما اعلام ميشود که هيئت حاکمه فاسد و منحط از طرفي و توده ايها از طرف ديگر انکاس دوصف متخاصم در دنيا هستند که يکی و کيل مدافع طبقه ممتاز و ديگري و کيل مدافع طبقات زحمتکش است. ما در مقالات گذشته نشان داديم که توده ايها در عمل و کيل مدافع طبقات زحمتکش نبودند بلکه با اين ادعا که از سخنراني و مقاله نويسي زياد تجاوز نکرد نقش و کيل مدافع

منافع شوروی را بقیمة منافع طبقات زحمتکش بعهده گرفتند. ولی در این خصوص که آنها ادعا میکنند که غیر از صف هیئت حاکمه وصف توده ایها نیروی دیگری وجود ندارد بتحولاتی نظر میکنیم که پس از شروع مبارزه اقلیت در مجلس پانزدهم پیش آمده است. نیروی که علی رغم هیئت حاکمه و توده ایها در انتخابات تهران اکثریت را برد چیست؟ پس معلوم میشود غیر از آندو نیروی دیگری نیز وجود دارد و آن نیرو خیلی قوی هم هست. اگر آن نیرو فقط در تهران از حالت قوه بفعل آمد دلیل نیست که در آینده نزدیک در تمام کشور از حالت قوه بفعل نیاید. اگر آندو نیرو یعنی هیئت حاکمه و توده ایها پشتیبان بین المللی دارند نیروی جبهه ملی متکی بنیروی ملت است و در موقع لازم میتواند از وضعیت بین المللی بدون تسلیم شدن بیک نیرو استفاده کند.

توده ایها تمام هم و غم خود را مصروف این کرده اند که جبهه ملی را بقول خودشان «مفتضح» و عامل پست استعمار جلوه دهند. اگر برای آنها در نتیجه بی خبری مردم از اوضاع دنیا و در نتیجه بدبینی بمورد نسبت بدول استعماری و در نتیجه ایجاد محیط سوء ظن و بدبینی ویاس و نومیدی مفرط آسان است تلقین کنند که دولتهائی از نوع هندوستان و اندونزی و مصر و ترکیه و حتی ملل اروپائی آلت بلا اراده سرمایه - داران آمریکا هستند ولی تلقین این مسئله که جبهه ملی مفتضح و عامل پست استعمار است نه فقط آسان نیست بلکه مجال است و همین سعی و کوشش مخصوصا در مورد قضاوت درباره ملی کردن نفت آنها را مفتضح کرده است.

خلاصه همانطور که در ایران غیر از هیئت حاکمه و توده ایها نیروی بزرگ دیگر وجود دارد همانطور در دنیا نیز نیروهای مختلف قوی و مترقی و غیر از بلوک امریکا و بلوک شوروی وجود دارد و آن نیروها در حال تکامل و سیر بطرف وحدت نیز می باشند.

وجود حزب توده و عنصر مترقی آن که متاسفانه آلت و یامحکوم رهبران منحط گردیده همانصوری که در گذشته شرح دادیم تا این اواخر مانند سراب باعث فریفتن عده ای شده بود و لزومی برای متشکل شدن نیروهای دیگر دیده نمیشد. پس از مایوس شدن افکار عامه از حزب توده توجه بجهه ملی از علائم بارز وجود نیروی متکی بمات ایران است.

پس از ۲۱ آذر ۱۵ بهمن

پس از آب شدن شیربرفی نهضت دموکراتیک آذربایجان که بمعنی تمام یک تراژدی کمیک یعنی در عین گریه آور بودن مضحک هم بود و پس از آنکه فراریان شهر یور فراریان بیست و یک آذر و پشتیبان آنها را از میدان خارج کرده بودند مرتجعین ایران خیالاتی بخود راه داده و میل داشتند از موقعیت حداکثر سوء استفاده را بکنند و دوران دیکتاتوری گذشته را که هنوز مزه آن زیر دندانهایشان بود تجدید کنند. اگر سعی و کوشش جدی برای برقراری دیکتاتوری کمی بتاخیر افتاد این تاخیر نه از لحاظ تقصیری بود که مرتجعین مرتکب شده باشند بلکه قصور ناشی از اختلافاتی بود که در جناحهای مختلف هیئت حاکمه وجود داشت.

در هر حال در موقعیکه وقت را مناسب دیدند سوء قصد معروف ۱۵ بهمن را پیش آوردند یا پیش آمد و سعی و کوشش کردند که حداکثر استفاده را از این جنایتیکه پیش آورده بودند یا پیش آمده بود بکنند از آن تاریخ به بعد شرح هولناک دیکتاتوری باردیگر بر کشور ایران سایه افکنده بود، میحطیاس و نومیدی و بدبینی که درده هاسال قرون اخیر بر آفاق و انفس ما حکومت میکرد پس از درخشیدن بارقه امید در دوره بعد از شهریور و پس از شکست مفتضحانه نهضت دموکراتیک آذربایجان و توده بار دیگر صدها مرتبه قویتر بر کشور مستولی شده بود. تجربات تلخ آذربایجان و مازندران و نمونه تلخ فراموش نشدنی که از رهبری سیاسی سران توده بدست آمده بود توده مردم و کارگران و دهقانان را بامایوس و باعصابانی ساخته بود و مرتجعین را نیز هار کرده بود. سران توده مردم و پیروان خود اینطور تلقین کرده بودند که مقتضیات اوضاع بین المللی این هار شدن ارتجاع را بطور جبری ایجاب میکنند و بهمین مناسبت این رهبران خلق های وسیع با آنهمه ادعاهای انقلابی و تمرکز نیروی ملی و غیره مانند همقطاران بیست و یک آذر خود و یابند تراز آنها در ۱۵ بهمن کوچکترین مقاومتی از خود نشان ندادند و بایاس از پشتیبانی علنی نیروی بیگانه غیر از تسلیم و رضاد در مقابل ارتجاع ایران چاره ای ندیدند و هرگز هم خود را برای مقاومت آماده نساخته بودند زیرا بعقیده آنها نیروی مقاومت در مقابل ارتجاع بین المللی که هیئت حاکمه آلت اجرای آنست در خارج از سرحدات کشور ایران قرار دارد و مقاومت ملت ایران در مقابل ارتجاع بدون پشتیبانی مستقیم بیگانگان رقیب بیهوده و غیر ممکن است.

از توده ایها گذشته آن عده از روشنفکران و کارمندان سیاست بانف و سیاست ماب که در کافه های چند خیابان نیمه شبیک و پراز کثافت تهران بتخیال خود فرنگستانی برای خود ساخته و بمعنی حقیقی مشغول چربیدن هستند و خودشان را بعنوان افکار عمومی جا میزنند همه منتظر دیکتاتوری و تجدید دوره سابق بودند.

مصرف الکل و مشروبات الکلی در آن روزها در محله فرنگستان تهران بچند مقابل افزایش یافته بود. سیاست بانفان که غیر از قدم زدن در خیابانهای شمالی تهران و لاف و گزاف سیاست زدن و وظیفه ای برای خود قائل نیستند و نرفتن به ولایات ایران که سهل است حتی مثلا برای تدریس در مدارس جنوب شهر و یا اشتغال در ادارات آن قسمت شهر نیز بهزاران بهانه و واسطه متوسل میشوند پس از تخدیر و تحریک اعصاب خود یا بشوده ایها فحش میدادند که دو باره ارتجاع را بماسلط کردند و یا باستعمار انگلیس فعاشی میکردند که عاقبت کار خود را کرده و مارا دچار یک عصر طلائی بیست ساله

دیگری نمودند. محیط یأس و نومیدی و سوءظن که ما در شماره های اول این مقالات از آن بحث کردیم هزاران بار تقویت شده بود و آنها ای که همیشه آیه یأس می خواندند میدان جولانی پیدا کرده بودند و جریان وقایع را بهترین سند صحت مکتب یأس و بدبینی خود اعلام میکردند. در تاریخ معاصر ایران روزهایی پیش آمده بود که حتی روشن-فکران و سیاست بافان نسبتا خوش بین نیز در تحت تأثیر این وقایع و افکار و آراء معتقد میشدند که این چند کتابخانه ولو از تحریر و روشی هم باید بعداً بی شمار میخانه ها و حرق فروشها اضافه شود.

مردمی که توی خیابانها و کوچه ها راه میر و ندر و زهای کارهای مولد ثروت میروند و شبها بیش خانواده خود بسر میبرند، از چراگاه کافه های نادری و اسلامبول و شاه رضا و سرپل تجریش بیخبرند، سیاست نمیافند ولی با عقل سالم و انسانی خود بهتر از سیاست بافان روشنفکر قضاوت سیاسی دارند؛ آنها نیز دچار نگرانی و بهت زدگی بودند. پس از آنکه آرزوها و امیدهای آنها در نتیجه سیاست غلط اجتماعی بیاد رفته بود ۱۵ بهمن و شبج هولناک دیکتاتوری که متمایب آن خود را نشان میداد ضربت مهلک دیگری بود که بامیدها و آرزوهای آنان وارد میشد. ولی این میلیون ها مردم که از سر چشمه زندگی و از کار و کوشش و زحمت بهره منداند مانند خوش نشینان کافه ها بالاخره دچار یأس و نومیدی نبودند. جوانان و روشنفکرانی پیدا میشدند که نه فقط امید را از دست نداده بودند بلکه بدون دلیل واضح و روشن بآینده امیدوار بودند. از اینها گذشته عده معدود از شخصیتهای بارز که بعضی از آنها را تا آنروز کسان زیادی نمیشناختند و یا اگر روشنفکران و دانشمندان آنها را از جنبه روابط شخصی میشناختند ولی میلیونها نفر مردم اطراف و اکناف کشور از آنها بیخبر بودند. آری این عده معدود واقع بین روشن و واضح میدیدند که اوضاع دنیا و اوضاع ایران مانند دوره گذشته مقتضی پیدایش دیکتاتوری نیست گرچه سعی و کوشش وافر و جدی برای برقراری آن میشود ولی مبارزه با آن نه فقط امکان پذیر است بلکه لازم و ضروری است.

این شخصیتهای واقع بین مبارزه را امکان پذیر میدانستند و شرایط آنرا موجود میدیدند تنها لازم بود که ایمانهای بیاد رفته را مجدداً برقرار کنند و امیدها و آرزوهای خفه را دوباره بیدار کنند. توده مردم افکار و عقاید و حرفها و نوشته های زیبایی دیده و شنیده و خوانده بودند ولی در پشت سر این افکار و سخنرانیها و شعارهای تند و تیز زیبا و فریبنده رفتارها و اخلاقها و کردارهای نازیبند و افراد و اشخاص زبون و بی شخصیت و دنباله رو دیده بودند. توده مردم امید و ایمان را از دست نداده بودند ولی دیگر باسانی فریب ظاهر سازی و حرافی را نمیخوردند، آنها طالب و تشنه کردار و سچایا و شخصیت بودند. توده مردم تشنه ظاهر کردن رهبران و مردان اجتماعی بودند که در فداکاری و از خود گذشتگی و در شخصیت و آلت نشدن برای بیگانگان و در مبارزه برای آزادی و تحصیل نان برای گرسنگان و کار برای بیکاران نمونه و سرمشق باشند. می توان ایطور خلاصه کرد که پس از ضربات ۲۱ آذر و ۱۵ بهمن که اولی علامت و نشانه و رشکستگی مدعیان رهبری آزادی و ایجاد محیط یأس و بدبینی مفرط تر از سابق بود و دومی علامت و نشانه سعی و کوشش برای سوء استفاده از افتضاح ۲۱ آذر و برقراری دیکتاتوری مجدد بود کشور ما از یکطرف دچار سرکیچه و یأس و نومیدی و دچار شبح دیکتاتوری بود و از طرف دیگر نور امیدی در دل عده ای می درخشید. این دو باهم در مبارزه بودند، مبارزه نور و ظلمت. اگر یأس و نومیدی از لحاظ چندی بر کشور ما حکومت می کرد نور امید از لحاظ چونی می بایست پیروز گردد.

شروع دوره نوین

شروع کنندگان - شروع کننده

کار را که کرد؟ آنکه تمام کرد، یا آنکه شروع کرد؟ شاید در کارهای جزئی و شخصی بتوان جواب داد آنکه شروع کرد و تمام کرد ولی در وقایع تاریخی مهم در مواقعی که فصل نوینی در تاریخ ملتی باز میشود، در عصرهایی که مرحله نوینی شروع میشود، در مواردی که نیروهای جوان انقلابی جایگزین نیروهای پوسیده و فرسوده می شوند خلاصه در مواردی که علی رغم سابقه های ذهنی متکی بگذشته و علی رغم نیروهای موجود فعلی نیروهای جوان از حالت امکان و بالقوه با بدنای بالفعل می گذارند، در این مراحل همیشه شروع کنندگان عبارت از شخصیت هایی بوده اند که بعنوان نوابغ علم و هنر نوین و یا رجال سازنده تاریخ و شروع کنندگان عصرهای جدید از طرف مردم و مورخین مورد ستایش و تجلیل قرار گرفته اند. گفتیم که پس از آزمایش های شیرین و تلخ بعد از شهریور از تاریخ ۱۶ بهمن به بعد متحنی تغییرات یاس و بدبینی باوج کمال و به نقطه حداکثر رسیده بود. حتی عده ای از خوشبین ترین مردم کشور را در آستانه یک سیر قهقرا می دیدند و غیر از تسلیم و رضا چاره ای نمی جستند. عده ای از وطن پرست ترین مردم نیز باین تلقین ایمان آورده بودند که ایرانی در جریان های وسیع بین المللی نمی تواند راه خود را پیش بگیرد و بهدنی نزدیک شود یا باید ملعبه آنها گردد و یا بایکی از این جریانها و در دنباله آن سیر کند. وجود و اظهار شخصیتی بدون تکیه و تسلیم به یکی از جریان های بین المللی غیز ممکن مینمود. درست در بحوجه یاس و نویندی بارقه امیدی درخشید و عصر جدیدی شروع شد. مانند تمام مراحل تاریخی نمی توان زمان و مکان معینی برای شروع این مرحله ذکر کرد و همینطور مانند اغلب مراحل نمی توان تنها از یک نفر شروع کننده صحبت کرد. در مجلس بازنده اقلیتی بوجود آمده بود که اغلب از زبان ملت سخن می گفت و در گفته های خودشان باین و یا آن بیگانه تکیه نداشتند ولی معدالک چون مردم از حرف خسته شده بودند چندان توجهی بآن حرفها نداشتند تا دوره بعد از ۱۵ بهمن شروع شد. در اوایل این دوره حرف زدن و انتقاد از دستگاه حکومت کردن بازی کردن باجان خود بود. عده ای از اقلیت که آنها را باضافه عده معدودی در خارج از مجلس باید «شروع کنندگان عصر نوین» نامید شروع بمبارزه برای تامین آزادی از ترس و فقر و جهل کردند. مبارزه تاریخی این «شروع کنندگان» از طرفی دیکتاتور ترانها و دیکتاتور ما بآن را از مرکب آرزویی که خود را کاملاً سوار و مسلط بر آن می دانستند پیاده کرد و از طرف دیگر مردمی را که نیروی خود را خیلی کمتر از آنچه که هست تصور میکردند تشجیع کرد و ایمان و عقیده آنها را بخودشان با برجا و محکم کرد. اگر ما شروع این دوره را عصر نوینی مینامیم گزانه نیست زیرا در قرن بیستم در ایران اولین باری است که آزادی نه بزور تحصن در سفارتخانه بیگانه و نه باتکیه به سر نیزه نیروی بیگانه تحصیل میشود. در نتیجه این مبارزه ملت ایران متوجه شد که بخلاف سوابق ذهنی غلطی که از مدت ها پیش ایجاد شده و تقویت شده بود اقلیت مجلس بازنده با همکاری افکار عمومی و بدون تسلیم شدن و یا تکیه زدن بیک نیروی بیگانه توانست از استقرار زور و قلدری جلوگیری کند و در مدت

زمان کمی اقلیت مجلس بعنوان وکیل مدافع و نماینده تام‌الاختیار اکثریت ملت معرفی گشته و خواهی نخواهی حتی از طرف هیئت حاکمه باین عنوان شناخته شد. استیضاح های مکرر اقلیت و مخالفت مربوط بنفت آقای مکی که تصویب قرارداد الحاقی را محکوم بعدم موفقیت کرد ازوقایعی است که در تاریخ ضبط خواهد شد.

پس از ۱۵ بهمن که قلم‌ها شکسته و زبانها بریده و جمعیت هامتلاشی شده بود نه فقط تهران بلکه تمام کشور در تبی می سوخت، امیدها و آرزوها رخت بر بسته و مردمی که دوره بیست ساله را یکبار گذرانده بودند شروع شب‌ظلمانی دیگری را معاینه می دیدند. رسوم و آداب دوره مختاری دوباره احیا می شد. مردم که خود از سانحه ۱۵ بهمن متنفر بودند باتلقین عمال دوره مختاری مجبور باظهار تنفر مصنوعی می شدند. تلگرافات و امضاها و مجالس دستوری تشکیل می شد جاسوسی و جاسوس منشی و تملق کوئی و تصفیه حسابهای خصوصی بانهمت و افترا باب می شد. ترس و وحشت در همه جا از کلبه های کلی گرفته تا کاخهای سربلک کشیده دوباره مانند کابوس و شیخ هولناک حکومت می کرد و روح پزشک احمدی دوباره بالای سر زندانیان سیاسی، وزراء و وکلای رجال پرمی زد و بر کشور سایه افکنده بود و همه قطاران و همکاران سابق خود را تشویق میکرد. درست در همین موقع یکی از نمایندگان شهرستانها، یکی از آن چند نفر «شروع کننده» که بمجلس راه یافته بودند، آری یکی از آن شخصیت ها که میهن ما ایران مانند تمام ملل زنده پیوسته عده ای از آنها را برای مواقع حساس در دامن خود می پروراند ظاهر شد. این نماینده شهرستان که تا آنروز میلیونها مردم ایران او را نمیشناختند مابین دانشگاهیان و دانشمندان مردی که شمرده حرف می زد، آرام آرام راه میرفت و می آمد و دارای اخلاق و سنجیه محکمی بود شناخته شده بود این شخصیت واقع بین و روشن بین از درد دل و از ترس و وحشت میلیونها مردم از وضعیت و شریف از دیکتاتوری آگاه بود و از وضع ایران و جهان نیز خبردار بود. می دانست که این دوره برای این افکار پوسیده و این افراد هاری که در صدد احیاء دوره زور و قلدری اند ساخته نشده است. او مصمم می شد؛ از سر نوشت شوم همقطاران خود عبرت میگیرد و برای گفتن ناگفتنی ها با تحصن در مجلس تامین ایجاد می کند، دولت قلدری را که پیشاهنگ دیکتاتوری بود نه به استیضاح بلکه به یک محاکمه در محضر ملت ایران دعوت می کند. حتی نمایندگان که امروز مارکس و لنین را بشاکردی قبول ندارند آنروز با داشتن مصونیت جرأت اظهار عقیده نداشتند سهل است که استیضاح کننده را برای تملق و چاپلوسی نسبت به دیکتاتور مآبان و دیکتاتور تراشان مورد حمله و توهین و تهدید قرار میدادند.

استیضاحی که از ۲۳ فروردین تا ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۸ ادامه داشت از حدود یک استیضاح گذشته و بیک ادعا نامه مستدل بر علیه هیئت حاکمه که درصدد برقراری یک دوره ظلمانی دیگر بود تبدیل شد. دکتر بقائی یکی از استیضاح کنندگان و شروع کنندگان دوره نوین با اسناد و مدارک بی شمار و انکار ناپذیری که حتی در ضمن استیضاح از طرف جوانان و افراد دلیر و فداکار در اختیار او گذاشته می شد اقتضاح این میهن فروشان ریاکار و رشوه خوار را که خود را می خواستند ناجی میهن نشان دهند نوعی ظاهر و آشکار ساخت که رفو کردن آن حتی بکمک اکثریت نزدیک بتمام مجلس امکان ناپذیر شد. زیرا افکار عمومی که آنی کرخ و دچار حیرانی و

سستی شده بود در نتیجه این ادعا نامه تاریخی ملت ایران بر علیه دیکتاتور مآبان دوباره بیدار و مصمم شد. استیضاح کننده و یا «شروع کننده» با وسایل مختلف مورد تشویق و ترغیب افکار عمومی میلیون ها مردم قرار گرفت. طوفان و انقلاب بزرگ روحی از میلیون ها مردم به این ناطق تلمین شده بود، نیرو و هیجان عظیمی او را فرا گرفته بود و بدون اغراق خواننده ادعا نامه ملت ایران در آن لحظات تاریخی اختصاصات شخصی خود را فراموش کرده و شخصیت ملت و نبوغ و دهاء ملتی که نسل را مجسم می ساخت، از میلیون ها مردم و از سوابق تاریخی مبارزه ملت باضحاك های کهنه و نو الهام می گرفت. او از قلب و دهان داغ نفرت دیده ها، و میلیون ها توده مردم از دهان او صحبت می کردند. آری یکی از آن لحظات تاریخی نادر پیش آمده بود که در آن لحظه يك شخصیت با میلیون ها توده مردم وحدت پیدا میکند، از افکار و نیروی آن ها کمک می گیرد، فکر و اراده اش نه فقط علامت و نشانه بلکه عین فکر و اراده میلیون ها مردم می شود. هر کس آن روزها را فراموش نکرده است میدانند که خواندن آن ادعا نامه تاریخی چگونه در دل های نو امید و مایوس امیدواریمان بخود تزریق کرد، چگونه تردیدها را به تصمیم و ترس و وحشت را به حس مقاومت و شجاعت مبدل می ساخت، چگونه آرزو ها و امید های بر باد رفته و خاموش شده را از نو بیدار ساخت و نیروی افکار عمومی و فشار اخلاقی و مادی آنرا بر علیه نیمچه دیکتاتور مآبان مجهز گردانید.

ناطق از پشت تریبون مجلس نه فقط از افکار عمومی ملت نیرو می گرفت و نیرو می داد بلکه در عین حال آن هائی که خواب دوره بیست ساله را می دیدند از خواب و خیال و توهمات بیدار و آزاد ساخت و فراموشکاران را بیدار آن روزها انداخت. در موردی که بادمجان دور قاب چین ها و نوچه های دیکتاتور های خیالی بهر قیمتی که باشد می خواستند ناطق را خاموش کنند او با يك موقع شناسی و استفاده از حالات روان شناسی عمومی به نایب رئیس مجلس که بی طرفی را بهیچوجه ملاحظه نمی کرد اخطار کرد: «آقای امیر حسین خان، جناب عالی آقای امیر حسین خان یادتان رفته که گویا در آن دوره ۲۰ ساله بر شما و خانواده شما چه گذشته، گویا یادتان رفته که وقتی عموزاده ها و برادران شما را می کشتند مامورین شهربانی بمادر و خواهران شما اجازه نمیدادند که بر آن ها گریه کنند. من دارم از حقوق شماها دفاع می کنم که شدیدتر از آن ایجاد نشود» این اخطار بمورد نه فقط کار خود را در مجلس کرد و در تالار عمارت بهارستان طنین انداخت بلکه مانند اغلب گفته های ناطق در تمام کشور در آفاق و انفس در همه جا طنین انداز شد و يك جنبه بتمام معنی ملی از طبقات عالی و دانی بر علیه دیکتاتوری و قلندری بوجود آورد. آن روز نمایندگان که در ظاهر برای دیکتاتوری و دیکتاتور کار می کردند متدرجا در خفا و در قلب خود برای آزادی دعا می کردند و لسی «شروع کنندگان» کار را امروز بجای رسانده اند که همان نمایندگان امروز درخفا برای دیکتاتور مآبان دعا و کار می کنند ولی در ظاهر برای افکار عمومی و آزادی تظاهر میکنند.

کاری که در آن روزها شروع شده بود امروز باموقیت بر علیه آزادی کشان و غارتگران منابع ایران ادامه دارد و فردا به پیروزی نهائی منجر خواهد شد.

موفقیت جبهه ملی

نگارنده این سطور بدون اینکه عضو رسمی و یا ثبت شده جبهه ملی باشم، بدون اینکه تنها به شخصیت کلیه رهبران جبهه ملی نظر داشته باشم، بدون اینکه به مترقی بودن و یا عقب مانده بودن تمام توده های منسوب به جبهه ملی نظر داشته باشم و بدون اینکه نقشه ها و مقاصد با الفعل موجود جبهه ملی را برای رسیدن به هدف اصلاحات اجتماعی مکفی بدانم با وجود تمام اینها جبهه ملی را مترقی ترین نیروی موجود جامعه کنونی ایران میدانم مخصوصا از این لحاظ که جبهه ملی استعداد و لیاقت اینرا دارد که نیروی بالقوه را که در نهاد ملت ما موجود است از قوه بفعل آورد.

عده ای افراد با حسن نیت ولی دچار بمرض مهلك بدبینی و یاس انتقاداتی از جبهه ملی دارند. آنها اغلب فراموش میکنند که جبهه ملی همانطور که از اسمش پیداست جبهه است نه حزب. آنها هم به این خاصیت و ارزش جبهه ملی ایمان آورده اند که این جبهه متکی به نیروی ملت ایران است ولی از اتهامات و سوء ظن های بیورد و یا بیوردی که در بازار سیاست بافی تهران فراوان و ارزان به عرض بیع و شری گذاشته شده نگرانیهایی دارند. رجوع به تاریخ نهضت های اجتماعی نشان میدهد که شخصیت تمام رهبران و اعضاء يك نهضت آنقدر اهمیت ندارد که روحیه حاکم بر اکثریت آن رهبران و مخصوصا روحیه توده های ملتی که این رهبران از آنها الهام می گیرند. در صورتیکه در ضمن عمل رهبران نهضتی از توده مردم جدا نشوند و از آنها فاصله نگیرند افکار عمومی توده حتی نواقص آنها را تکمیل میکند و سببای آنها را پخته تر و نقاط ضعف آنها را محو و نابود میکند. بزرگترین حسن جبهه ملی در این است که آنها نیرو و قدرت خود را از افکار عامه میگیرند، موفقیت آنها و ملاء تشخیص صحت و سقم قضاوت های آنها درباره مسائل عمومی نفع و ضرری است که توده مردم از آن قضاوت ها و سیاستهای متعاقب آنها میبرند. بفرض اینکه جبهه ملی از لحاظ بعضی شخصیت ها و در برخی موارد معین از جهاتی قابل انتقاد و خرده گیری باشد همین اتکاء به نفع و ضرر توده مردمیکه الهام کننده و نیرو دهنده جبهه ملی بوده اند و هستند آن جبهه را يك موسسه اجتماعی مفیدی بحال مردم ساخته است.

موفقیت های جبهه ملی تنها مربوط به رهبری رهبران آن جبهه نبوده بلکه بیشتر از این لحاظ بوده که رهبران آن جبهه خواسته های مردم و احتیاجات و جلب اعتماد آنها را هادی راه و ملاء قضاوت سیاسی خود قرار داده اند. موفقیت های جبهه ملی موفقیت افکار عامه است. وجود عده ای از رهبران برجسته که آزمایش خود را بارها در مقابل ملت ایران داده و با درستخت ترین اوضاع و احوال دلیری و شجاعت از خود بروز داده اند یکی از بهترین ضمانت هائی است که میتواند اعتماد تمام علاقه مندان به تحول اجتماعی را جلب کند. جبهه ملی با رهبری همین رهبران و با اتکاء با افکار عمومی و استفاده از آن توانسته است در یکی از مواقعی که چندان متناسب هم نبوده آزادی سیاسی با النسبه وسیعی را تحصیل و نگاهداری کند. از مجلس ۱۵ به بعد و مخصوصا پس از ۱۵ بهمن و سوء قصد معروف، جبهه ملی با مبارزه پیوسته و دائم با زور و قلندری

بالاخره موفق شده است آزادی قلم را عملاً بدست آورد و تا حدی حفظ کند و قوانین منحوس مطبوعات را لغو کند. گرچه رجعت به قانون صدر مشروطه يك عمل ارتجاعی و منحنی است و حالاً باید شرایط مناسبتر از آنوقت بدست آورد ولی میدانیم که از ۲۱ آذر به بعد قوانین منحنی تر و مرتجعانه تر از صدر مشروطه تصویب شده بود. محسن جبهه ملی در مجلس که منحصر به الغاء قوانین ضد مطبوعات و آزادی جرائد توقیف شده گردید از قدمهای مهمی است که بكمك افكار عمومی وعده ای از نمایندگان لیبرال از طرف جبهه ملی برداشته شده. سایر آزادیهای اجتماعی و الغاء حکومت های نظامی و تعدیل قانون حکومت نظامی با یکی دیگر از قدمهای برجسته جبهه ملی است که تاحدی آزادی سخن و اجتماعات و میتینگ ها را برقرار ساخته. احتیاج به شرح و بسط ندارد که این حقوق ملی در نتیجه مبارزه و مقاومت عملی و مثبت و با استفاده از نیروی ملت بر علیه هیئت حاکمه بدست آمده است. تنها اشاره و یادآوری مبارزاتی که در محاکمات گذشته و محاصره های محل روزنامه شاهد پیش آمده کافی است نشان دهد که این نتایج را جبهه ملی بدست آورده است. دولت بامیل و رغبت این حقوق را برای مات قائل نشده است. یکی از موفقیت های بزرگ جبهه ملی تلقین روح امیدواری و ایمان در مردم است. میدانیم که پس از ۱۵ بهمن در نتیجه یأس و نومیدی و شکست هایی که مدعیان آزادی خواهی خورده بودند حمایت از آزادی و سرپرستی از طبقات زحمتکش و سعی و کوشش برای بهبود وضع زندگی آنها و جلوگیری از اعمال نفوذ دولت در انتخابات و غیره با اصطلاح معروف به کرام الکبیرین و اکتدار شده بود. مدعیان پیشتازی خلق های وسیع به مناسبت ناامیدی از نیروی مردم و امید بستن بر اجماع دیگر انتخابات را تحریم میکردند و مبارزه و موفقیت در این امر را محال میشمردند. یکی از علائم امید و ایمانی که جبهه ملی در مردم ایجاد کرده بود سعی و کوشش آنها در مبارزه انتخاباتی تهران و موفقیت آنها علیرغم حبس ها و شکنجه ها و محاکمات شبانه و غیره بود.

موفقیت در انتخابات تهران و بعضی از ولایات دیگر برای خیلی علامت و نشانه خوبی شد. در انتخابات دوم عده ای که اول مایوس بودند و شرکت نکرده بودند بعداً شرکت و مبارزه کرده و موفق شدند. بدخواهان و بدبینان از موفقیت جبهه ملی برای تولید ایمان در مردم به جنب و جوش افتاده و تیرهای تهمت و افترا را فراوان تر کرده و اسلحه ایجاد یأس و بدبینی را تیزتر کردند. ولی این مساعی بیهوده بود، دوره نوینی شروع شده بود و مردمی که سواد زیاد ندارند ولی بازوی توانا و فکر ساده و سالمی دارند تشخیص دادند که برای اوئین بار در دوره اخیر نیروی بتمام معنی ناشی از ملت بدون تسلیم شدن باین و یا آن بیگانه میتواند در مقابل هیئت حاکمه فاسد مبارزه کرده و موفق شود. موفقیت درخشان در انتخابات تهران يك منای خیلی وسیع تر از يك موفقیت انتخاباتی داشت. افرادی که پیش از ۱۵ بهمن در تهران شانس موفقیتی نداشتند در نتیجه شجاعت و سنجیه و کردار و شخصیتی که از خود بروز داده بودند موفقیت به تمام معنی بی نظیری بدست آوردند و علیرغم اعمال نفوذ های دولت افکار عمومی پیروز شد. این موفقیت نوید موفقیت های بزرگتری را میدهد و نور امید و ایمان را که بوجود آمده بود شدیدتر و نیرومندتر و فراوان تر میکرد.

خلاصه جبهه ملی نه فقط هدف اصلاحات را بملت عرضه داشت بلکه راه وصول بدان را نیز نشان داده و هموار کرده بود.

مبارزه جبهه ملی منحصر ببارزه سیاسی و پارلمانی نبود. مساعی پارلمانی جزئی از مساعی عظیمی بود که در خارج برای تنظیم نیرو و مبارزه بعمل آمد. مبارزه اقتصادی برای بهبود وضع طبقات سوم شروع شده بود ولی در وهله اول مرکز ثقل مبارزه برای بهبود وضع اقتصادی مردم و آزادیهای سیاسی بشکل مبارزه با استعمار درآمد. مبارزه با استعمار اولایک جبهه وسیع مرکب از تمام افراد مترقی و باایمان طبقات مختلف جامعه را بوجود آورده و موفقیت را تامین میکرد تا نیا علاوه بر یک نفع اقتصادی مهم که بسا استیفای حقوق ملی از نفت بدست می آمد یک تحول سیاسی مهم تری بوجود می آورد که فواید و اثرات آن کمک موثری به آزادی های سیاسی و اجتماعی میکند. زیرا پشتیبانی سیاستهای استعماری از حکومت های فاسد و رژیم منحط برای حفظ منافع اقتصادی است که از منابع ما میبرند، در صورتیکه ما این منابع اقتصادی را از چنگ آنها بیرون بیاوریم آنها دیگر نفعی در تحمیل رژیم منحط بایران نخواهند داشت و بالا اقل با اینهمه جدیت از آزادی های سیاسی و اجتماعی جلوگیری نخواهند کرد. سران توده یک اشتباه دانسته و فهمیده می کنند و مبارزه با استعمار را موقوف به وجود آزادی های سیاسی و اجتماعی تمام و کمال میکنند در صورتیکه مطابق فرضیه هاییکه خود آنها مدعی پیروی از آنند ولی در عمل فراموش میکنند آزادی های سیاسی و اجتماعی تمام و کمال قبل از منهدم شدن اصول استعماری غیر ممکن است. جبهه ملی با استفاده از آزادی نسبی سیاسی و اجتماعی مبارزه با استعمار را حتی پیش از وقوع یک جنگ جهانی نه فقط امکان پذیر بلکه لازم و ضروری دانسته و عمل کرده است و انهدام اصول استعماری در ایران را شرط مقدماتی آزادیهای کامل میدانند نه بالعکس. نتیجه ای که جبهه ملی تا حالا از مبارزه خود با استعمار برده در مقایسه با مبارزات گذشته کاملاً رضایت بخش است چنانچه عملاً ملاحظه شد که امروز ثمره مبارزه منته و تعطیل ناپذیر جبهه ملی با تکیه افکار عمومی بصورت اصل ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور توسط مجلسین تحقق یافت. اگر موفقیت های جبهه ملی را با موفقیت ها و یا عدم موفقیت های حزب توده مقایسه کنیم و از روی انصاف قضاوت کنیم باید گفت که حزب توده در مناسبترین فرصت تاریخی و مدت بیشتر نتوانست با اندازه جبهه ملی مسوقیت بدست آورد در صورتیکه فرصت تاریخی جبهه ملی اگر مناسب هم باشد با اندازه زمان رهبری حزب توده مناسب نمی باشد و فرصت نیز از آنوقت کمتر بوده ولی نتیجه حاصله و امید و شانس نگهداری آنچه بدست آمده برای جبهه ملی خیلی بیشتر است. این موفقیت جبهه ملی تنها مرهون این اصل است که این جبهه برنامه خود را متناسب با مقتضیات محلی و ملی انتخاب کرده و از نیروی ملت الهام و قدرت گرفته است. تئوری اجتماعی و روش مبارزه حزب توده گرچه اصولی تر و مجرب تر از جبهه ملی بوده معذالک بمناسبت هدف منحرف و غلطی که رهبری آن حزب پیش گرفت نتوانست با اندازه جبهه ملی نتیجه بدست آورد. حالا جبهه ملی و در حقیقت عناصری از آن جبهه پس از این موفقیت های عملی در مقابل این وظیفه تاریخی قرار گرفته اند که تئوری اجتماعی و مکتب و روش مبارزه متناسب با زمان اختیار کنند.

از شرایط بقاء و موفقیت بیشتر جبهه ملی

آنچه را جبهه ملی و اقلیت دو دوره اخیر مجلس شورای ملی تا حالا بدست آورده البته جزء کوچک از آن چیزی است که ملت ایران و علاقمندان به جبهه ملی منتظر آنند. از این گذشته نتایجی که تا حالا بدست آمده اهم از قسمت منفی یا مثبت از لحاظ اینکه کلی بوده بدون داشتن يك برنامه مدون و نقشه دقیق امکان پذیر بوده اما در صورتیکه جبهه ملی بخواهد وظایف و مسائلی را که جریان و تکامل تاریخی اوضاع ایران در دستور قرار داده است حل کند و انتظارات افکار عمومی را بر آورد ادامه کار با وضعی که تا حالا وجود داشته قابل ادامه نخواهد بود.

زیرا انتقاد از هیئت حاکمه و سعی و کوشش در تحصیل آزادی های نسبی و مبارزه با دیکتاتوری و مبارزه با استعمار و تقاضای استیفای حقوق ملی از نفت و موفقیت در ملی کردن صنعت نفت و لغو قوانین مضر و وضع چند قانون مفید که تا حالا مورد توجه جبهه ملی بوده و هست گرچه شروط لازم برای رسیدن به هدف است ولی کافی نمی باشد. انجام وظایف مثبت و سنگینی که بعهده جبهه ملی است اگر متکی به برنامه و نقشه و اصول محکمی نباشد باید گفت که انتظارات افکار عمومی بر آورده نخواهد شد. ولی در عین حال محقق است که در جبهه ملی عناصر و عواملی وجود دارند که کاملا مستعد از قوه بفعل آوردن مقتضیات می باشند. جای تردید نیست که طبق اصول و اوضاع و احوال هم از يك جبهه سیاسی مشترک، جبهه ای که بحل و فصل مشکلات کلی توجه داشته و دارد انتظار بیشتری نمی توان داشت زیرا جبهه ملی يك حزب نیست بلکه مرکب از احزاب مختلف و جمعیت ها و افراد و جرائد و غیره است که در حدودی که رفته رفته باید آن حدود معین تر و مشخص تر شوند هدف مشترک تمام اعضاء جبهه را تعقیب میکنند. برای اینکه مبارزه جبهه ملی مؤثر تر و بارورتر گردد باید عناصر تشکیل دهنده جبهه یعنی احزاب و جمعیت های موجود و آنها یکیک در شرف تشکیل آید و آنها یکیک باید با اقدام و تشویق و رهبری عناصر مترقی جبهه ملی تشکیل شوند وظایف اجتماعی خود را آنطوریکه باید و شاید تشخیص داده و نقشه و برنامه و نیروی لازم برای انجام آن وظایف را تهیه کنند.

در هر حال امروز در تهران و شهرستانها عده بی شماری مردم علاقمند بجهه ملی و عناصر جبهه ملی وجود دارند که متشکل نمی باشند. انتخابات تهران و میتینگهای چند ده هزار نفری و تلگرافات و اجتماعات شهرستانها با دعوت جبهه ملی یا برای تشویق جبهه ملی علامت وجود این نیروهای غیر متشکل است. بقول یکی از جامه شناسان سیاست آنجا شروع می شود که صدها هزار و میلیونها وجود دارند. اگر عناصر متشکله جبهه ملی برای متشکل کردن این صدها هزار و میلیون ها موفقیت پیدا نکنند وظیفه تاریخی خود را آنطوریکه باید نخواهند توانست انجام دهند. ولی ضمنا باید توجه شود که در حلقه اول منظور متشکل کردن میلیون ها نفر در يك حزب یا سازمان نمی باشد. زیرا متشکل شدن عده ای از مترقی ترین و مبارزترین افراد که ما بین میلیون ها و صدها هزار رزندگی میکنند و با احتیاجات و خواسته ها و روانشناسی میلیون ها آشنا می باشند کافی می باشد. ولی آنچه که حتی ضروری است اینست که جبهه ملی یا عناصر مترقی از آن بامانوریت از جبهه ملی که موفق شده اند اعتماد این میلیون ها را جلب کنند حالا باید يك مکانیسم بادیستگاهی بوجود آرند که این دستگاه قادر باشد از نیروی مادی و معنوی و اجتماعی این میلیون ها نفر

که با میل و رغبت حاضرند قسمتی از وقت و انرژی مادی و معنوی خود را در اختیار جبهه ملی بگذارند استفاده کند و تمام آن نیروها را متوجه هدف واحد کند. بدون شك امروز دهها و صدها هزار نفر در تهران و اطراف و اکناف کشور وجود دارند که میل دارند مستقیماً بنحوی از انحاء كمك جبهه ملی و یا عناصر مشکلة آن بکنند ولی آنها و جبهه فاقد آن وسیله هستند. همین دهها و صدها هزار که مستقیماً میل بشارکت در مبارزه مؤثر دارند قادرند که با میلیون‌ها تماس داشته و از نیروی آنها برای هدفهای اجتماعی استفاده کنند. پر واضح است که جبهه ملی وجه مشترك طبقات مختلف ملت ایران را در مبارزه با استثمار و فساد و رشوه خواری و غیره هدف خود قرار داده است ولی عناصر مترقی مشکلة جبهه ملی میتوانند و باید هدفهای خاص تری را علاوه بر هدف کلی مشترك بجبهه هدف اجتماعی خود قرار دهند. بطور خلاصه بوجود آمدن حزب یا سازمان متکی با اصول که بهبودی سرنوشت میلیون‌های نامبرده را و جبهه همت خود سازد هم برای آن طبقات و هم برای جبهه ملی که هدف طبقات بیشتری را منظور دارد لازم و مفید است. رهبران و اداره کنندگان این حزب یا نهضت در مرحله کنونی تاریخ ایران باید اصولی را در نظر بگیرند که ما ذیلاً مهمترین آنها اشاره میکنیم:

در قرن هیجده در فرانسه و کشورهای دیگر کم و بیش صنعتی عده‌ای از روشنفکران و مردان خیر و باحسن نیت پیدا شده بودند؛ آنها برای اصلاح جامعه تخیلات انسان‌منشانه‌ای داشتند و تصور میکردند که باحسن نیت عده‌ای معدود که خیر و صلاح جامعه را میخواهند میتوان بهدفع عالی اجتماعی نائل شد. ولی تجربیات چند قرن و مخصوصاً تجربیات انقلاب کبیر فرانسه نشان داد که دوره اینگونه تخیلات اصلاح طلبانه گذشته است و برقراری يك نظام اجتماعی متناسب با مقتضیات قرون حاضر يك مطالعه علمی و دقیق لازم دارد و با تخیلات شاعرانه و غیر خواهانه بتنهائی اصلاح اوضاع امکان پذیر نیست. اولاً معلوم شد که اقدامات خیریه و سعی و کوشش برای دستگیری از بینوایان و بدبختان نه فقط درد را دوام نمیکند بلکه بقول يك متفکر اجتماعی درد را دائمی میکنند. دوائی که مردمان خیر برای فقرا و بینوایان تجویز میکنند خود جزئی از درد است، انسانی که ارزش انسانی دارد و بقیام انسانی خود پی برده باشد نه احتیاج دارد نه حاضر میشود صدقه از دیگران قبول کند. عوض اینکه وسایل کار را از دست مردم بگیریم و یادسترنج آنها را از دستشان خارج کنیم و بعد قسمتی از آنرا بمنوان صدقه به آنها ببخشیم باید کاری کرد که اساس و بنیان آنچه فقر را ایجاد میکند از بین برده شود.

علاوه بر این نکته يك مطلب اساسی درست پس از تجربه انقلاب فرانسه ظاهر و آشکار شد و غلط بودن فرضیه روشنفکران خیال پرست را بطور واضح تکذیب کرد و آن این بود که حسن نیت عده‌ای معدود و نقشه‌های خیال پرستانه آنها سرنوشت «فقیرترین و کثیرترین» طبقه ملت را نتوانست نجات دهد. صحیح است که در نتیجه انقلاب فرانسه طبقه حاکمه عوض شده بود و ترقی و تکاملی بوجود آمده بود اما معذک طبقه سوم که خود عامل غیرمتشکل در ایجاد آن انقلاب بودند نفی از آن نبرده بودند و تمام نقشه‌های اصلاح طلبانه و خیر خواهانه روشنفکران خیال پرست اغراقهای شاعرانه از کار درآمده بود.

پس از آن جامعه شناسان باروش مطالعه علمی باین اصل رسیدند که حسن نیت چند نفر و حتی چند صد نفر روشن فکر و دانشمند مستقلاً نمیتواند نقشه اصلاحی را به

حکومت تحمیل کند. تنها فائده‌ای که حسن نیت آنها می‌تواند داشته باشد این است که آنها فکر و نیروی خود را در اختیار فقیرترین و کثیرترین طبقه ملت و یادار خدمت آنها بیکه در صدر مقاله آنها را میلیون‌ها نامیدیم بگذارند.

جریان تاریخ نشان داد که بهبود سرنوشت میلیون‌ها نه تنها با حسن نیت عده‌ای محدود بلکه با شرکت و اراده خود همان میلیون‌ها امکان پذیر است. بوجد آمدن احزاب منکی به فقیرترین و کثیرترین افراد ملت علامت و نشانه اراده آنها برای بهبود سرنوشت ملت است.

((نه سال حرف))

مرحله‌ای که در آن اختلاف تحول و انقلاب

از بین می‌رود

از شرائط بقا و موقیت بیشتر جنبه ملی یکی این را دانستیم که مبرزترین و مجاهدترین افراد طبقاتی که منظور بهبودی دادن بسرنوشت آنهاست دور هم گردآیند و دستگاهی بوجود آرند که آن دستگاه بتواند افکار و آراء طبقات نامبرده را به بهترین و علمی‌ترین وضع تشریح و تدوین کند و در عین حال با استمداد از نیروی همان طبقات به آن افکار جامه عمل پوشاند. والا با حرف و مقاله و سخنرانی و میتینگ و امثال آن بتهنایی کاری پیشرفت نمی‌کند.

اعلیحضرت همایونی در آخرین سخنرانی خود در مقابل نمایندگان اظهار تعجب و تأسف فرمودند که با داشتن «حسن نیت» مدت نه سال حرف زده‌اند و اثری بر آن مترتب نشده. اگر خوانندگان اشارات مختصر بوقایع تاریخی قرن هیجده را که در مقاله پیش یادآوری کردیم دوباره بخاطر آورند متوجه خواهند شد که عدم تأثیر «نه سال حرف» گرچه با حد اکثر حسن نیت نیز زده شده باشد تعجبی ندارد. ما از بعضی لحاظ درست در قرن هیجده فرانسه زندگی می‌کنیم. حسن نیت روشنفکران ما که از حدود تغلیات قرن هیجده تجاوز نمی‌کنند نمی‌تواند منشاء اثری داشته باشد.

اگر اقلاً اشخاص با حسن نیتی با اعلیحضرت راه یابند باید ایشان را متوجه کنند که علت اینکه نه سال حرف از حدود حرف تجاوز نکرده برای اینست که آنها بیکه مخاطب حرف‌های آن اعلیحضرت بودند و می‌بایست ضامن اجرای آن حرف‌ها باشند درست آنها می‌هستند که مسبب دردند و نمی‌توانند معالجه آن باشند حتی با کمال حسن نیتی نیز که داشته باشند چون دردستگاهی قرار گرفته‌اند که هدف آن دستگاه حفظ و نگهداری و حتی ابدی ساختن وضع کنونی است بنا بر این نمی‌تواند تحول ایجاد کند. تحول برای آنان یعنی خودکشی. اگر افرادی پیدا می‌شوند خودکشی بکنند طبقات یا هیئت‌های منتخب از طبقات در طی تاریخ هرگز خودکشی نکرده‌اند.

تصمیم اعلیحضرت به تقسیم اراضی موقوفه بین دهقانان اولین قدم در پیدایش امید برای حل مشکل کشاورزی است. ولی متأسفانه قدم دوم یعنی تشکیل کمیسیون

مخصوص آن و شرائطی که اعلام شده آن امید را خنثی میکند. مامسئله تقسیم اراضی و اصول کلی را که در آن مورد باید مورد توجه قرار داد در مقالات آینده مورد بحث قرار داده ایم ولی آنچه را که در این جا میتوان گفت اینست که بدون اینکه ما پیغمبر باشیم اطمینان میدهم که تصمیم تقسیم اراضی موقوفه اگر با همین وضع که شروع شده ادامه یابد مانند تصفیه ادارات دولتی و تأمین عدالت اجتماعی و تحول و غیره جزء همان نه سال حرف شده و تنها دکانی برای سوء استفاده آنها خواهد بود که از این حرفها نه ساله بهره برداری میکرده اند. ما در مرحله ای از تکامل جریان تاریخی قرار گرفته ایم که فرق بین تحول اجتماعی و انقلاب بمعنی علمی آن از بین رفته است. یعنی تکامل اوضاع صنعتی و اجتماعی دنیا و تاثیر آن در کشور ما از طرفی و منحنی ماندن روابط طبقات اجتماعی در ایران از طرف دیگر با اندازه ای اختلاف و تناقض ایجاد کرده است که هر گونه تحول و ایجاد تعادل نوین برای برطرف کردن اختلاف موجود باید انقلابی باشد. پرواضح است که منظور از تحول انقلابی خونریزی و هرج و مرج نیست بلکه ایجاد کردن همان حالتی است که انرا حالی بحالی شدن و یا منقلب گشتن مراحل تکامل مینامند. وقتی اعلیحضرت از نمایندگان سؤال میفرمایند که آیا شما انقلاب میخواهید یا نه همه باهم یکدفعه و هم آهنگ جواب دادند «نه خیر» درحقیقت آنها عدم تمایل خود را به ایجاد تحول ابراز کرده اند و دلایل غیر قابل انکار آن را بارها رسماً در مجلس بدست داده اند. مخالفت ملاکین بزرگ مجلسین و حواشی آنها درباره تقسیم و یا تعدید املاک و حتی وادار شدن اعلیحضرت همایونی بانکار آنچه راجع باصلاح اراضی و تقسیم املاک در امریکا اعلام فرموده بودند و همینطور خنثی کردن قانون تصفیه ادارات از همان دلایل غیر قابل انکار است که آقایان با ابراز تنفر از انقلاب همان افکار و تنفر از تحول را در نظر دارند. اگر اعلیحضرت همایونی بفرض در جلسه ای با عده کثیر یا قلیلی از مردمی که نمایندگان کنونی مجلس بنام نمایندگی آنان شرفیاب شده بودند ملاقات میفرمودند و همان سؤالی را که از نمایندگان ادعائی مردم کردند از خود مردم سؤال میفرمودند آنها هم یکدل و یکزبان و هم آهنگ جوابی به اعلیحضرت میدادند. تناقض صریح این دو جواب مثبت و منفی بهترین علامت تناقضی است که در جامعه وجود دارد و در عین حال علت و موجب نه سال حرف و باز هم توضیح دهنده علت بی اثر بودن نه سال حرف میباشد. مردمی که جواب مثبت با اعلیحضرت میدادند انقلاب بمعنی خونریزی و هرج و مرج نمی خواستند بلکه همان تحولی را میخواهند که اجازه دهد مردم زحمتکش از دسترنج خود استفاده کنند. ولی موضوع قابل توجه اینست که هیچ تحولی بدون مقاومت و درهم شکستن مقاومت امکان پذیر نیست. تاریخ تحول بی دردسری که مثلاً مانند یک جشن عروسی باشد بیاد ندارد البته درجات مقام و روشهای درهم شکستن مقاومت متفاوت است و بستگی بر شد ملت و زمامداران و سیاستمداران دارد. آنچه محقق وانکارنا پذیر است هر تحول لازمه اش یک نیروی مقاومت کننده با تحول و یک نیروی در هم شکننده آن مقاومت و ایجاد کننده تحول است.

آنهاست که دارای «حسن نیت» اند و یا تمایل باظهار «حسن نیت» دارند در عمل باید نشان بدهند که تنها بموعظه و نصیحت بلا اثر اکتفا میکنند و یا درصفت درهم شکنندگان مقاومت قرار گرفته و در ایجاد تحول علاقمند میکنند. در هر حال اگر برای این صدها در طبقات بالای اجتماع گوش شنوایی پیدا

نشود و مجاهدین و مبارزین و رهبران جبهه ملی باید باین حقیقت تاریخی ایمان بیاورند که تنها سازمانهای متشکل از مبارزان و مجاهدانی که بامیلیونها و با فقیرترین و کثیرترین طبقات ملت تماس نزدیک دارند و با آنها وحدتی تشکیل میدهند میتوانند ابداع کننده تحول اجتماعی و ضامن بقای آن باشند. حسن نیت و کاردانی چند سیاست مدار هر قدر هم بزرگ و فداکار باشند تنها در موردی قابل استفاده است که فکر و نیروی آنها در ضمن دستگاه این سازمانها جا گرفته باشد.

مرحله تاریخ کنونی

در ارتباط با گذشته و در انتظار آینده

تکیه کردن به نیروی ملت و سعی و کوشش برای نظم و نسق دادن به نیروهای میلیون هائی که در نتیجه کار و زحمت و کوشش دائمی خود تواید می کنند و آباد میسازند نه تنها عامل مشخص کننده واقع بینان از خیال پرستان است بلکه در عین حال عامل مشخص کننده عوامل مرفعی جبهه ملی از بیگانه پرستان و یا آن هائی است که گول آنها را خورده اند. تحول اجتماعی ایران یا هر کشور دیگری باید از نیروی میلیون ها مردم ابداع کننده و خلاق آن ملت سرچشمه بگیرد. اوضاع بین المللی و پانہضت جهانی هر قدر هم قوی و نیرومند باشد نمیتواند به تنهایی متوجه تحول باشد. یک تحول اجتماعی بمعنی صحیح آن نمیتواند و نباید از نیروی خلاق ملت و از بکار بردن آن نیرو برای تامین منافع میلیون ها مردم صرف نظر کند و پانہضت محلی و مطالب مربوط به مقتضیات محلی را پیوسته تحت الشعاع مقتضیات و منافع یک یا چند ملت دیگر قرار دهد در دو مقاله اخیر این اصل را تشریح کردیم که نیروی ملت باید بکمک حزب یا سازمان متناسب مستقیماً برای بهبود سرنوشت خود تنظیم و بکار برده شود. اصل دوم که برای نریغش بودن مبارزات اجتماعی پیروی از آن لازم است انتخاب یک ثنوری مبارزه است. طبقاتی که منظور بهبودی بخشیدن به زندگی آنهاست دارای افکار و آرائی میباشند یعنی احتیاجات مادی و معنوی آنها و طرز کار و کوشش و زحمت آنها افکار و آرائی در آن طبقات بوجود می آرد که معمولاً آنرا ایدئولوژی مینامند. اگر در قرون گذشته طبقاتی بدون داشتن یک مکتب اجتماعی بدون میتوانندند به هدفهای خود برسند در عصر حاضر بدون پیروی از یک مکتب اجتماعی، بدون ایجاد یک دکترین یا یک مکتب اجتماعی نمیتوان دست بیک تحول و یا مبارزه نمر بخش اجتماعی زد. البته بدون مطالعه مکتب اجتماعی و تحولات تاریخی دنیای کنونی نمیتوان یک مکتب اجتماعی برای مرحله کنونی تکامل اجتماعی ایران انتخاب کرد ولی انتخاب یک مکتب و تقلید کورکورانه از آن نیز ما را دچار اشتباهاتی میکند که عده ای دچار آن گردیدند. ابتدا بادر نظر گرفتن کلیات مشترک جامعه ما با جوامع بشری دیگر باید اصولی را که رهروان مسالک اجتماعی قبول کرده اند قبول کرد و در عین حال در شرح و بسط آن و تدوین برنامه تفصیلی آن مقتضیات محلی و ملی و سوابق تاریخی کشور و روانشناسی خاص طبقات ایران و افکار و آراء آنها را در نظر گرفته و بالاخره در نتیجه سعی و کوشش و تحقیق و تتبع در اوضاع و احوال خاص ایران از جنبه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی

و مذهب بی‌وقیره با کمک صدها و هزارها دانشمند و روشنفکر از طبقات ابداع و آبادکننده کشور يك مکتب اجتماعی خاص مرحله کنونی تکامل ایران بوجود آورد. اصل اولی که در دو مقاله گذشته تشریح کردیم در حقیقت باید یکی از اصول همین مکتب اجتماعی تلقی شود.

یکی دیگر از اصول این مکتب باید پیروی از يك منطق علمی باشد. یکی از اشتباهات روشنفکران خیالپرست قرن هیجده که در مقالات گذشته بآن‌ها اشاره کردیم این است که منطق تحقیق و تتبع آن‌ها جامد بود یعنی برای آن‌ها خوب مطلق و بد مطلق وجود داشت؛ برای آن‌ها دنیا پر از موجودات ساخته و پرداخته و تغییرناپذیر بود، موجودات زنده انواع و جنسهایی بودند که مانند تمام اشیاء و موجودات دیگر تعریف معین و مشخص و تغییرناپذیری داشتند، اگر حقیقت يك بار کشف شده بود و یا کشف میشد برای همیشه و ابد پیروی از آن مارا بصلاح و نجات نزدیک می‌کرد.

ولی دانشمندان واقع بین و جامعه شناسانی که بتاریخ رجوع کردند و تحولات را مورد مطالعه دقیق قرار دادند بيك منطق دیگری رسیدند که میتواند آنرا علمی و یا تاریخی نامید. مطالعه تحول و تکامل علوم طبیعی و فیزیکی و شیمی نشان داده بود که يك فنون یا نمود طبیعی حلقه متصل بسلسله‌های گذشته و مبداء و منشا سلسله نمودهای آینده است. مطالعه تاریخ طبیعی نشان داده بود موجودات زنده از انواع غیر قابل تغییر بوجود نیامده‌اند که يك جفت از هر کدام آن‌ها از کشتی نوح خارج شده باشند و از آن تاریخ تغییر و تحولی در آن‌ها راه نیافته باشد و نمونه مطابق اصلی از آن سرمشق اولی باشند که در بدو آفرینش خلق شده باشند مطالعه عملی نشان داده بود که تمام موجودات در تغییر و تحول دائمی بوده و از هم مستقل نبوده و ارتباط و تأثیر متقابل در هم دیگر دارند. صرف نظر از جریان تاریخ بشر همان تاریخ انقلاب فرانسه و نتایج حاصله از آن برای نسل معاصر نشان داد که خوب مطلق و بد مطلق وجود ندارد. بورژوازی فرانسه در مبارزه بر علیه ملوک الطوائفی مترقی و خوب بود ولی با از بین رفتن ملوک الطوائفی از امتیازاتی در مقابل اکثریت بزرگ ملت برای طبقه خود قائل شد و مردمی را که خلاق انقلاب فرانسه بودند با روش‌های جدیدی که بعضاً خیلی بدتر از سابق بودند تحت فشار قرار داد.

بنا بر این آنچه دیروز خوب و مترقی و انقلابی بود امروز بد و منحط و ارتجاعی شده بود. بورژوازی در حل مسئله یا وظیفه تاریخی که عبارت از «تولید صنعتی» بود خوب و مترقی ولی در حل مسئله «توزیع» عقب مانده و ارتجاعی بود. دانشمندان و جامعه شناسان واقع بین به تحولات تاریخی در تمام موارد اهمیت زیاد دادند و وظیفه عقل انسانی را تحقیق و تتبع اوضاع و احوال موجودات واقع در خارج از عالم عقل یعنی مطالعه دنیای عینی (او بؤ کتیف) قرار دادند. همان دنیای عینی یا واقعی که در تغییر و تبدیل دائمی است و طبیعتاً انعکاس آن‌ها در ذهن نیز که حقایق ذهنی هستند باید در تغییر و تبدیل باشند. وظیفه تفکر و قضاوت صحیح سعی و کوشش برای درک تغییرات و تبدیلات و درجه و میزان آن تغییرات و تحولات است. عقل سالم و صحیح آن نیست که با کشف حقایق مطلق قوانینی برای جامعه کشف و تحمیل کند بلکه دارنده عقل سلیم و دانشمند واقع بین کسی است که بکمک عقل با واقعیات دنیای خارج اعم از دنیای طبیعت و با جامعه بشری تماس بگیرد، بکمک عقل قوانین تغییر و تحول را پیدا کرده و برای مشکلاتی که جریان امر در دست‌وروز قرار میدهد از همان تجربیات دنیای واقع راه حل پیدا کند.

بطور خلاصه انسان اجتماعی باید تمام فعل و انفعالات و یا نمودهای اجتماعی را در «حالت تاریخی بودن» آنها یعنی در حال جریان و تغییر و تحولش مورد مطالعه قرار دهد. باید سیر تکامل و نشوونمایی که منجر به حالت کنونی شده و مانس و پیش‌بینی‌هایی که برای تکامل آینده وجود دارد و با تغییر دادن اوضاع و احوال برای آینده میتوان انتظاراتی داشت مورد بحث و مطالعه قرار گیرد. انسان اجتماعی و با بهتر بگوییم مجموعه انسان‌های اجتماعی متشکل در یک نهضت اجتماعی با مطالعه تاریخ گذشته، با تطبیق اوضاع و احوال حاضر با قوانین کلی که از تغییرات تاریخی بدست آمده بیشتر از هر دوره میتواند تکامل و تحول جامعه را در جهت مطلوب تسریع کند. باید کلیه شئون اجتماعی از اقتصادیات و اجتماعیات و امور سیاسی و فرهنگی و هنری و غیره بسا میزان و ابزار منطق تاریخی مورد مطالعه و دقت قرار گیرد، تاریخ گذشته و مسائل و مشکلات اجتماعی و تاریخ تکامل مسائل شبیه در جوامع مترقی‌تر در نظر گرفته شده و انتظاراتی که برای آینده منظور است مورد دقت علمی قرار گیرد. تنها با اینگونه منطق علمی می‌توان بوظائفی که تاریخ آنها را بهمه مامحول داشته عمل کرد.

نیمه اول قرن بیستم سند و مدرک زنده کدام حقیقت است

از ازم وجود آوردن يك مکتب برای نهضت اجتماعی ایران بحث کردیم و از دواصل لازم و ملزوم این مکتب یعنی پیروی از منطقی که مسائل اجتماع را در حال سیر و حرکت تاریخی خود مورد مطالعه قرار دهد و ثانیاً برای تأمین دموکراسی واقعی نیروهای اجتماع را مستقیماً برای نهضت قابل استفاده کند بحث کردیم. بارزترین خصیصه این مکتب باید مطالعه دقیق آن فعل و انفعال و یا نمود اجتماعی باشد که در قرون اخیر این مکتب اجتماعی را بفکر متفکرین اجتماعی دیگته کرده است یعنی پیدایش صنعت نوین عصر حاضر و نتایج اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و سایر تغییرات ناشی از آن. ما در این مقالات محض اجتناب از اطناب زیاد از جنبه انتقادی این مسئله مهم صرف نظر و آنرا بقرارات خاصی موقوف میسازیم ولی درباره راه حل‌هایی که پس از انتقاد در این باره اتخاذ شده صحبت میکنیم. پرواضح است که در این مقالات راه حل مربوط به مشکلات صنعتی فقط تاحدودی که مرحله تکامل تاریخی کنونی جامعه ایران اجازه پیروی از اصول این مکتب را میدهد قابل طرح است. کشور ما در مقابل کشورهای صنعتی بزرگ قرار گرفته که اقتصاد نیرومند آنها مطابق نقشه‌های ارشاد شده هدایت میشود و در مواردی که صنایع خصوصی تاحدی وجود دارند باز هم ابتکارات آنها در ضمن آن نقشه‌های وسیع دولتی یا ملی جاداده شده است.

بنابر این در صورتیکه ما بخواهیم در مقابل رقابت آن نیروهای صنعتی در کشور خود مقاومت کنیم ما هم باید سعی و کوشش برای مجهز شدن با همان وسائلی کنیم که آنها دارا هستند. بنابراین نه فقط لزوم يك سیاست اقتصاد کلی حس میشود بلکه وجود يك نقشه اقتصادی عمومی ولی دقیق و مشروح که حتی کلیه صنایع خصوصی و ابتکارات شخصی صاحبان صنایع کوچک و بزرگ و نقش آنها را در نقشه عمومی منظور کرده باشد

لازم و واجب است .

حمایت صنایع داخلی موجود و تشویق شدن سرمایه‌های ایرانی بلااستفاده برای توسعه صنعت در رشته‌هایی که نقشه عمومی نامبرده تعیین میکند لازم و ضروری است . ولی حمایت صنایع داخلی باید توأم و ملازم با حمایت مصرف‌کنندگان باشد و یک سیاست مالیاتی سالم از تمرکز بی‌حد و حصر و غیر لازم تروت جلوگیری کند .

جلب سرمایه‌های خارجی از طرفی لازم و از طرفی خطرناک است . استدلال درباره خطرناک بودن سرمایه‌های خارجی خصوصی یا دولتی لزومی ندارد زیرا تجربیاتی که از شرکت نفت جنوب و سایر موسسات بیگانه در ایران داریم بقدر کافی قضیه را روشن کرده است . جای بسی تعجب است در حالیکه ملت ایران برای راهائی از مضرات سیاسی نفوذ یک شرکت بیگانه دست بیارزّه عظیمی زده است اشغاس و دولت‌نهایی پیدا میشوند که جلب سرمایه‌داران خارجی را بایران دود معرفی میکنند در صورتی که بزرگترین درد ما که علت العلل تمام دردهای دیگر است عبارت از وجود اثرات ناشی از سرمایه‌داران خارجی در ایران است . پس از پیدایش نقشه اقتصادی کلی در صورتیکه منابع داخلی و سرمایه‌های موجود کافی برای اجرای نقشه‌های نامبرده نباشد و احتیاج مبرم برای استفاده از سرمایه‌های خارجی باشد اگر این کار بدست دولت انجام گیرد و دولت از آن سرمایه‌ها برای ایجاد صنایع ملی استفاده کند کم ضررتر خواهد بود ولی در هر حال فقط در موردی باید از ایجاد اینگونه صنایع پشتیبانی کرد که سرمایه‌های خارجی با شرایط خیلی سهل و ساده و بدون شرایط و تعحیلات در اختیار دولت گذارده شود .

اوضاع و احوال کنونی دنیا و استفاده بعضی از کشورهای همسایه از اینگونه سرمایه‌های خارجی نشان میدهد که اگر یک نهضت ملی اعمال دولت را ممیزی کند و یک اقتصاد صحیح و سالم بوجود آید استفاده از سرمایه‌های خارجی با شرایط خیلی سهل و مناسب برای این گونه دولت‌ها کاملاً امکان پذیر می باشد . بطور خلاصه باید توجه کرد که مشکل‌ترین مسأله‌ای که دنیای امروز با آنها دست بگریبان است و انقلابات و مبارزات و جنگ‌های گرم و سرد ناشی از آن است از همین جا ناشی است که صنایع عظیمی که با سرنوشته میلیون‌ها مردم زحمتکش و مردم آبادکننده و ابداع‌کننده تماس دارد در دست عده معدودی قرار گرفته است که محرک آنها برای اداره آن صنعت تحصیل حد اکثر نفع خصوصی با حداقل سرمایه است . در صورتیکه صاحبان اینگونه صنایع بیگانه باشند و از حمایت دولت‌های نیرومند برخوردار باشند ما را دوچار همان سرنوشته خواهند کرد که شرکت نفت جنوب کرده است . در صورتیکه ما امروز با هزاران اشکالات در صدد از بین بردن امتیاز آن و ملی کردن نفت سراسر ایران هستیم چه لزومی دارد که درباره ایجاد سایر صنایع از اول همان اصل ملی بودن را ملحوظ نسازیم . اگر کشورهای خارجی در نتیجه مضرات زمان جنگ که متحمل شده‌ایم و یاد روی اصول دیگری لازم می‌بینند بمانکند باید این کمک نوعی باشد که ما را دچار مخمصه‌های جدیدی نکند و الا صرف نظر کردن از این کمکها بهتر است .

دنیای امروز مخصوصاً پس از جنگ اخیر ملی کردن صنایع و بطور کلی ملی کردن تولید و حتی توزیع و ملی کردن بهداشت و فرهنگ و بیمه اجتماعی و غیره را بهترین راه حل مشکلات اجتماعی تلقی کرده است . تمام راهها یابنه بن بست میرسند و یا تمام

آنها بملی کردن وسائل تولید و توزیع منجر میشوند .
 اروپای کنونی اعم از شرقی و غربی و اتحاد جماهیر شوروی تاحدی که باین اصل
 توسل جسته اند مشکلات خود را بهترین وضعی حل کرده و میکنند . کشور ایران که
 هنوز صنایع مهم و وسیعی غیر از نفت جنوب ندارد میتواند از يك مرحله اقتصادی و
 اجتماعی مشکلی که دیگران با آن مواجه هستند اجتناب کند یعنی از روی يك مرحله
 اجتماعی ببرد و بمرحله بالاتر بدون طی مرحله وسطی برسد . می بینیم دنیای کنونی در
 مقابل این ضرورت اجتناب ناپذیر قرار گرفته که لااقل در این مرحله صنایع مهم را که
 کلید صنایع دیگرند ملی سازد . در ایران قسمتی از صنایع دولتی هستند و بامالی بادولتی
 شدن صنعت نفت این هسته قوی تر خواهد شد . باید نقشه عمومی و سیاست اقتصادی
 کشور و توسعه صنعت حتی الامکان مطابق اصول ملی بادولتی باشد و همینطور شهرداریها
 و موسسات ملی یا اجتماعی شبیه صنایع را برفع عموم ایجاد و اداره کنند .
 تاریخ نیمه اول قرن بیست و سده مدرک زنده این حقیقت است که « نفع خصوصی »
 بعنوان موجب و محرک اداره صنعت معکوم باشکالات و زوال است . عوض نفع خصوصی
 باید « خدمت اجتماعی » موجب و محرک صنایع عظیم و کلیه وسائل تولید و توزیع
 قرار گیرد .

اهمیت نهضت کارگری در سیر تکاملی تاریخ بشر

قرن نوزده و بیست عصر صنعت است . پیدایش صنعت تمام شئون اجتماعی و طرز
 تفکر و تفحص و تمدن مادی و معنوی بشر را نه فقط تحت تاثیر قرار داده بلکه در آخرین
 تحلیل تنها متغیری است که تغییرات دیگر تابعی از آن میباشد .
 عنصر زنده و نیروی محرک صنعت طبقه کارگر است که تکامل و نشوونمای
 آن با تکامل صنعت پیشرفته است . نهضت طبقه کارگر علامت و نشانه عصر حاضر است .
 آنهایی که نهضت کارگری را يك مسئله اتفاقی یا تحریک این و یا آن عنصر ماجراجو
 و بیگانه پرست و یا مولود فلان کشور بیگانه میدانند و تصور میکنند که با وسایل
 زور و قلبدری بتوان از آن جلوگیری کرد بتمام معنی و بدون کوچکترین اغراق
 دچار يك اشتباه احمقانه شده اند . سعی و کوشش برای در هم شکستن نهضت کارگری
 مانند سعی و کوشش برای شکستن ماشین و یا جلوگیری از ورود آن در زندگی
 بشر و یا بدتر و عقب مانده تر از آنست . اگر ماشین و صنعت وارد زندگی بشر شد و
 جلوگیری از آن امکان ناپذیر است جلوگیری از نهضت کارگری نیز امکان ناپذیر
 است . همانطور که صنعت عالیترین نمود اجتماعی تاریخ بشر است نهضت کارگری
 مرکب از مردم زحمتکش باضافه مهندسين و تکنیسین ها و کارگران تعلیم یافته که رو به پرفته
 متشکل گردیده باشند از عالی ترین مظاهر تمدن عصر کنونی اند . همین جهت اهمیت
 نهضت کارگری را تنها بطور کمی از شماره افرادی که در آن شرکت میکنند نمیتوان
 اندازه گرفت بلکه از لحاظ کیفی یعنی از روی اندازه تاثیر که ماداً و معنای در جامعه
 میکند باید اندازه گرفت . تاثیر معنوی این نهضت باین معنی است که مکتب اجتماعی
 ناشی از انقلاب صنعتی که بین طبقه کارگر و از طرف ایدئولوگ های آن طبقه تدوین

شده کاملترین فرضیه اجتماعی برای اداره امور نه فقط نهضت کارگری بلکه تمام شئون اجتماعی است. بهمین مناسبت نهضت کارگری در تمام کشورهای جهان بدون استثنا اعم از آنهایی که در روی اصول پارلمانی کار میکنند یا غیرآن بیشتر مردم دیگر را در دنبال خود برای هدفهای بزرگ اجتماعی جلب میکند. مثلا در کشورهای انگلستان و آلمان و فرانسه و غیره در انتصابات عمومی عده آراء نهضت کارگری ده ها برابر کمیتی است که شماره افراد منتسب بآن نهضت نشان میدهد. مثلا طبقه دهقانان و یا احزاب مربوط بآنها هرگز نتوانسته اند يك فرضیه اجتماعی مؤثر و کامل برای اصلاحات ارضی نشان بدهند. بهترین فرضیه های اجتماعی که کلید حل مشکل کشاورزی هستند از فرضیه هایی ناشی می شود که ما بین نهضت کارگری و از طرف ایدئولوگ های آنها عرضه شده است. نه تنها می توان ادعا کرد که هیچ مکتب اجتماعی مهم نمیتواند نسبت به نهضت کارگری بی اعتنا بماند بلکه در عصر کنونی هر مکتب اجتماعی که ناشی از پیدایش صنعت مترقی و با تبع از نهضت کارگری نباشد شانس موفقیت ندارد.

يك مکتب اجتماعی مترقی که منطبق با شرایط مرحله کنونی تکامل ایران باشد و امور صنعت موجود را بخواهد مطابق موازین عصر حاضر تنظیم و برای توسعه صنعت نیز نقشه هایی داشته باشد باید در درجه اول پیدایش نهضت کارگری و توسعه و تنظیم مبارزه آنرا وجهه همت خود سازد.

پیدایش يك عدالت اجتماعی منطبق با شرایط عصر حاضر در کشوری مانند ایران که روانشناسی عمومی توده های آن از افکار مذهبی اسلام اشباع شده است خیلی آسان می باشد. مذهب اسلام در دوره جاهلیت و ظلمت از بین مردم عادی و با نیروی مردم عادی يك نهضت جهانی بوجود آورد که مشعلدار عدالت اجتماعی بوده است. برای مردمی که هزاران سال است تساوی سیدقربشی و غلام حبشی را در مقابل قانون و عدالت از محراب و منبر شنیده اند آسان است که تمذیل اوضاع اجتماعی و حتی تنظیم اوضاع اجتماعی را روی اصول عدالت و مساوات قبول کنند.

بعضی ها با سوء استفاده از بعضی تجربیات تلخ گذشته میخواهند به نهضت کارگری ایران علامت بیگانه پرستی بزنند اینگونه اشخاص با استثناء کم دارای سوء نیت اند؛ آنها نهضت کارگری ایران را دشمن این فساد و رشوه خواری و بهترین مبارز بر علیه این رژیم منحط اجتماعی می بینند. آنها یکی که خود در خدمت بیگانگان غارتگری هستند که قرنهای مواد غذایی و منابعی را که می بایست خون در عروق میلیونها مردم ستم دیده ایران باشند به یقین می برند چگونه حس وطن پرستی پیدا کرده اند.

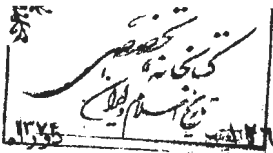
در هر کجای دنیا نهضت کارگری آزادانه سیر تکاملی خود را پی برده است و هر چه صنعت مترقی تر و نهضت کارگری با سابقه تر و مجرب تر است بهمان اندازه نیز آنها از آلت دست شدن بهتر اجتناب ورزیده اند. مثلا از کشورهای اروپایی انگلستان و آلمان از لحاظ صنعتی و سوابق نهضت کارگری مترقی تر از فرانسه و ایتالیا بوده اند و بهمین مناسبت در انگلستان و آلمان اکثریت بزرگ نهضت کارگری حاضر نشده اند منافع نهضت زحمتکشان ملت خود را پیوسته فدای ملت یا دولت دیگری بکنند. یعنی در این دو کشور لا اقل يك طبقه وسیعی از کارگران نهضت بین المللی را با هدف ملی نیروی

بیگانه اشتباه نکرده اند ولی در فرانسه و در ایتالیا بیشتر سوء تفاهات ایجاد شده است زیرا این دو کشور هم بیشتر جنبه فلاحی داشته اند و هم بیشتر از جا های دیگر در معرض تغییرات و بی ثباتی قرار گرفته اند و در هر حال تجربیات غیر قابل انکار زمان معاصر نشان میدهد که نهضت کارگری در نتیجه مبارزات خود هر قدر مجرب تر و مرفه تر شده باشد بهمان اندازه منافع نهضت کارگری و زحمتکشان و ملت خود علاقه مند بوده و در عین علاقه مندی با فکار بین المللی آلت دست يك دولت بیگانه نمیشود ولی در صورتیکه در تحت زور و قلدری قرار بگیرد ممکن است مفری غیر از همکاری با بیگانه پرستانی که ماسک کارگری بروی خود زده باشند پیدا نکند. ولی در صورتی که آنها امکان فعالیت آزاد در نهضت زحمتکشان داشته باشند و بتوانند ساعات کار و مزد روزانه و قوانین کار و بیمه حوادث و بیکاری و سایر منافع نهضت کارگری را مطابق مقتضیات عصر حاضر بدست آورند و در تکامل اوضاع اجتماعی عضو و عامل موثری باشند بی شک آلت دست این و آن نخواهند شد.

در هر حال روشنفکران و سیاستمداران و دانشمندی که حاضر بکار در راه اصلاحات اجتماعی شده اند باید سر نوشت خود را با سرنوشت طبقات زحمتکش توأم کنند و مابین آنها و با آن ها برای رسیدن ب هدفهای اجتماعی تلاش و مبارزه کنند. دانشمندان و روشنفکران نباید فقط بعنوان معلم با کارگران و زحمتکشان تماس بگیرند. در صورت وجود آمدن این تماس آنها درک خواهند کرد که اگر میتوانند چیزهایی بکارگران و دهقانان یاد دهند چیزهایی نیز میتوانند از آنها یاد بگیرند. خلاصه نیروی محرکه مکتب اجتماعی مترقی باید ترکیبی از زحمت کشان و روشنفکران و دانشمندان باشد.

دوره حل برای مشکل کشاورزی

نهضت کارگری در ایران با وجود نبودن صنایع عظیم و کمی نسبی عده کارگران از لحاظ کیفیت کفایت دارای اهمیت زیاد و درجه اول است. ولی مسئله کشاورزی و حل مشکل دهقانان و بهبودی بخشیدن بوضع دهقانان ایران از لحاظ کمیت دارای اهمیت درجه اول است. حل مشکل دهقانان مساوی است با حل مشکل اجتماعی ایران: هر نهضت اجتماعی و مکتب اجتماعی متناسب با آن حل این مشکل را بنسبیت اهمیت کمی آن برای سرنوشت طبقات زحمتکش و ملت ایران باید در صدر برنامه روز خود قرار دهد. گفتیم که احزاب دهقانی هنوز نتوانسته اند يك تئوری کامل و صحیح برای حل مشکل اجتماعی کشاورزی پیشنهاد کنند. پیشنهاد آنها تقسیم اراضی زراعتی بین دهقانان با پرداخت و یا بدون پرداخت قیمت از طرف کشاورزان بوده و هست زیرا در بعضی موارد قیمت زمین را دولت و یا خود زارع به صاحبان اصلی پرداخته و یا در موارد دیگر آنطوری که میدانیم اصلاً پرداخت نشده. ولی در عمل معلوم شده که این راه حل نیست زیرا زارعتی که مالک زمین شده اند در نتیجه اشکالاتی از قبیل تادیبه قیمت زمین و یاساير اشکالات از قبیل خشک سالی و غیره باز مجبور ب فروختن زمین بیولداران و ثروتمندان شده اند و متدرجاً تمرکز زمین در دست عده ای سرمایه دار مجدداً همان مشکل اولی را ایجاد کرده و یادربترین حالات وقتی دهقانی میبیرد و ملک او تقسیم میشود و یکی از اولاد او فاقد وسیله است که مال دیگران را بفرود و چون ملک يك دهقان که ما بین چند



۱۳۳۳ حل برای مشکل کشاورزی

ورته تقسیم میشود قابل زراعت از طرف همه آنها نیست مسئله فروختن زمین و اجبار برای اینگونه فروش بیان می آید. باز هم حداکثر پس از یک نسل مشکل قدیم از نو ظاهر میشود مضافا باین مسئله خیلی مهم که زراعت انفرادی مطابق اصول نوین ماشین غیر ممکن است زیرا لازمه زراعت مکانیزه و مدرن تمرکز کشاورزی و لازمه یک برنامه اجتماعی مطابق با عدالت اجتماعی عدم تمرکز منافع حاصله از تولید تمرکز است. یعنی باید راه حلی پیدا کرد که در عین تمرکز و توسعه تولید کشاورزی تقسیم تمام منافع حاصله به کشاورزانی که تولید کننده هستند بعمل بیاید و از فروخته شدن و تمرکز یافتن مقادیر هنگفتی زمین در دست یک فرد یک عمل اجباری و غیر قابل اجتناب نگردد. با ورود ماشین به کشاورزی تولید بطرز بی سابقه ای توسعه مییابد و همان فوائد و در عین حال مشکلاتی که در کارخانه پیدا میشود اینجا هم پیدا میشود متدرجا در شرکت های کشاورزی مهم موسوم به فیرم یا سایر انواع کشاورزی فرق بین ده و شهر یا تولید کشاورزی و تولید صنعتی از بین میرود، طرز تولید بشکل بی سابقه ای تمرکز و توسعه می یابد و جنبه اجتماعی و ملی پیدا میکند ولی طریقه استفاده از منابع آن بعکس جنبه اجتماعی و ملی آن خصوصی یا شخصی باقی میماند و از همین جا تقسیم جامعه بدو قطب که یکی تمرکز بحد و حصر ثروت و دیگری تمرکز بحد و حصر فقر و تنگدستی است پیدا میشود.

منطقی ترین راه حل در این مورد همان راه حلی است که در باره صنایع بزرگ پیش آمده یعنی در عین تشویق خرده مالکین و حمایت و سرپرستی از آنها سعی و کوشش شود که توسعه کشاورزی در روی اصول ملی باشد. خالصجات دولت و زمین های وقفی نباید بدهقانان نوعی فروخته شود که آنها دچار اشکالات شده و مجبور باشند آنها را بسایر مالکین بفروشند. املاک خالصه و زمین های وقف ممکن است از لحاظ مالکیت در دست دولت باقی بمانند ولی حق استفاده و زراعت مادام العمر از آنها بدهقانانی که حاضر باشند شخصا آنها را زراعت کنند انتقال یابد. ممکن است یکی از وراثت همان دهقان حق الویت برای زراعت آن زمین قائل شد. البته نقشه عمومی باید نوعی باشد که برای سایر وراثت دهقان نیز موقعیت زراعت یا کار در صنعت یا غیر آن داده شود. در هر حال فروختن املاک ملی خالصه و باوقف به افرادی که دوباره مجبور بفروختن و از دست دادن و تمرکز زمین در دست مالکین بزرگ خصوصی خواهند شده فقط یک عمل مترقی نیست بلکه یک سیر قهقرا می است.

استفاده از وسائل موتوری برای زارعینی که مساحت محدودی از زمین برای زراعت مادام العمر دارند ممکن است بوسیله شرکت های تعاونی تولید کشاورزی بعمل آید. چون زمین های دولتی از طرفی مادام العمر برای زارعین قابل استفاده است و از طرف دیگر غیر قابل فروش و غیر قابل انتقال بوسیله توارث با افرادی است که نتوانند شخصا دو شرکت تعاونی کار و شرکت کنند تشکیل اینگونه شرکت ها عملی میشود والا دچار اشکالات غیر قابل حل میگردد.

اینگونه شرکت های تعاونی تولید کشاورزی باید فقط از کشاورزانی که شخصا مشغول زراعت و همه آنها سهم مساوی در شرکت دارند تشکیل شود مساعدت های فنی و مالی در بعضی موارد و در شروع کار البته لازم میباشد. در این نوع شرکت اگر کشاورزی بخواهد شغل خود را تغییر دهد نیاید حقی شرکت داشته باشد ولی شرکت تعاونی باید موظف باشد که در عوض کشاورز دیگری را بدون سرمایه ولی با

سهم مساوی در آن شرکت قبول کند. در صورت فوت یکی از اعضاء شرکت تعاونی در صورتیکه ظرفیت شرکت اجازه دهد ممکن است دوسه یا بیشتر از اولاد کشاورز فوت کرده در آن شرکت بعنوان عضویت پذیرفته شود والا اقلا یکی از اولاد آن کشاورز حق تقدم بر دیگر کشاورزان داوطلب خواهد داشت. معمولا پس از مدتی وضع مالی اینگونه شرکت های تعاونی تولید خیلی خوب میشود؛ در این صورت ممکن است بیمه ای برای فرزندان صغیر کشاورز فوت شده نامدت اشتغال بکار در اساسنامه پیش بینی گردد. در هر حال در کشور جدید التاسیس اسرائیل از طرف عده ای از سرمایه داران یهود برای کشاورزان فقیر این نوع شرکت های تعاونی تولید کشاورزی تاسیس شده که نتایج خیلی خوبی داده است. این شرکت ها پس از مدتی از عوائد زائد بر مصرف میتوانند وسعت میدان عملیات خود را توسعه دهند و باید مطابق اساسنامه شرکت موظف باشند بازاء ساخت معینی از زمین نوع متوسط و معلوم که در تحت اختیار بگیرند اعضاء تازه قبول کنند که هم در اراضی جدید کار کنند و هم سهم مساوی از شرکت ببرند.

بر واضح است که يك نقشه عمومی و کلی برای اصلاح ارضی در ایران وقتی میتوان تهیه کرد که اوضاع فعلی مورد يك بررسی و تحقیق و تتبع دقیق در کلیه اطراف و اکناف کشاورزی ایران قرار گرفته باشد و نقشه متکی بآن مطالعات باشد. خلاصه با حل مشکل دهقانان و تامین حداقل نان و فرهنگ و بهداشت برای آنان و علاقه مند کردن آنها بزمین که بطور انفرادی یا دسته جمعی زراعت و اداره میکنند بزرگترین عامل در حل مشکلات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ایران خواهد بود.

وظیفه تاریخی جنبه ملی

تمدن قرون اخیر اساس و پایه اش روی فرد و مکتب اجتماعی آن اندوید و آلیسم و یا اصالت فرد بر جامعه بود. قرن نوزدهم آخرین درجه تکامل اصالت فرد ولی در عین حال دوره تکوین و تکامل تناقضاتی بود که ضرورت اجتماعی غیر قابل اجتناب اصالت جامعه را در مقابل فرد نشان میداد. قرن بیستم را میتوان قرن اصالت جامعه و یا قرن بوجود آمدن «مدنیت توده ای» در مقابل «مدنیت فردی» نامید.

تکامل وسائل تولید صنعتی و فلاحتی و بطور خلاصه ترقی علم و صنعت بجای رسیده است که استفاده از آن از لحاظ فنی و اجتماعی از حوصله ابتکارات فردی تجاوز کرده و يك خاصیت و طبیعت اجتماعی و یا ملی پیدا کرده است. اداره کردن يك جامعه ملی امروز از عهده عده معدودی افراد هر قدر برجسته هم باشند خارج شده است. هیئت مدیره يك جامعه و یا طبقه ممتاز يك جامعه آنها نمیستند که بتوانند مستقیما تمام وظائف جامعه را انجام دهند که در شرائط کنونی غیر ممکن گردیده است؛ بهترین افراد منتخب و رهبر برای اداره جامعه آنها هستند که قادر باشند تقریبا تمام افراد جامعه را در حکومت شرکت دهند، استعدادهای و لیاقت های آنها را پرورش دهند و با نیروی تشکیلاتی عظیم هنر و استعداد های فنی و اجتماعی و علمی و ذوقی و هنری آنها را در نقشه عمومی ملی جاهدند و برای رسیدن به هدف اجتماعی مورد حد اکثر استفاده قرار دهند. بسیج عمومی تمام نیروهای ممکن در اعضاء جامعه امروز هدف هر ملتی است که استعداد زندگی و بقا دارد.

جنبه ملی و وظیفه تاریخی خود را در انتقاد جامعه کنونی و در مبارزه با استعمار

وظیفه تاریخی جبهه ملی

کشور ایران انجام داده است موفقیت‌هایی که تا هم اکنون بدست آمده باندازه ای رضایت بخش و امیددهنده است که پیدایش عصر نوینی را در تاریخ معاصر ایران نوید میدهد. پس از ملی اعلام شدن صنعت نفت سرتاسر ایران وانعکاس آن در دنیا و مجبور شدن بریطانیا برای قبول حل این قضیه معلوم شد که نیروی ملت در واقع مافوق آنچه چیزی است که مدعیان رهبری فعلی یا آینده ملت ادعا می کردند. جبهه ملی در این باره وظیفه ای را انجام داد که سایر رهبران نیرو های اجتماعی نتوانسته بودند آنرا انجام دهند. موفقیت تاحدی که حتمی است به تنهایی از کلیه موفقیت های دوره بعد از شهریور درخشان تراست ولی وظیفه جبهه ملی در اینجا خاتمه نمی باید. پس از غلبه بر ریاس و نو میدی و پیروزی بر استعمار باید هدف اجتماعی اصلاحات مشخص و معین شود، باید نیرو های ملی نوعی تنظیم شود که حکومت حزبی پارلمانی بمعنی حقیقی و واقعی آن بوجود بیاید، باید مردم بتوانند ارقا بوسیله نمایندگان خود بر خود حکومت کنند. در مرحله کنونی ملت سلطه حقیقی خود را تنها بوسیله حزب و یا احزاب متکی با اصول و مکتب اجتماعی مشخص و معین می تواند انجام دهد. این یکی از وظائف مهم عناصر جبهه ملی است و موفقیت در ادای این وظیفه تاریخی مربوط باینست که رهبران و عناصر مترقی آن نباید در دنبال جریانهای محلی یا جاهانی بروند، باید ابتکار را در دست بگیرند، باید برای تمام شئون کشوری و اجتماعی نه فقط مطابق مکتب اجتماعی معین اصولی را پیروی کنند بلکه نقشه منظم و مشروح داشته باشند این نقشه ها نباید از تصورات و توهمات اشخاص یا فقط از حسن نیت ناشی باشد بلکه افراد و کارشناسان با حسن نیت باید نقشه هارا از روی مطالعه دقیق و تجربی و احتیاجات روزانه و احتیاجات اساسی آینده مردم تهیه کرده باشند. باید مردم را مجهز با تربیت و دانشی کرد که بتوانند نان و آزادی را بدست آورده و از آن دفاع کنند، باید بقول آن جامعه شناس کاری کرد که هر آئین نیز بتواند هنر حکومت و شرکت در حکومت را یاد بگیرد. باید هر فرد نوعی اجتماعی بار آید که ارزش خود را بالا ببرد و ارزش اجتماعی خود و دیگران را آنطوریکه هست تشخیص دهد.

بنظر من مهمترین وظیفه تاریخی جبهه ملی بوجود آوردن يك « مدنیت توده ای » است که تمام افراد ملت در آن بتوانند جا داشته باشند و مطابق لیاقت و استعداد خود به جامعه خدمت و از نتیجه زحمت خود برخوردار باشند؛ جامعه و مدنیته که در آن ترکیب صحیح و منطقی از فرد، جامعه بعمل آمده باشد، مدنیته که در آن جامعه فدای افراد نشود و ضمنا فراموش نشود که جامعه فی حد ذاته وجود ندارد و از کلیه افراد بوجود آمده است.

« پایان »

